

تعمیر کتب

این کتاب علم
در سن ۲۸ است
از روی نسخه محمد حنظلی

بدایع

کتابخانه
میرزا محمد
اصح
۱۳۵۸

افصح المتکلمین شیخ مصلح الدین
سعدی شیرازی

تقی ارانی



تهران، ۱۳۵۸



شرکت سهامی کتابهای جیبی

با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر

بدایع شیخ سعدی شیرازی

زیر نظر تقی ارانی

چاپ اول: ۱۳۰۴ چا پخانه کویان برلین

چاپ دوم: ۱۳۵۸

چاپ و صحافی: چا پخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است

حال مرحوم لوکاس کینگ

لوکاس کینگ پسر هانری کینگ در سنه ۱۸۵۶ در شهر
دوبلن متولد شده و پس از اتمام تحصیلات خود در مدرسه عالی
ترتی دوبلین در سنه ۱۸۷۸ خدمات دولت انگلستان را در هند
عاهده دار گردید و چون لیاقت و جدیتی بظهور رسانید مشاغل مهمی
باو واگذار گردید مثل حکومت نواحی پیشاور، ملتان و راولپندی.
پس از مراجعت از هندوستان در تاریخ ۱۹۰۵ پرفسور زبان
فارسی و عربی در انورسته دوبلن شد مشارالیه علاوه بر زبان
فارسی سایرلسنه مشرق را هم بخوبی میدانست.
تالیفاتش از قرار ذیل است:

تاریخ بابر، شرح احوال امیر تیمور گورکان (هنوز در تحت
طبع است) رساله های متعدد و یادداشتهای مفصلی در خصوص اورالانائی.
لوکاس کینگ در سنه ۱۸۹۱ دختر مستر الفرد هارمس ورت
را بعقد نکاح خود درآورده صاحب یک پسر و سه دختر گردید.

مقدمه

بدایع شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که خود از بدایع روزگار بود یکی از نفیستین قسمتهای گنجینه کلیات این شاعر بزرگوار را تشکیل میدهد.

در خصوص مؤلفات و شرح حیات سعدی تحقیقات زیادی بعمل آمده علمای چند عمری مصروف این خدمت نموده اند. بهمین ملاحظه ما در اینجا از ذکر جزئیات احوال شاعر صرف نظر نموده فقط بایراد بعضی ملاحظات میپردازیم؛ کتاب موسوم به ESSAI SUR LE POET SA'DI (تحقیقات در باره سعدی) - (ع) که در سال ۱۹۱۹ مسیحی بتوسط یکنفر فرانسوی موسوم به «هانری ماسه» در پاریس انتشار یافته است و شاید بهترین رساله‌ای باشد که در این موضوع تألیف شده کتاب بسیار نفیس و جامعی است، این کتاب در ۳۴۷ صفحه شامل چهار بابست و هر باب چند فصل دارد که ما برای استحضار خوانندگان مختصراً بدانها اشاره میکنیم: باب اول در خصوص شخص سعدی، باب دوم در تحقیق عقاید و افکار او، باب سوم در صفت شاعری او، باب چهارم در خصوص کتب و رساله‌ایست که تا کنون در باره سعدی بالسنه مختلفه تألیف شده، از اینرو این کتاب جامع تمام تحقیقات راجع بسعدی است. علاوه بر این در کتاب تاریخ ادبیات ایران بزبان انگلیسی A LITERARY HISTORY OF PERSIA. (جلد از فردوسی تا سعدی صفحه ۳۲۶) تألیف براون و در کتاب «اساس فیلولوژی ایرانی» بزبان آلمانی GRUNDRISS DER IRANISCHEN PHILOLOGIE. بقلم اته شرح مفیدی راجع بسعدی موجود است. (۱)

سعدی بعقیده مشهور در شیراز بسال ۵۸۰ متولد و ۶۹۰ یا ۶۹۱ وفات یافته است و معاصر با اتابکان فارس بوده نام پدرش عبدالله ولی اسم خود (۱) کتاب. اخیر شاید بهترین و جامعترین کتابیست که در باره زبان فارسی نوشته شده.

شاعر معلوم نیست و شیخ مصلح الدین که بسعدی خطاب میشود نام پدر اوست و لقب خودش شیخ مشرف الدین است و سعدی تخلص شاعرانه اوست که بمناسبت اسم مدوح خود اختیار کرده .

در آخر نسخه ای که در این کتاب زیر صفحات جزء یادداشتها با علامت **A** بدان اشاره میشود (شرح این نسخه در زیر خواهد آمد) و تاریخ تحریر آن سی و شش سال پس از وفات شاعر است عبارت عربی ذیل موجود است: (نقلت من خط المصنّف و هو مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله) این عبارت دو اهمیّت دارد یکی اینکه از روی آن بخوبی واضح میشود که نام سعدی مشرف الدین است و مصلح الدین اسم پدر اوست دیگر اینکه صحّت و قدمت نسخه سابق الذکر را ثابت نموده آشکار میکند که این نسخه از روی خط خود سعدی استنساخ شده است و بهمین نظر این نسخه اهمیّت زیاد در نظر محققین دارد ولی متأسفانه ناقص است. سعدی از دوازده سالگی شروع بمسافرت کرده سی سال از زندگانی صد و اند ساله خود را در مدرسه نظامیه بغداد بتحصیل علوم پرداخته سی سال دیگر همواره در سفر بوده ، مسافرتهاى او را اگر چه نمیتوان با ترتیب و تاریخ دقیق معین کرد ولی آنچه که از اشارات مختلفه گلستان و بوستان او بر میآید به بین النهرین و آسیای صغیر و مصر و مراکش و شام و بیلقان (شاید از شهر تبریز) و کجرات و غیره سفر کرده و مسافرت او در مغرب مصادف با جنگهای صلیبی بوده و سعدی اسیر شده . پس از سی سال جهانگردی بشیراز آمده و در گوشه ای بیرون شیراز رحل اقامت افکنده شاید اغلب آثار خود را نیز در همان زمان تألیف نموده است و اگر تاریخ تولد که ذکر کردیم صحیح باشد سعدی گلستان خود را مطابق شعری که میگوید :

در آن مدّت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
در سنّ هفتاد و شش سالگی پس از مسافرتها و جهانگردیها تألیف نموده .
این شاعر بزرگوار در زمان حیات خود نیز مورد توجه بوده ، تربتش بیرون شهر شیراز در باغ با صفا و دلگشائست .

تألیفات سعدی چون نتیجه و حاصل تحصیلات و تجربیات طولانیست بسیار پر معنی و در نهایت درجه اهمیت است و از لطیفترین محصولات گلستان ادبیات فارسی میباشد .

مجموع تألیفات شاعر را تقریباً سی و پنج سال پس از وفات او شخصی موسوم به علی بن احمد بن ابی بکر بیستون جمع کرده، نخستین بار کلیات سعدی (شامل رسالات، گلستان، بوستان، پندنامه، قصائدعریبه، قصائدفارسی، قطعات، مامعات، طئیات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیمه، خبیثات، رباعیات و مفردات) بدستیاری مولوی محمد رشید و هارینگتون (Harington) انگلیسی در سال ۱۲۰۹ در کلکته بخط نستعلیق چاپ شده که بهترین چاپهای کلیات است. پس از آن تا کنون قریب بیست بار دیگر کلیات بچاپ رسیده هشت بار در بمبئی، چهار بار در طهران، سه بار در تبریز، دو بار در کلکته، یک بار در لکنهو، یک بار در دهلی و یک بار هم در خانیپور. در خود ایران برای اولین دفعه در شهر تبریز بسال ۱۲۵۷ چاپ شده. گلستان برای اولین بار مدتها قبل از کلیات بسال ۱۰۶۹ در امستردام چاپ شده ولی تا اوقت ترجمه گلستان یکبار در پاریس بطبع رسیده بود بعد از آن چند بار در کلکته چاپ شد. در ایران برای نخستین مرتبه در سال ۱۲۴۰ در تبریز چاپ شد. رو بهمرفته گلستان ۷۲ مرتبه طبع شده و چاپ اخیر آن (بنظر نگارنده) چاپ برلین است که در مطبعه کویانی با اسلوب خوبی بطبع رسیده. گلستان ۵۵ مرتبه بالسنه مختلفه ترجمه شده و ترجمه آلمانی آن که از «دکتر روزن»^(۱) است ترجمه بسیار خوبیست و میتوان گفت که انسان از خواندن بعضی قسمتهای آن باندازه خود اصل محظوظ میشود.

کتاب بوستان به تنهائی اولین بار بسال ۱۲۲۹ در کلکته بطبع رسیده ولی مدتی قبل از آن بالسنه خارجی ترجمه شده بود. در ایران نخستین دفعه سال ۱۲۴۷ در تبریز چاپ شده و کلیته ۳۴ مرتبه طبع و ۱۷ بار ترجمه شده است. غزلیات سعدی تا این او اخر جداگانه بطبع نرسیده فقط جزء کلیات انتشار

(۱) سابقاً سفیر آلمان در طهران و اخیراً وزیر امور خارجه آلمان بود.

یافته بود. ولی بالاخره اهمیت و مقام ادبی این ترانه‌های شیرین ادبیات شرقی نظر اهل نظر و مستشرقین را متوجه خود ساخت تا اینکه مقداری از غزلیات جداگانه منتشر شد.

غزلیات سعدی چهار دسته است: طئیات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیمه. عدد غزلیات طئیات بیشتر از سه قسمت دیگر یعنی ۴۱۸ است در صورتیکه مجموع غزلیات سه جزء دیگر فقط ۲۹۶ میباشد. نسخه حاضر که عبارت از جزء بدایع است ۱۹۰ غزل دارد.

اگر در غزلیات سعدی کاملاً دقت کنیم ملاحظه خواهیم نمود که شاعر بعرفان و تصوف کاملاً آشناست و از این نقطه نظر اشعار او دارای مقام مهمی است ولی بعقیده بعضی در تغزل بیایه حافظ و در تصوف بیایه مولوی رومی و عطار نمی‌رسد. اما مستشرق انگلیسی «پرفسور براون» در کتاب تاریخ ادبیات ایران (که بدان اشاره کردیم) در این خصوص مینویسد:

... in his Odes Sa'di considered as inferior to no Persian Poet, not even Hafiz.

در تغزل سعدی از هیچیک از شعرای ایران حتی از حافظ هم کمتر نیست. با تمام این احوال غزلیات سعدی در ادبیات ایران پایه بس بلندی دارد که هر صاحب ذوق سلیم را مجذوب خود مینماید.

زحمت انتشار یک سلسله غزلیات را مرحوم پروفیسور «لوکاس کینگ» (۱) شروع نمود. طئیات را با اسلوبی که در همین نسخه بدایع ملاحظه میشود سال ۱۹۲۰ در کلکته انتشار داد و زحمت ترتیب و مطابقت نسخه حاضر را متحمل شده غزلیات را بزبان انگلیسی نیز ترجمه نمود. متأسفانه چند ماه قبل پس از تمام شدن چاپ بدایع آخرین مراسله که از انگلیس میرسید فوت پروفیسور لوکاس کینگ را خبر میداد ولی زحمات او از نظر دانش پژوهان محو نشده ذکر خیرش باقی خواهد ماند.

در این کتاب نسخه‌بدها بتوسط اشارات نسخ مختلفه در زیر صفحات معین شده تا خواننده در صورت داشتن آن از تمام نسخ خطی و چاپی دیگری نیاز باشد و نیز وزن اشعار با تعیین نام عروضی و اشاراتی که مابین مستشرقین برای تعیین اوزان اشعار شرقی معمولست بالای هر غزل نوشته شده .
 مادر زیر علامات و اشارات با دداشتهای زیر صفحات را شرح داده نیز ترجمه بعضی کلمات انگلیسی را که اغلب تکرار میشود مینویسیم . (۱)

اشارات بنسخ خطی

- (I) : اشاره بنسخه اداره هندوستان است و ما در. مشروحات گذشته از این نسخه اسم بردیم، تاریخ تحریر آن ۷۲۸ هجری (۱۳۲۷ میلادی) است و اشعار آن بترتیب حروف هجا مرتب نشده غزل اول طیبیات با قافیه (ی) شروع میشود ولی چنانکه گفتیم متأسفانه این نسخه با وجود اهمیت و اعتبار زیاد ناقص است و به تنهایی از روی آن نمیتوان رساله کاملی انتشار داد .
- (I a) : نسخه دیگری از اداره هندوستان که تاریخ ندارد ولی خیلی قدیم و معتبر است .
- (I b) : باز نسخه قدیمی است از اداره هندوستان که تاریخ ندارد ولی با وجود قدمت چندان معتبر نیست .
- (B) : نسخه موزه بریطانی (British Museum) که تاریخ آن ۹۷۴ هجری (۱۵۶۶ میلادی) است و آن اعتبار زیاد ندارد .
- (P) : نسخه کتابخانه ملی پاریس (Bibliothèque Nationale) بتاریخ ۷۷۶ هجری (۱۳۶۵ میلادی) است این نسخه غیر معتبر است و ۸۰ غزل از طیبیات را ندارد و اغلب غزلیات قسمتهای مختلفه داخل یکدیگر شده است .
- (S) : نسخه کتابخانه شاهی پطرگرا (Imperial Library) که نسبت بنسخ سابق الذکر خیلی معتبر است و تاریخ تحریر آن ۷۸۷ هجری (۱۳۸۵ میلادی) است .

(۱) علت وجود کلمات انگلیسی برای انتشار این کتاب در انگلیس و امریکا است .

(R) : نسخه کتابخانه شاهی کابل که در دست پرفسور لوکاس کینگ بوده و این نسخه بخط خوب نوشته شده و عموماً نسخه معتبر است .

اشارات بنسخ چاپی

(T) : نسخه طهران (۱۸۵۱ میلادی)

(Z) : نسخه تبریز (۱۸۴۱)

(C) : نسخه کلکته (۱۷۹۱)

Y(a) : بمبئی (۱۸۸۰)

Y(h) : « (۱۸۹۱)

در بمبئی سه نسخه انتشار یافته ولی نسخه اولی با نسخه Y(a) شبیه است .

(D) : دهلی (۱۸۵۲)

(L) : لکنهو، سه نسخه در لکنهو انتشار یافته سال ۱۸۷۰، ۱۸۷۶، و ۱۸۸۵ .

برای اینکه ایرانیان محترمیکه انگلیسی نمیدانند نیز از مقایسه نسخ مختلفه که در زیر صفحات نوشته شده استفاده نمایند کلمات ذیل را که اغلب تکرار میشود ترجمه مینمایم .

تمام = all, و = and, هستند = are, ذیل زیر = follows, برای = for,

ایضاً = for do, در = in, است = is, سطر = Line, نسخه خطی = Ms,

(مخفف کلمه Manuscript) نه = No, محذوف = omitted, نسخه چاپی = Text,

s در آخر کلمه Ms و Text علامت جمع است)، این = This.

چاپخانه ککاوایی و آفتاب که خدماتش بمعارف ایران فراموش نشدنی

است با وجود گرفتاریهای زیاد نسخه حاضره بدایع و ترجمه انگلیسی آنرا بچاپ

رسانده به گنجینه ادبیات ایران میسپارد و امیدوار است که برای تکمیل خدمت

بقیه غزلیات شاعر را نیز بچاپ رساند .

ت . ارانی

معلم ادبیات شرقی در دارالفنون برلین

مهرماه ۱۳۰۴ هجری شمسی

بدايع شيخ سعدى عليه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحيم

١

Metre: بسيط مثنى سالم

[-----|-----|-----|-----]

الحمد لله رب العالمين على
الكافل الرزق^١ احساناً و موهبةً
سبحانه من عظيم قادر صمد
الجن و الانس و الاكوان^٢ جهرةً
طوبى لطالبه^٣ تأساً^٤ لتاركة
كم في البرية^٥ من آثار قدرته

ما درّ من نعمة عزّ اسمه و علا
ان احسنوه و ان لم يحسنوا عملاً
منشى الورى حبلاً^٦ من بعدهم حبلاً^٧
تخرّ بين يديه* سجداً ذللاً^٨
بعداً لمتخذ^٩ من دونه بدلاً^{١٠}
و فى السماء آيات لمن عقلاً^{١١}

- ١ C, Y (a); رازق, for رزق.
٢ L; خلا, for حبلاً: Y (a); حبلاً, for do: Y (b); حبلاً, for do.
٣ L; جعلاً, for حبلاً: C, Y (a), Y (b); حصلاً, for do: Z; حبلاً, for do.
٤ I, P; الوان, for الاكوان. *L; مسخرون لديه, for تخريين يديه: C; تحير, for يديه. I (a); يديهم, for تخرّ.
٥ In R this line is omitted.
٦ Y (b); لتاركة, for لطالبه.
٧ R, L, C, Y (a); نبياً, for تأساً.
٨ I (a); متجر, for متخذ: C, Y (a); منجزم, for do.
٩ In Z lines 5, 7, 8, 9, 10, 11, are omitted.
١٠ P; و فى البرية, for كم فى البرية من: Y (b); قد ظهرت فى الارض, for بدلاً.
١١ R; غفلاً, for عقلاً: C; عطلا, for do.

ميينات^{١٢} لمن اضحى له بصرأ بنور معرفة الرحمن مكتحلا^{١٣}
 يزجى^{١٤} السحاب^{١٥} والاكمام هادمة^{١٦} يعيدها بعد يفس مربعاً خضلاً^{١٧}
 انشا* برحمته من حبة شجراً سوى بقدرته من نطفة رجلا
 مولا لقاصرت^{١٨} الاوهام عاجزة لا يهتدون^{١٩} الى ادراكه سبلا
 ما العالمون بمحصر حق نعمته^{٢٠} و للملائك فى تسبيحهم زحلا^{٢١}
 جل^{٢٢} المهيمن ان تدرى^{٢٣} حقايقه من لاله المثل لا تضرب^{٢٤} له مثلاً^{٢٥}
 سعدى حسبك و اقصر عن مبالغة لا تنطقن^{٢٦} بدعوى يورث^{٢٧} الخجلاً

١٢ P, C, L; يصاب بالجهل : Y(a), Y(b); يصاب, for do.

١٣ P; مكتحلاً, مرتحلاً.

١٤ P; يزجى, ترقى : R, C, L; يزجى, for do. ذ: * «انشاء»

١٥ R, C, L; سحاب, سحب.

١٦ All texts & all MSS. but I, R; هادمة, for هادمة.

١٧ This is the I, I(a) variant.

The second hemistich verses as follows in P; - بقدرها من من مرعلا فضلاً

» R; يعيدها بعد مرتعلا خضلاً

» C; يعيدها بتبئس مرتقا خضلاً

» L; يعيدها بتبئس مرتقا خضلاً

» Y(a); يعيدها بتبئس مرتقا خضلاً

N. B. This verse is omitted in Y(b).

١٨ P, L; لقاصرو, لقاصرت : R, C; تقاصر, for do: Y(a), Y(b);

• مولا لقاصرت, ان البصائر و

١٩ R, C, L, Y(a); يهتدون, تهتدون.

٢٠ P; محصر, محصر حتى نعمته : R, C, Y(a); محصر, محصر حتى خواتمه

محصر : Y(b); يحصوا, for do.

٢١ R, C, رجلا, for زحلا : Y(a), Y(b); زحلا, for do.

٢٢ Z, L; علا, for جل.

٢٣ R; يدري, for تدرى.

٢٤ I omits لا, before تضرب. P, Z, C, L; يضرب, for تضرب. Y(a),

Y(b); يضرب, for do.

٢٥ This couplet is omitted in P.

٢٦ C, Y(a); تنطقن, تنطق.

٢٧ Y(b); يورث, تورث.

Metre: هزج مثنیٰ سالم [-----|-----|-----|-----]

ز حد بگذشت مشتاقی و صبر اندر نغمت مارا^۱
 بوصل خود دوائی کن دل دیوانه مارا
 علاج درد مشتاقان طیب عام نشناسد
 مگر لیلی کند درمان غم مجنون شیدارا
 گرت پروای غمگینان نخواهد بود و مسکینان
 نبایستی نمود اول با آن روی زیبارا
 چون نمودی و بر بودی ثبات از عقل و صبر از دل
 بیاید چاره کردن کنون این ناشکیبارا
 مرا سودای بت رویان نبودی پیش ازین در سر
 و لیکن تاترا دیدم گزیدم راه سودارا
 مراد ما وصال تست از دنی و از عقی
 و گرنه بی شما قدری نباشد دین و دنیارا
 چنان مشتاقم ای دلبر بدیدارت که گر روزی
 بر آید از دلم آهی بسوزد هفت دریارا
 بیا تا یک زمان امروز خوش باشیم در خلوت
 که در عالم نمیداند کسی احوال فردارا
 سخن شیرین همی گوئی برغم دشمنان سعدی
 ولی بیمار استسقا چه داند ذوق حلوارا

۱ R; یارا, for مارا .

N. B. This ode is only found in I and R.

سعدی ز فراق تونه آن رنج کشیده است کز شادی وصل تو فرامش کند آنرا
گر تیر جراحت زند و ^۸ باز هم آید از جای جراحت نتوان برد نشانرا ^۸

۶

مجتث مثنیٰ محبون مقطوع: Metre: [---|----|----|---]

کمان سخت که داد آن لطیف بازو را که تیر غمزه تمامست صید آهورا
هزار صید دلت ^۱ پیش تیر ^۲ باز آید ^۲ بدین صفت که تو داری کمان ابرورا
تو خود بجوشن و برگستوان نه ^۴ محتاجی که روز معرکه بر تن زره کنی مورا
دیار هند و اقالیم ترک بسپارند چو چشم ترک تو بیننده وزلف هندورا
مغان که خدمت بت میکنند در فرخار ندیده اند مگر دلبران ^۶ بت رو را
حصار قلعه یاغی ^۷ بمنجنیق مده ^۸ پیام ^۹ قصر بر افکن کند گیسورا
لبت بدیدم و لعلم بیوفتاد از چشم سخن بگفتی و قیمت برفت ^{۱۰} لؤلورا
مرا که عزلت عنقا گرفتمی همه عمر چنان اسیر گرفتی که باز تهورا
بهای ^{۱۱} روی تو بازار ماه و خور بشکست چنانکه معجز موسی طلسم جادورا

۷ I (a), P, C, L, Z, Y (a), Y(b); اور نیز جراحت بدوا, for جراحت زندو

۸ Y(a), Y(b); نشانرا, for نشانرا

۱ P, C, Y(a), Y(b); چودل, for دلت: I (a); دگر, for do.

۲ L, Z; در کند, for باز

۳ P; آید, for آید; Y(a), Y(b); آمد, for do.

۴ I (a), P, Z, L; چه, for نه

۵ Y(a); نارند, for بینند

۶ I, R, Z; کودکان, for دلبران

۷ P, R, C, Z, L; یاغی, for یاغی

۸ I (a); مگیر, for مده

۹ Y (a); زبام, for پیام

۱۰ C, L, Y (a), Y(b); شکست, for برفت

۱۱ All text & all MSS. but I; شعاع, for بهای. In R this line is omitted.

برنج بردن بیهوده^{۱۲} گنج نتوانبرد
 که بخت راست فضیلت^{۱۳} نه زور بازورا
 بعشق روی نکو دل کسی دهد سعدی
 که احتمال کند خوی زشت و^{۱۴} نیکورا

۷

مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف: Metre

گرماه من بر افگند از رخ نقاب را	برقع فرو هلد بجهال آفتاب را
گوئی دو چشم جادوی عابد فریب او	بر چشم من بسحر بستند خواب را
اول نظر ببرد ^۱ ز دستم عنان عقل	و آنرا که نیست عقل چه آید ^۲ صواب را
گفتم مگر بوصل رهائی ^۳ بود ز عشق	بی حاصلست خوردن مستسقی آب را
دعوی درست نیست گراز دست نازنین	چون شربت شکر نخوری ^۴ زهر ناب را
عشق آدمیت است ^۵ گر این ذوق در توییست	هم شرکتی بخوردن و خفتن دو آب را
آتش بیار و خرمن آزادگان ^۶ بسوز	تا پادشه خراج نخواهد خراب را
بیم است دم بدم که بسوزم در اشتیاق	تا کی رها کنند در آتش ^۷ کباب را
قوم از شراب مست و زمنظور ^۸ بی نصیب	من مست ازو چنانکه نخواهم شراب را
سعدی نگفتمت که مرو در کند عشق	تیر نظر بیفگند افراسیاب را

۱۲ All texts & all MSS. but I; بردن بیهوده, for بیهوده ای دوست.

۱۳ L, Z; فضیلت, for مسام.

۱۴ In L, Y(a), Y(b); و is omitted after زشت.

۱ I (a); برود, for برود: P, R, L, Z; برت, for do: C, Y (a), Y (b);
 ببرد زدستم, for زدست برقم.

۲ All texts & all MSS. but I; نیست عقل چه آید, for عقل رفت چه داند.

۳ P; رهائی, for روائی.

۴ P; نخوری, for بخوری.

۵ R & all texts; آدمیتی است, for آدمیت است.

۶ I (a); بیچارگان, for آزادگان.

۷ This line is only found in I.

۸ I (a); معشوق, for منظور.

Metre: [---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا
 گر توشکیب داری طاقتم نماند مارا
 باری بچشم احسان بر حال^۱ ما نظر کن
 کنز خوان پادشاهان راحت رسد^۲ گذارا
 سلطان که^۳ خشم گیرد بر بندگان خدمت^۴
 حکمش رسد و لیکن حدی بود جفارا
 من بی تو زندگانی خود را نمی پسندم
 کسایشی نباشد بی دوستان بقارا
 چون^۵ تشنه جان سپردم آنگه چه سود دارد
 آب از دو چشم دادن بر خاک^۶ من گیارا
 حال نیازمندی در وصف می نیاید
 آنگه که باز گردی^۷ گوئیم ماجرا را^۸
 باز آو جان شیرین از من ستان بخدمت
 دیگر چه برگ^۹ باشد درویش بی نوارا^{۱۰}

-
- ۱ I; حال, for روی .
 ۲ I; رسد, for بود .
 ۳ I(a), R; که, for چو .
 ۴ All texts & all MSS. but I; حضرت, for خدمت .
 ۵ C, Y(a), Y(b); من, for چون .
 ۶ I(a); خاک, for گور .
 ۷ C, L, Y(a), Y(b); گردیم, for گردی .
 ۸ In Z this line is omitted. P. breaks off at this couplet & is not resumed till ode 104.
 ۹ I(a); برگ, for نزل .
 ۱۰ This line is omitted in Z.

بدایع شیخ سعدی

یا رب تو آشنا را مهلت ده و سلامت
 چندانکه باز بیند دیدار آشنا را
 فی ملک پادشاه در چشم خوبرویان
 قدریست ^{۱۱} ای برادری ^{۱۲} زهد پارسا را
 ای کاش برفتادی برقع زروی لیلی
 تا مدعی نماندی ^{۱۳} مجنون مبتلا را ^{۱۴}
 سعدی قلم بسختی رفته است نیک بختی ^{۱۵}
 پس ^{۱۶} هر چه پیشت آید گردن بنه قضارا

۹

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنوی محذوف

من بدین خوبی و زیبائی ^۱ ندیدم روی را
 وین دلاویزی و دلبندی نباشد موی را
 روی اگر پنهان کند سنگین دل سیمین بدن ^۲
 مشک غماز است نتواند نهفتن بوی را
 ای ^۳ موافق صورت و معنی که در چشم من است
 از تو زیباتر ندیدم روی و ^۴ خوشتر خوی را ^۵

۱۱ R, Z, L; وقعی, for قدری.

۱۲ R; نا, for تی: C, Z, Y(a), Y(b); نه, for do.

۱۳ I, I(a); نماندی, for نماند: Z, L; نماند, for do: Y(b); نبودى, for do.

۱۴ I(a), L, Z; بنوا, for مبتلا. In C and Y(a) this line is omitted.

۱۵ Y(a), Y(b); شور بختی, for نیکبختی.

۱۶ I(a), R, for پس.

۱ I, R; محبوبی, for زیبائی.

۲ Z; نا مهربان, for سیمین بدن.

۳ C; این, for ای.

۴ In L و is omitted after روی.

۵ This line is omitted in I and R.

گر بسر میگردد از بیچارگی عینم مکن
 چون تو چوگان میزنی جرمی نباشد گوی را
 هر کرا وقتی آدمی بوده است و روزی مستی^۷
 دوستدارد ناله مستان و های هوی را^۸
 ما ملامت را بجان جوئیم در بازار عشق
 کنج خلوت پارسایان عبادت^۹ جوی را^{۱۰}
 بوستانرا هیچ دیگر^{۱۱} در نمی باید بحسن
 بلکه سروی چون تو میباید کنار جوی را
 ای گل خوشبوی اگر صدقرن^{۱۲} باز آید بهار
 مثل من دیگر نه بینی بلبیل خوشگوی را
 سعدیا گر بوسه بر دستش نمی یاری نهاد
 چاره آن باشد^{۱۳} که بر پایش بمالی^{۱۴} روی را

۱۰

Metre: رمل مثنیٰ مخبون مقطوع [---|---|---|---|---

لا ابالی چکند دفتر دانائی را طاق و عظ نباشد سر سودائی را
 آبرا قول^۱ تو با آتش اگر جمع کند نتواند که کند عشق و شکیبائی^۲

- ۶ I(a); روزی, for وقتی .
 ۷ I(a); مستی, for خدمت; Z: روزی مستی, for دردی خاستست .
 ۸ This line is omitted in I and R.
 ۹ I(a); جوی, for خوی; R: ملامت, for do; L, Z, Y(b): سلامت, for عبادت .
 ۱۰ In C, Y(a); this hemistich runs thus: پارسای زهد و خلوت جویرا .
 ۱۱ R, Z, L; دیگر, for رنگی .
 ۱۲ I(a); سال, for قرن .
 ۱۳ All texts & all MSS. bat I; باشد, for دائم .
 ۱۴ C, Y(a); مالم, for مالی .
 ۱ I(a); قول, for سعی .
 ۲ In R this line is omitted.

دیده را فایده آنست که دلبر ببندد ورنه ^۳ چه بود ^۴ فایده بینائی را
 عاشقانرا چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم ^۵ رسوائی را
 من هم از روز دل و صبر بیغما دادم که مقید شدم آن دلبر یغمائی را
 همه دانند که من سبزه خط دارم دوست نه چو دیگر حیوان سبزه صحرائی را
 سرو بگذار که قدی و قوامی ^۶ دارد گو بین آمدن و رفتن ^۷ رعنائی را
 گر برانی نرود و برود باز آید ناگزیر است مگس دکه حلوائی را
 بر ^۸ حدیث من و حسن تونیفزاید کس حد همین است ^۹ سخندانی وز بیائی را
 سعدیانو بتی امشب دهل صبح ^{۱۰} بکوفت ^{۱۱} یا ^{۱۲} مگر روز نباشد شب تنهائی را

۱۱

Metre: [-----|-----|-----|-----] مجتث مثنیٰ مخبون مقصور

اگر تو برفکنی در میان شهر نقاب هزار مؤمن مخلص در افکنی بعقاب ^۲
 کرا مجال نظر بر لقای میمونست ^۳ بدین ^۴ صفت که تو دل میبری و رای حجاب
 درون ما ز تو یکدم نمیشود خالی کمنون که شهر گرفتی روا مدار خراب ^۴

۳ I; ببند، for بینئی.

۴ I(a); کند، for بود.

۵ I(a), R; تنهائی، for رسوائی.

۶ C, L, Y(a), Y(b); قوامی، for قیامی.

۷ In L, Y(a), Y(b); و is added after رفتن.

۸ L, Z; به، for بر.

۹ I(a); بود، for حد؛ حد همین است، for حدش این بود.

۱۰ R; صبح، for وقت.

۱۱ C, L, Z; نکوفت، for بکوفت.

۱۲ R; تا، for یا.

۱ L, Y(b); عذاب، for عقاب.

۲ All texts & all MSS. but I; مجال میمونست، for لقای میمونست.

۳ I, R; ازین، for بدین.

۴ In R, couplets 3, 4 and 5, are omitted.

بموی تافته پای دلم فرو بستی
 ترا حکایت ما مختصر بگوش آید
 اگر چراغ بمیرد صباچه غم دارد
 دعای گفتم^۱ و دشنام گردهی سهلست
 بجائی اینکه تعنت کنی و طعنه زنی
 اسیر بند^۲ بلار آنچه جای سرزنش است
 اگر چه صبر من از روی دوست ممکن نیست
 تو باز دعوی پرهیز میکنی سعدی
 چو موی تافتی ای نیکبخت روی متاب
 که حال تشنه نمیدانی^۵ ای گل سیراب
 و گر بریزد کتّان چه غم خورد مهتاب
 که باشکرده نمان خوش بود سؤال و جواب
 تو بر کناری و ما اوفتاده در غرقاب
 گرت^۸ معاونتی دست میدهد در یاب
 همی کنم بضرورت چو صبر ماهی از آب^۹
 که دل بکس ندهم^{۱۰} کدل مدّع کذاب

۱۲

Metre: [-----] منسرح مثنوی موقوف

آب حیات منست^۱ خاک سرکوی دوست
 گر^۲ دو جهان خرمنست^۳ ما و غم^۴ روی دوست
 ولولۀ شهر نیست جز شکن زلف یار
 فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست
 شربت مشتاق چیست زهر زدست نگار
 مرهم عشاق چیست زخم زبازوی دوست

۵ Z; ندانی، for نمیدانی.

۶ C, Y (a), Y (b); گویم، for گفتم.

۷ I (a); غریق بحر، for اسیر بند.

۸ I; اگر، for گرت.

۹ In R this lūte is omitted.

۱۰ C, L, Y (a), Y (b); ندهم، for ندم.

۱ حیات منست، for حیاتی نه جز Y (a); منست، for نیست مگر C.

۲ C; ور، for گر.

۳ I; خرمنست، for خرمنست.

۴ I(a); می و، for غم Z; سرکوی، for روی.

دوست بهندوی خود گر بپذیرد مرا^۵
گوش من و تا بحشر حلقه هندوی^۶ دوست
گر متفرق شود خاک من اندر جهان
باد نیارد ربود گرد^۷ من از کوی دوست
گر شب هجران^۸ مرا تاختن آرد اجل
روز قیامت ز من خیمه بیهلوی دوست
هر غزلی نامه ایست قصه عشق اندرو^۹
نامه نوشتن چه سود چون نرسد^{۱۰} سوی دوست
لاف مزین سعیدیا شعر تو خود سحرگیر
سحر نخواهد خرید غمزه جادوی دوست

۱۳

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مَثَمَن اُخْرَب مَكْفُوف مَقْصُور

آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست
درویش هر کجا که شب آید سرای اوست
بیخان و مان^۱ که هیچ ندارد بجز خدا
اورا گدا مگوی که سلطان گدای اوست

- ۵ In all texts & all MSS. but I, this hemistich runs as follows;
«گر بکند لطف او هندوی خویشم لقب»
. لطف .
- ۶ All texts & all MSS. but I; گیسوی, for هندوی .
- ۷ C, Y (a), Y (b); خاک, for گرد .
- ۸ I; عمر, for هجران .
- ۹ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs as follows; —
. هر غزلم نامه ایست صورت حالی دور (درآن)
- ۱۰ All texts & all MSS. but I, I(a); نرود, for نرسد . N. B. in R. this
ode is omitted.
- ۱ Z, L; خانان, for مان و مان .

بدایع شیخ سعدی

مرد خدا بشرق و مغرب غریب نیست
 چندان^۲ که می‌رود همه ملک خدای اوست
 آن کز توانگری و بزرگی و خواجگی
 بیگانه شد بهر که رسد^۳ آشنای اوست
 کوتاه دیدگان^۴ همه راحت طلب کنند
 عارف بلا که راحت او در بالای اوست
 عاشق چو^۵ بر مشاهده^۶ دوست دست یافت
 در^۷ هر که^۸ بعد از آن نگر دازدهای اوست
 بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست
 این پنجروزه عمر که مرگ^۹ از قفای اوست
 هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد^{۱۰}
 ملک نعیم و عیش^{۱۱} ابد خونبهای اوست
 از دست دوست هر چه ستانی شکر بود
 سعدی رضای خود مطلب چون^{۱۲} رضای اوست

۲ All texts & all MSS. but I; هر جا، for چندان .

۳ C, Z; Y (a), Y (b); رسید، for رسد .

۴ L, Y(a), Y(b) ; همتان، for دیدگان .

۵ I; هر for جو : C, Y(a), Y(b); که، for do.

۶ I(a); ملاحظه از، for مشاهده .

۷ C, L, Y (a), Y (b); بر، for در .

۸ R, Z; هر چه، for هر که .

۹ I; موت، for مرگ .

۱۰ All texts & all MSS. but I, I(a); گشت، for شد .

۱۱ R, Z, L, Y (a), Y (b); گو غم نخور که ملک، for ملک نعیم و عیش .

۱۲ I(a); جز، for چون : C, L; تا، for do: Y (a), Y (b); با، for do.

۱۴

Metre: خفیف مسدّس محبون مقطوع [---|---|---|---|---|---]

آفرین خدای بر جانم که چه شیرین لبست و دندانت
 هرگز آگم شد^۱ است یوسف دل گو بین در چه ز نخدانت
 قننه در فارس بر نمی خیزد مگر از چشمهای فتانت
 سرو اگر نیز آمدی و شدی نرسیدی بگرد جولانت
 شب تو روز دیگران باشد کآفتابست در شبستان
 تاکی ای بوستان روحانی گله از دست بوستانبان
 بلبلائیم یک نفس بگذار نا بنالیم در گلستان
 گر هزارم جفا و جور کنی دوستدارم هزار چندانت
 آزمونیم زور بازوی صبر و آبگینه^۲ است پیش سندان
 تو وفاگر کنی و گر نکنی ما بآخر بریم پیمانت
 مرده از منستان^۳ بشادی وصل گر بمرم بدرد هجرانت
 سعدیا زنده عارفی باشی گر برآید در این طلب جانم

۱۵

Merre: منسرح مثنی مطوی موقوف [---|---|---|---|---|---]

آنکه دل^۱ من چو گوی درخم چو گان اوست
 موقوف آزادگان بر سر میدان اوست

۱ All texts and all MSS. but I, I(a); شد, for شده

۲ I(a), Y(a), Y(b), omit و before آبگینه; L, Z; کابگینه, for آبگینه.

۳ R; رسان, for ستان.

۱ Z; دل از, for دل.

ره بدر از کوی دوست^۲ نیست که بیرون روند^۳
 سلسله پای جمع زلف پریشان اوست
 چند نصیحت کنند بیخبرانم بصر
 درد مرا ای حکیم صبر نه درمان اوست
 گر کند انعام او^۴ در من مسکین نگاه
 ورنه نکند حاکمست بنده بفرمان اوست^۵
 گر بکشد^۶ بیگناه عادت بخت منست
 ورنه بنوازد بلطف غایت احسان اوست
 میل ندارم بیباغ انس بگیرم بسرو
 سروی اگر لائق است قدّ خرامان^۷ اوست
 چون بتواند نشست آنکه دلش غایب است
 یا بتواند گریخت آنکه بزندان اوست
 حیرت مشتاق^۸ را عیب کند ب بصر
 بهره ندارد ز عشق آن^۹ که نه حیران اوست^{۱۰}
 چون تو گلی کس ندید در چمن روزگار
 خاصه که مرغی چو من بلبل بستان اوست

^۲ I (a), R, C, Y (a), Y (b); عشق, for دوست.

^۳ I (a), L, Z; روند, for R; شوند, for do.

^۴ I (a); او, for اوست.

^۵ This line is omitted in R.

^۶ All texts & all MSS. but I; بزند, for بکشد.

^۷ I omits this line.

^۸ All texts & all MSS. but I; عشاق, for مشتاق.

^۹ All texts & all MSS. but I; هر, for آن.

^{۱۰} This line is omitted in R & Z.

گر همه مرغی ز نند سخت کمانان بتیر
 حیف بود بلبل کی همه دستان^{۱۱} اوست
 سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر
 کعبه دیدار دوست صبر^{۱۲} بیابان اوست

۱۶

Metre: |---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|

ای کاتب زندگانی من در دهان تست	تیر هلاک ظاهر من در کمان تست
گر بر قعی فرو نگذاری برین ^۱ جمال	در شهر هر که کشته شود در زمان تست
تشبیه روی تو نکم من با آفتاب ^۲	کین مدح آفتاب نه تعظیم شان تست
گر یکنظر بگوشه چشم عنایت ^۳	با ما کنی و گر نکنی حکم از آن تست
هر روز خلق را سرباری و صاحبی است	مارا همین سر است که بر آستان تست
بسیار دیده ایم درختان میوه دار	به زین ندیده ایم که در بوستان تست
گردست دوستان نرسد باغراچه جرم	منعی ^۴ که می رود گنه از باغبان تست
بسیار در دل آمد از اندیشه و رفت	نفتی که آن نیرود از دل نشان تست
با من هزار نوبت اگر دشمنی کنی	ای دوست همچنان دل من مهربان تست
سعدی بقدر خویش تمنای وصل کن	سیمرغ ما ^۵ نه در خور ^۶ زاغ آشیان تست

۱۱ In I this couplet is omitted.

۱۲ C, Y (a), Y (b); حد, for صبر.

۱ R; بدین, for برین.

۲ R, Z, L; پر آفتاب, for پر آفتاب.

۳ I, I (a), R, Z; ارادت, for عنایت.

۴ R, Z; جرمی, for منعی.

۵ C, L, Y (a), Y (b); را, for ما.

۶ All texts & all MSS. but I; چه لایق, for نه در خور.

Metre: |---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|

اگر مراد تو ایدوست بی مرادی^۱ ماست⁺
 مراد خویش حرامست بی رضای تو^۲ خواست
 اگر^۳ قبول کنی و ربرانی از بر^۴ خویش
 خلاف رأی تو کردن خلاف مذهب ماست
 عنایتی که ترا بود اگر مبدل شد
 خلل پذیر نباشد از ادنی که مراست
 مرا هر چه کنی دل نخواهی^۵ آزدن
 که هر چه دوست پسندد بجای دوست رواست
 اگر عداوت و جنگست در میان عرب
 میان لیلی و مجنون محبتست و صفاست^۶
 هزار دشمنی اقتد. بقول^۷ بد گویان
 میان عاشق و معشوق دوستی برجاست
 غلام قامت^۸ آن لعبت قبا پوشم
 که از^۹ محبت رویش هزار جامه قباست

۱ All texts & all MSS. but I; نا مرادی, for بی مرادی.

۲ I (a); مراد خویش حرامست بی رضای تو, دیگر مراد دل خویشت نخواهم; Z, C, L, Y(a), Y(b); مراد خویش دیگر باره من نخواهم, for do.

۳ Z, L; اگر, for گرم.

۴ L, Y(a), Y(b); در, for بر.

۵ Z, L; نخواهی, for نخواهد.

۶ This line is omitted in I (a).

۷ All texts & all MSS. but I, I (a); میان, for بقول.

۸ C, Y(a), Y(b); قامت, for همت.

۹ I; از, for در.

نمیتوانم بی اولشست یک ساعت
 چرا که از سر جان بر نمیتوانم خاست
 جمال در نظر و شوق همچنان باقی
 گدا اگر همه عالم بدودهند گداست
 میان عیب و هنر پیش دوستان قدیم
 تفاوتی نکند چون نظر بعین رضاست
 مرا بعشق تو اندیشه از ملامت نیست
 وگر^{۱۰} کنند ملامت نه بر من تنهاست
 هر آدمی که چنین شخص دلستان بیند
 ضرورتست که گوید بسرو ماند^{۱۱} راست
 بروی خوبان گفتی^{۱۲} نظر خطا باشد
 خطا نباشد پندارم این نظر^{۱۳} که خطاست
 خوشست باغم هجران دوست سعدیرا
 که گرچه^{۱۴} درد^{۱۵} بجان میرسد امید دواست^{۱۶}
 بلا و محنت^{۱۷} امروز بردل درویش^{۱۸}
 از آن خوشست که امید رحمت^{۱۹} فرداست

۱۰ C, Y (a), Y (b); اگر, for وگر .

۱۱ I; ماند, for مانی .

۱۲ C, Y (a), Y (b); گفتی, for بگفتی .

۱۳ All texts & all MSS. but I; دیگر چنین مگو, for پندارم این نظر .

۱۴ All texts & all MSS. but I; که گر, for اگر .

۱۵ C, Y (a), Y (b); رنج, for درد .

۱۶ This line is omitted in I(a).

۱۷ I(a), C, Y(a), Y(b); زحمت, for محنت .

۱۸ I(a); سعدی, for درویش .

۱۹ I(a); رحمت, for راحت . N. B. This ode is omitted in R.

Metre: [---|---|---|---|] رمل مثنیٰ مخبون مقصور

ای که از سرو روان قد تو چالا کتر است
 دل بروی تو ز روی تو طربنا کتر است
 دگر از حربۀ^۱ خونخوار اجل نندیشم
 که نه از غمزۀ خونریز تونا با کتر^۲ است
 چست بودست مرا کسوت معنی همه وقت
 باز بر قامت زیبای تو چالا کتر است
 نظر^۳ پاک مرا دشمن اگر طعنه زند
 دامن دوست بحمدالله از آن پاکتر است
 تا گل روی تو در باغ ملاحظت^۴ بشکفت
 پرده صبر من از دامن گل چا کتر است
 پای بر دیده سعدی نه اگر بخرامی
 که بصد منزلت^۵ از خاک درت خاکتر^۶ است

Metre: [---|---|---|---|] خفیف مسدس مخبون مقطوع مسبق

با همه مهر و با منش کین است چکنم حظ بخت من اینست
 شاید ای نفس اگر^۱ دگر نکنی پنجه با ساعدی که سیمین است

۱ I(a); دشنه, for حربۀ; C, Y(a), Y(b); غمزہ, for do.

۲ I(a), C, Y(b); بی, for تا.

۳ I, R; دیده, for نظر.

۴ All texts & all MSS. but I; لطافت, for ملاحظت.

۵ I(a); مرتبت, for منزلت.

۶ I; خاکتر, for پاکتر.

۷ All texts & all MSS. but I; اگر, for تا.

نهد پای تا نبیند جای هر کرا چشم مصلحت بین است
 مثل زیرکاف و چنبر عشق طفل نادان و مار رنگین است
 دردمند فراق سر نهد مگر آئشب که گور^۲ بالین است
 گریه گو برهلاک من مکنید که نه این نوبت نخستین است
 لازمست احتمال چندین جور که محبت هزار چندین است
 مرد اگر شیر در کمند آرد چون کندش گرفت مسکین است^۳
 گر هزارم جواب تلخ دهی اعتقاد من آنکه شیرین است
 سعدیا تن به نیستی درده چاره باسخت بازوان اینست

۲۰

Metre: [---|---|---|---|---|---|---|---|---|---]

ای بیگ پی^۱ خجسته که داری نشان دوست
 با ما مگو بجز سخن^۲ دلستان^۳ دوست
 حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود
 یا از زبان آنکه شنید از دهان دوست
 ای یار آشنا علم کاروان کجا است
 تا سر نهیم بر^۴ قدم ساربان دوست

^۲ C, L, Y(a), Y(b); خشت, for کور .

^۳ This line is omitted in I and R.

^۱ I(a); پی for پی; Y(b); فر, for do.

^۲ I; با ما مگو بجز سخن, for با من مگوی جز سخن I;

^۳ All texts & all MSS. but I, I(a); دلستان, for دلشان .

^۴ I(a); بر, for در .

گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار
 ما سر فدای پای رسالت رسان^۵ دوست
 دردا و حسرتا که عنانم زدست رفت
 دستم نمیرسد که بگیرم عنان دوست
 رنجور عشق دوست چنانم که هر که دید
 رحمت کند مگر دل نامهربان دوست
 گر دوست بنده را بکشد یا^۶ بپرورد
 تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
 گر آستین دوست نیفتد^۷ بدست من
 چند آنکه زنده ام سر من و آستان دوست
 بیحسرت از جهان نرود هیچکس بدر
 الا شهید^۸ عشق بتیر از^۹ کج آن دوست
 بعد از تو هیچ در دل سعدی گذر نکرد
 و آن کیست در جهان که بگیرد مکان دوست
 دل رفت و دیده خون شد و جان ضعیف ماند
 و آن هم برای آنکه کنم جان فشان دوست^{۱۰}

۵ Y(a), Y(b); رسان , for ستان . This line is omitted in R.

۶ I(a), C, Y(a), Y(b); یا , for ور .

۷ Z, L, Y(a), Y(b); نیفتد , for بیفتد .

۸ All texts & all MSS. but I; شهید , for قتیل .

۹ All texts & all MSS. but I, I(a); از , for و .

۱۰ This line occurs only in I.

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ آخر ب مکفوف مقصور

این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست
 تاجان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
 دل زنده میشود بامید وفای یار
 جان رقص میکند بسماع کلام دوست
 تا نفع صور باز نیاید بخویشتن
 هر کو فتاد مست محبت ز جام دوست
 من بعد ازین اگر بدیاری سفر کنم
 هیچ ارمغان نیاورم الا سلام دوست^۱
 رنجور عشق به نشود جز بسوی یار
 و در رفتنی است هم نرود^۲ جز بنام دوست^۳
 وقتی امیر مملکت خویش بودی
 اکنون^۴ با اختیار و ارادت غلام دوست
 گر دوست را بدیگری از من^۵ فراغتست^۶
 من دیگری ندارم قائم مقام دوست
 بالای بام دوست چوتوان نهاد پای
 هم چاره آنکه سر بنهم^۷ زیر بام دوست

۱ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus:—

هیچ ارمغانی نبرم جز پیام دوست. In R this line as well as lines 5 and 8 are omitted.

۲ All texts & all MSS. but I (a); جان نهد، for هم نرود.

۳ This line is omitted in I.

۴ I(a), R; و کنون، for اکنون.

۵ I, I(a); ما، for من.

۶ I(a); قناعت، for فراغت.

۷ C, Y(a), Y(b); بنهی، for بنهم.

درویش را که نام برد پیش پادشاه
 هیئات از افتقار من و احتشام دوست
 و ر^۸ کام دوست کشتن سعدیست بی سبب^۹
 اینم حیات بس که بمیرم بکام دوست

۲۲

Metre: [---|---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع مسبغ

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت^۴
 که یکدم از تو نظر بر نمیتوان انداخت
 بلای غمزه نا مهربان خونخوارت
 چه خون که در دل یاران مهربان انداخت
 ز عقل و عافیت آروز بر کران ماندم^۱
 که روزگار حدیث تو در میان انداخت
 نه باغ ماند^۲ و نه بستان که سرو قامت تو
 برست و ولوله در باغ و بوستان انداخت
 تو دوستی کن و از دیده مفگم زنهار
 که دشمن ز برای تو در^۳ زبان انداخت

^۸ All texts & all MSS. but I; گر, for ور.

^۹ All texts & all MSS. but I; باک نیست, for سبب.

N: B. In I(a) is found the following additional line as verse 7:—

گر دوست بنده را بکشد ور بیورود بیرون شدم مبادز سلك نظام دوست

^۱ Z, L, Y(a), Y(b); بودم, for ماندم.

^۲ Y(b); بود, for ماند; I, R; باغبان, for باغ ماند.

^۳ Z, L, Y(a), Y(b); در, for در.

بدایع شیخ سعدی

بچشمهای تو کاینچشم کز تو برگیرند
 دریغ باشد بر ماه آسمان انداخت^۴
 همین حکایت روزی بدوستان^۵ ماند
 که سعدی از پی جانان برفت و جان انداخت^۶

۲۳

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنوی مسبغ

چه دلها بردی ای ساقی بچشم^۱ فتنه انگیزت
 دریغابوسه چند از^۲ زخندان^۳ دلاویزت
 خدنگ غمزه از^۴ هر سو نهان^۵ انداختن^۶ تاکی
 سپر انداخت عقل از دست ناوکهای خونریزت
 برآمیزی و بگریزی و بنمائی و بربائی
 فغان از قهر لطف اندود^۷ و زهر شکر آمیزت
 لب شیرینت ار شیرین بدیدی در سخن گفتن
 براو شکرانه بودی گر بدادی ملک پرویزت

۴ R omits this line.

۵ C, Y(a), Y(b); دوستان, for داستان.

۶ R; در باخت, for انداخت.

N.B. This ode is omitted in I(a).

۱ All texts. & all MSS. but I; ساق, for چشم.

۲ I(a), R, Z, L, Y(b); چند از, for چندین بر. C, Y(a); چندین, for do.

۳ I(a); زخندان, for آن لعل.

۴ I(a), R, Z, L; از ات, for را. Y(a), Y(b); را, for do.

۵ I; سنان, for نهان.

۶ R; انداختن تاکی, for انداخت ناوکها.

۷ All texts & all MSS. but I; اندود, for اندوز.

جهان از فتنه و آشوب یکچندی بر آسودی
 اگر نه روی شهر آشوب و چشم^۸ فتنه انگیزت
 دگر: رغبت کجا ماند کسی را سوی هشیاری
 چو بیند دست در آغوش مستان^۹ سحر خیزت
 دمامد درکش ای سعدی شراب صرف^{۱۰} و دم درکش
 که با مستان مجلس^{۱۱} در نگیرد زهد و پرهیزت

۲۴

Metre: [---|---|---|---|---]

چو ترک دلبر من شاهدهی بشنگی نیست
 چو زلف بر شکش حلقه فرنگی نیست
 دهانش ارچه نبینی مگر بوقت سخن
 چو نیک در نگری چون دلم بتنگی نیست
 بتیر غمزه خونخوار لشکری بزنی
 بزنی که^۱ همبر نو^۲ هیچ مرد جنگی نیست
 قوی پچنگ^۳ من افتاده بود دامن وصل
 ولی چه سود که دولت بتیز چنگی نیست

۸ I(a); بودی, for چشم.

۹ I; مرغان, for مستان; C, Y(a); مردان, for do.

۱۰ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); صرف, for وصل.

۱۱ All texts & all MSS. but I; مجلس, for مفلس.

۱ بزنی که باتو, for بزنی بزن که; R;

۲ I(a), R, L, Z; باتو درو, and C, Y(a), Y(b); همبر تو, for باتو در آن, which is the I variant.

۳ I(a), Y(a), Y(b); چنگ, for دست.

ورم^۴ بلطف ندارد^۵ عجب که چون سعدی

غلام سعد ابو بکر سعد زنگی نیست^۶

۲۵

Metre: هزج مسدّس مقصور [-----|-----|-----]

چه رویست آنکه پیش کاروانست مگر شمعی بدست بساربانست
 سلیمانست گوئی در^۱ اعماری که بر باد صبا تختش روانست
 جمال ماه پیکر بر بلندی بدان ماند که ماه آسمانست
 بهشتی صورتی در جوف محمل چو برجی کافتابش در میانست
 خداوندان عقل اینطرفه بینند که خورشیدی بزیر سایه بانست
 چو نیلوفر در آب و مهر^۲ درمیغ پریرخ در نقاب برنیانست
 ز روی کار من برقع بر انداخت^۳ بیکبار آنکه در برقع نهانست^۴
 زهی اندک وفای سست پیمان که آن سنگین دل نا مهریانست^۵
 شتر پیشی گرفت از من برفتار^۶ که بر من بیش از او^۷ بار گرانست
 تراگر دوستی با ما همین بود وفا و عهد ما با تو^۸ همانست

۴ I, I(a), R; ورم, for دوم .

۵ C, Y(a), Y(b); ندارد, for ندارد .

۶ In L & Z, lines 4 & 5 are transposed.

۱ Z; در, for .

۲ I(a), R, Z, L; ماه, for مهر .

۳ I; انداخت, for انداز .

۴ In R this line is omitted.

۵ This line is omitted in I(a).

۶ I; بیکبار, for برفتار .

۷ C, L, Y(a), Y(b); او, for آن .

۸ All texts & all MSS. but I(a); وفا و عهد ما با تو, for وفا و عهد ما .

بدارای ساریان محل^۹ زمانی که عهد وصل را آخر زمانست^{۱۰}
وفا کردیم و با ما غدر کردی^{۱۱}. برو سعدی که این پاداش آنست
ندانستی که در پایانت پیری نه وقت پنجه کردن با جوانست

۲۶

Metre: [---|---|v---|v---|] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

چشمت چو^۱ تیغ^۲ غمزه خونخوار بر گرفت
تا^۳ عقل و هوش خلق^۴ بیکبار بر^۵ گرفت
عشقت^۶ بنای عقل^۷ بکلی خراب کرد
جورت در امید بیکبار^۸ بر گرفت
عاشق ز سوز درد تو فریاد در نهاد
مؤمن^۹ ز دست^{۱۰} عشق^{۱۱} تو زنار بر گرفت^{۱۲}

- ۹ محل، for آخر; I (a), Z, C, Y (b);
 ۱۰ In I this line is omitted.
 ۱۱ All texts & all MSS. but I; کردند, for کردی.
 ۱ چشمت چو, for چشم تو; Z;
 ۲ تیغ, for تیر; Na;
 ۳ I (a); تا for با; L; خود, for do.
 ۴ In I, Z, L, عقل, and هوش are transposed.
 ۵ I (a); در, for بر.
 ۶ C; چشمت, for عشقت; Y (a); ظلمت, for do.
 ۷ I (a), Z, C, L, Y (a), Y (b); صبر, for عقل.
 ۸ R; جورت در امید و امید, for جورت ز در در آمد و امید.
 ۹ R; زاهد, for مؤمن.
 ۱۰ C, Y (a), Y (b); داغ, for دست.
 ۱۱ R; درد, for عشق.
 ۱۲ In C, Y (a), Y (b), lines 3 & 4 are transposed.

شوری ز وصف روی تو در خانقه فتاد
 صوفی طریق خانه خمار بر گرفت
 با هر که مشورت کنم از جور آن صنم
 گوید بیایدت دل ازینکار^{۱۳} بر گرفت
 دل را^{۱۴} توأم از سر^{۱۵} جان برگرفت و چشم^{۱۶}
 توأم از مشاهده یار بر گرفت
 سعدی بخفیه خون جگر خورد بارها
 این بار برده از سر اسرار برگرفت

۲۷

Metre: [-----|-----|-----|-----] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

خسرو آنست که در صحبت^۱ او شیرین است
 در بهشتست که همخوابه^۲ حورالعین است
 دولت آنست که امکان فراغت باشد
 تکیه بر بالش بیدوست نه بس نمکین است
 همه عالم صنم چین به حکایت گویند
 صنم ماست که در هر خم زلفش چین است
 روی اگر باز کند حلقه سیمین در گوش
 همه گویند که آن^۳ ماهی و این پروین است

۱۳ R omits this line.

۱۴ Z, L; بر, for را.

۱۵ Z, L; سرو, for سر.

۱۶ In R this hemistich runs thus: — دل را توأم از دل و چشم برگرفت.

۱ C, Y(a), Y(b); همخوابه, for صحبت.

۲ I(a), C, Y(a); این, and آن are transposed.

گرمش دوست ندارم همه کس دارد دوست^۳
تا چه ویس^۴ است که از هر طرفش رامین است
سر موئی نظر آخر زکرم با ماکن
ایکه در هر سر^۵ مویت دل صد مسکین^۶ است^۸
جز بیدار توام دیده نمیباشد باز
گوئی از مهر^۹ تو با هر که^{۱۰} جهانم کین است
هر که ماه ختن و سرو روانت گوید
اوهنوز از رخ^{۱۱} و بالای تو صورت^{۱۲} بین است
بنده خوبشتم خوان که بشاهی برسم
مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است
نام سعدی همه جا رفت بشاهد بازی
وین نه عیب است که در مذهب^{۱۳} ما تحسین است
کافرو کفر^{۱۴} و مسلمان و ناز و من^{۱۵} و عشق
هر یکی را که تو بینی بسر خود دین است

۳ L, Z; عالم دارند; I(a), C, Y(a), Y(b);

دارندش دوست, for do.

۴ ویس, for روی; I.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); در, for از.

۶ Z, L; بن, for سر.

۷ Z; موی تو, for مویت. In all MSS. & all texts but I; صد is omitted before مسکین.

۸ R omits this line.

۹ I(a); مهر, for بهر.

۱۰ C, L; هر دو, for هر که.

۱۱ All texts & all MSS. but I; قد, for رخ.

۱۲ I(a); صورت, for کوته.

۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); ملت, for مذهب.

۱۴ L, Y(a), Y(b); گبر, for کفر.

۱۵ L omits و before من.

۲۸

Metre: [---|---|---|---|---|---]

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست
 طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست
 آن ^۱ قامتست فی بحقیقت قیامتست
 زیرا که رستخیز من اندر قیام اوست
 بر مرگ دل خوش است در اینواقعه مرا
 کاب حیات در لب یاقوت فام اوست
 بوی بهار میدمد ^۲ این یا نسیم صبح
 باد شمال میگذرد ^۳ یا پیام اوست
 دل عشوه میفروخت که من مرغ زیر کم
 اینک فتاده در سر زلف چودام ^۴ اوست
 بیچاره مانده ام همه روزی بدام او ^۵
 وینک ^۶ فتاده ام بغریبی که کام اوست
 هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود
 تا ^۷ خود غلام کیست که سعدی غلام اوست

۱ I(a), Z, L; این، for آن.

۲ C, L, Y(a), Y(b); باد بهار میوزد، for بوی بهار میدمد.

۳ C, L, Y(a), Y(b); بوی غیر میدمد، for باد شمال میگذرد: I(a);
 for do. یا نکت صبا زختن.

۴ In C, and Y(a) this line is omitted.

۵ I(a); دل، for او.

۶ I(a), C, Y(a), Y(b); اینجا، for وینک.

۷ R; یا، for تا.

Metre: [---|---|---|---] مجتث مئمن مجبون مقطوع مستیع

دریغ صحبت دیرین و حق دید و شناخت
 که سنگ تفرقه ایام درمیان ^۱ انداخت
 دو دوست یکنفس از عمر بر نیا سودند ^۲
 که آسمان بسر وقت ^۳ شان دواسبه نتاخت
 چو دل بقهر بیاید گسست و مهر برید
 خنک تنی که دل اول ^۴ نبست و مهر نباخت
 جماعتی که برداختند از ما دل
 دل از محبت ایشان نمیتوان پرداخت
 بروی همنفسان برگ عیش ساخته بود
 بر آنچه ^۵ ساخته بودیم روزگار نساخت
 نگشت سعدی از آن روز گرد صحبت خلق
 که بیوفائی دوران آسمان ^۶ بشناخت
 اگر چو چنگ ببر درکشد زمانه ترا ^۷
 بس اعتماد مکن کانگهت زند که نواخت

۱ میان، for کنار؛ ۱

۲ R, Z, L, Y(b); غم بجا بر آسودند؛ عمر بر نیا سودند؛ C, Y(a); یکدیگر نیا سودند؛
 for do.

۳ Y(a), Y(b); وقت، for نخت.

۴ I, Z; بر او دل؛ I(a), R, C, Y(a), Y(b); تنی که دل اول؛ تر آنکه درودل؛
 for دل اول.

۵ I(a); بر آنچه، for چنانچه؛

۶ R. بیوفائی دوران آسمان، for قدر صحبت محبوب خویشان.

۷ I(a); ترا، for دون.

۸ In ۱ 6(a) and 7(b) are Joined together, while 6(b) and 7(a) are omitted.
 This line is omitted in R.

Metre: |---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|

در دیست درد عشق که هیچش طیب نیست
 گر دردمند عشق بنالد غریب نیست
 دانند عاقلان که مجازین عشق را
 پروای پند ناصح و قول^۱ ادیب نیست
 هر کو^۲ شراب شوق^۳ نخورده است و دُرد درد
 آنست کز حیات جهانش نصیب نیست
 از^۴ مشک و عود و عنبر و امثال طیبات
 خوشتر ز بوی دوست دگر هیچ طیب نیست^۵
 صید از کنند اگر بدر آید عجب^۶ بود
 ورنه چو در کنند بمیرد عجیب^۷ نیست
 گر^۸ دوست واقفست که بر من^۹ چه می رود
 باک از جنای دشمن و جور رقیب نیست
 بگریست چشم دشمن من بر حدیث من
 فضل از غریب هست و وفادر قریب نیست

۱ In all texts & all MSS. but I, پند and قول are transposed.

۲ R, Y; هر که, for هر کو.

۳ C, Y(a), Y(b); شوق for عشق.

۴ L, Z, C, Y(a), Y(b); در, for از.

۵ This line is omitted in R & I.

۶ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); بجهت بو العجب, for بدر آید عجب.

۷ I(a); غریب, for عجیب.

۸ I; ور, for گر.

۹ R, L, Z, Y(b); ما for من.

از خنده گل چنان بقفا^{۱۰} اوقناد باز
 کورا خبر ز مشغلهٔ عندلیب نیست
 سعدی زد دست دوست شکایت. کجا برد^{۱۱}
 هم صبر بر حبیب که^{۱۲} صبر^{۱۳} از حبیب نیست

۳۲

Metre: [————|————|————|————|————] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع مسبغ

دلی که دید که پیر امن خطر میگشت
 چو شمع زار و چو پروانه در بدر میگشت
 هزار گونه غم از هر سوئیست^۱ دامنگیر
 هنوز در تک و پوی غمی^۲ دگر میگشت
 سرش مدام زشور شراب عشق خراب
 چو مست دایم از آن گرد شور و شر میگشت
 چو بیدلان همه در کار عشق می آویخت
 چو ابلهان همه از راه عقل بر میگشت
 زبخت بی ره و آئین و پا و سرمی زیست
 ز عشق بی دل و آرام و خواب و خور میگشت

۱۰ C, Y(a); قفا for فان.

۱۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); برد., for بری.

۱۲ I(a), C, L, Y(a), Y(b); که for چو.

۱۳ R; جور, for صبر.

۱ هر سوا, for درد, عشق; I(a).

۲ All texts; غم, for غمی.

هزار بارش ازین پند بیشتر دادم
 که گرد بیهده کم گرد بیشتر میگشت
 بهر طریق که باشد نصیحتش مکنید ^۲
 که او بقول نصیحت گران ^۴ بتر میگشت

۳۳

Metre: |---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|

زهر چه هست گزیراست و ناگزیر از دوست
 بقول هر که جهان مهر بر مگیر از دوست
 بیندگی و صغیری ^۱ گرت قبول کنند ^۲
 سپاس دار که فضل بود کبیر از دوست
 بجای دوست گرت هر چه در جهان بخشند
 رضا مده که متاعی بود حقیر از دوست
 جهان و هر چه در او هست با نعیم بهشت
 نه نعمتی است که باز آورد فقیر از دوست
 نه گر قبول کنندت ^۳ سپاس داری و بس
 که گر هلاک شوی متنی پذیر از دوست
 مرا که دیده بیدار دوست بر کردم
 حلال نیست که بر هم زخم بتیر از دوست

^۱ L, Z; غلامی, for صغیری .

^۲ All MSS. but I(a), and all texts but C; گران, for کنان .

N. B. This ode is omitted in I and R.

^۳ L, Z; غلامی, for صغیری .

^۴ R, C, Z, Z(b); کند, for کنند .

^۵ R; کند, for کنند .

وگر چنانکه میسر^۴ شود گزیر^۵ از عشق
 کجا روم که نمایاشدم گزیر از دوست^۶
 بهر طریق که باشد اسیر کافر^۷ را
 توان خرید و نشاید خرید اسیر از دوست
 که در ضمیر من آید ز هر که در عالم
 که من هنوز^۸ نپرداختم ضمیر از دوست
 تو خود نظیر نداری و گر بود بمثل
 من آن نیم که بدل گیرم و نظیر از دوست
 رضای دوست بدست آرو صبر کن سعدی
 که دوستی نبود ناله و^۹ نفیر از دوست

۳۴

Metre: [—|—|—|—|—] رمل مثنوی مخبون مقصور

ز حد گذشت جدائی میان ما ایدوست
 بیا بیا ککه غلام توام بیا^۱ ایدوست
 سرم فدای قفای ملامتست^۲ چه باک
 گرم بود سخن دشمن از قفا ایدوست

۴ I(a), L, Z, Y(a), Y(b); مصور, for میسر.

۵ C, Y(a); گزیر, for گزیر in the 1st hemistich.

۶ I(a); omits this line.

۷ I(a) C, L, Z, Y(a), Y(b); دشمن, for کافر; R; عاشق for do.

۸ I(a); هنوز, for بهیچ.

۹ I(a), L, Z; گرکنی, for ناله.

N.B. In I the last five couplets of this ode are found as a separate ode on page 245 of the Manuscript.

۱ Y(a); توام بیا, for توایم ما.

۲ R adds و after ملامتست.

بنام اگر بخرامی جهان خراب کنی^۳
 بخون خسته^۴ اگر تشنه هلا ایدوست
 بداغ عشق^۵ چنانم که گر اجل برسد
 بشرعم از تو ستانند خونبها ایدوست
 وفای عهد نگهدار و از جفا بگذر
 بحق آنکه^۶ نیم یار بیوفا ایدوست
 هزار سال پس از مرگ من چو باز آئی
 ز خاک نعره بر آید^۷ که مرحبا ایدوست
 غم تو دست بر آورد و^۸ خون چشم^۹ ریخت
 مکن که دست بر آرم برینا ایدوست
 اگر بخوردن خون آمدی هلا برخیز
 اگر بردن جان^{۱۰} آمدی بیا ایدوست^{۱۱}
 بساز با من رنجور ناتوان ای یار
 ببخش بر من^{۱۲} مسکین بینوا^{۱۳} ایدوست
 حدیث سعدی اگر نشنوی چه چاره کند^{۱۴}
 بدشمنان نتوانگفت^{۱۵} ماجرا ایدوست

- ۳ C, Y(a), Y(b); for خراب کنی .
 ۴ I(a), Z, L; for خسته .
 ۵ I(a), Z, L; for هجر .
 ۶ Y(a), Y(b); for بدوستی که .
 ۷ R; for بر آید .
 ۸ In Z, C, L, Y(a), و is omitted before خون .
 ۹ I(a), C, Y(a); for چانم .
 ۱۰ R, Z, C, L, Y(a), Y(b); for جان .
 ۱۱ This line is omitted in I(a).
 ۱۲ I(a); for من .
 ۱۳ I(a); for مبتلا : بی نوا : Z; for ناتوان .
 ۱۴ C, Y(a), Y(b); for کنم .
 ۱۵ I(a); for برد .

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنی مجنون مقطوع مستیع

دل از دست غمت^۱ دامن صحرا بگرفت
 غمت از سر نهم گردلت از ما بگرفت
 خال مشکین تو از بنده چرا در خط شد
 مگر از دود^۲ دلم روی تو سودا بگرفت
 دوش چون مشعل^۳ دردتو در گرد جهان^۴
 سایه در دلم انداخت به^۵ صد جا بگرفت
 بدم سرد سحر گاهی من باز نشست
 هر چراغی که زمین از دل^۶ صها بگرفت
 الغیث از من^۷ دلسوخته‌ای سنگین دل
 در تو نگرفت که خون در دل خارا بگرفت^۸
 دل شوریده^۹ ما^{۱۰} عالم اندیشه ماست
 عالم از شوق^{۱۱} تو در تاب^{۱۲} که غوغا بگرفت

۱ L; for غمت, نعمت.

۲ L, Y(a), Y(b); داد, for دود.

۳ In R this hemistich runs thus: -- دوش چون مشعل درگرد جهان میافروخت --
 & in C, Z, L, Y(a), Y(b), as, follows: --

دوش چون مشعل شوق تو بگرفت وجود.

۴ l(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); که, for به.

۵ l, R; لب, for دل.

۶ l omits از before من.

۷ R omits this line.

۸ l; for من, ما.

۹ R; عشق, for شوق.

۱۰ l; در تاب, for در تاب.

باختیار شکیبائی از تو نتوان کرد ^۴
 باضطرار توان بود اگر ^۵ شکیبائیست
 نظر بروی تو هر بامداد نوروزیست
 شب فراق تو هر شب ^۶ که هست یلدائیست
 خلاص ده تو ^۷ خدایا همه اسیرانرا
 مگر کسی که اسیر کند زیبائیست ^۸
 حکیم بین ^۹ که بر آورد سر بشیدائی
 حکیم را که ^{۱۰} دل از دست رفت شیدائیست
 و لیک عذر توانگفت پای سعدیرا
 که در لجم ^{۱۱} چو فروشد نه اولین پائیست

۳۷

Metre: [= --- | ~ ~ ~ | ~ ~ ~ | ~ ~ ~] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

سر تسلیم نهادیم بحکم و رایت تا چه اندیشه کندرای جهان آرایت
 تو بهر جا که فرود آمدی وخیمه زدی کس دیگر تواند که بگیرد ^۱ جایت

۴ I; کرد, for برد.

۵ Y(b); بود, for کرد; I(a); بود اگر, for از تو گر.

۶ Z, L; که, for شب.

۷ I(a), Z, C, L, Y(b); بخش, for ده تو.

۸ R; زیبائی, for دانائی.

۹ I; بین که, for شهر; I(a); بین, for من.

۱۰ C, L, Y(a), Y(b); که, for چو.

۱۱ L, Y(a), Y(b); و حل, for لجم; I(a); لجم, for do.

۱ I; بگیرد, for نشیند.

همچو مستسقی بر چشمه نوشین^۲ زلال^۲ سیرتوان شدن ازدیدن^۴ مهر افزایت^۵
 روز گاریست که سودای نو دارم در سر^۶ مگرم سر برود تا برود^۷ سودایت
 قدر آن خاک ندارم^۸ که بر او^۹ میگذری که بهر وقت همی^{۱۰} بوسه دهد بر پایت
 دوستان عیب کنندم که بودی هشیار تا فرو رفت بگل پای جهان بیامیت
 چشم در سر^{۱۱} بچکار آید و جان در زن شخص گر تأمل نکند صورت جان آسایت^{۱۲}
 دیگری نیست که مهر تو در او شاید بست^{۱۳} هم در آئینه توان دید مگر همتایت
 روز آنست که مردم ره صحرا گیرند خیز تا سرو بماند خجل از بالایت
 دوش در واقعه دیدم که نگارین^{۱۴} میگفت سعدیا گوش مکن بر سخن اعدایت
 عاشق صادق دیدار من آنکه باشی که بدنیا و بعقی نبود پروایت
 طالب آنست که از بند^{۱۵} نگرداند روی تا نباید که بشمشیر بگردد رایت

-
- ۲ I (a); نوشاب، for نوشین .
 ۳ I, R; حیات، for زلال .
 ۴ L; دیده، for دیدن .
 ۵ I; آرای، for افزای .
 ۶ All texts & all MSS. but I; در سر دارم، for در سر دارم .
 ۷ L; نرود، for برود .
 ۸ R; ندارم، for بدارم .
 ۹ Z, Y(a), Y(b); آن، for او .
 ۱۰ I; مگر، for همی ; R; هم، for do .
 ۱۱ R; بر سر، for در سر .
 ۱۲ I; افزایت، for آسایت .
 ۱۳ L; نیست، for بست .
 ۱۴ All texts have نگاری، for نگارین .
 ۱۵ All texts & all MSS. but I; شیر، for بند .

Metre: [----|----|----|----] منسرح مثنی مطوی موقوف

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست غافل^۱ ازین ماجراست
گر بزندم بتیغ در^۲ نظرش بیدریغ
دیدن او یکنظر^۳ صد چو مرا^۴ خونبهاست
گر برود جان ما در طالب وصل^۵ دوست^۶
حیف نباشد که دوست دوسترا از جان ماست
دعوی مشتاق^۷ را شرع نخواهد^۸ بیان
کونه زردش^۹ دلیل ناله زارش^۹ گواست
مایه^{۱۰} پرهیز کار قوت عقل است و صبر
عقل گرفتار عشق صبر زبون هواست
دلشده پای بند گردن جان در کند
زهره گفتار نه کین چه سبب و آن^{۱۱} چراست

۱ All texts & R; فارغ, for غافل.

۲ در, for کز; I.

۳ Z; نفس, for نظر.

۴ All texts & all MSS. but I; منش, for مرا.

۵ R; روی, for وصل.

۶ Z; یار, for دوست.

۷ C, L, Y(a), Y(b); عشاق, for مشتاق.

۸ I(a); نباید, for نخواهد.

۹ R; م, for ش.

۱۰ R; سایه, for مایه; Y(b); پایه, for دو.

۱۱ L; این, for آن.

مالک ملک وجود حاکم رد و ۱۲ قبول
 هر چه کند جور نیست و ۱۳ تو بنالی جفاست
 تیغ برآر از نیام زهر بر افگن بجام
 کز قبل ما قبول وز طرف ۱۴ ما رضاست ۱۵
 و ۱۶ بنوازی بلطف یا ۱۷ بگذاری بقهر
 حکم تو بر ما روان زجر تو بر من رواست
 هر که بجور رقیب یا بجفای حبیب ۱۸
 عهد فرامش کند مدعی ۱۹ بیوفاست
 سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید ۲۰ نکوست
 گو همه دشنام ده ۲۱ کز لب شیرین دعاست

۳۹

Metre: [---|---|---|---]

شادی بروزگار گدایان کوی دوست بر خاک ره نشسته با میدروی دوست
 گفتم بگوشه بنشینم ولی دلم ننشیند از کشیدن خاطر بسوی دوست
 صبرم ز روی دوست میسر نمیشود دانی طریق چیست تحمل زخوی دوست

- ۱۲ I omits the و after .
 ۱۳ R, Y(a); گر, for و .
 ۱۴ R; نظر, for طرف .
 ۱۵ L, Z; دعا, for رضا .
 ۱۶ All texts & all MSS. but I; گر, for و .
 ۱۷ All texts & all MSS. but I; یا, for و .
 ۱۸ Z; ضیب, for حبیب .
 ۱۹ All texts & R omit و after مدعی .
 ۲۰ R; برآید, for بگویند .
 ۲۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); گو, for ده .

ناچار هر که دل بغم روی دوست داد کارش بهم برآمده باشد چوموی دوست
 خاطر بیباغ میکشدم وقت ^۱ نوبهار تا برکنار ^۲ گل بنشیدم بیوی دوست
 فردا که خاک مرده بچشم آدمی کنند ای بادخاک من مطلب جز بکوی ^۳ دوست
 سعدی چراغ میکشد اندر ^۴ شب فراق ترسد که دیده باز کند جز بروی دوست

۴۰

Metre: [~~~~~] منسرح مثنی مطوی موقوف

صبر کن ای دل که صبرزینت ^۱ اهل صفاست
 چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست
 مالک ردّ و ^۲ قبول هر چه کند پادشاست ^۳
 گر بکشد ^۴ حاکمست ^۵ ورنه بنوازد رواست
 گرچه بخواند هنوز دست جزع بر دعاست
 ورچه براند هنوز روی ^۶ امید از قفاست
 برق یمانی بجست باد بهاری بخاست
 طاقت مجنون برفت ^۷ خیمه ^۸ لیلی کجاست

۱ I, R; روز; for وقت.

۲ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); بادرخت, for برکنار.

۳ R, C, Z, L, Y(a); بوی, for کوی. I(a); ز, for به.

۴ R, I, I(a), L, Z; می نکند در, for میکشد اندر.

۵ All texts & all MSS but I; سیرت, for زینت.

۶ In l the و after ردّ is omitted.

۷ I(a); حاکم, for پادشا.

۸ R, C, Z, Y(b); زند, for کشد.

۹ I(a); حاکم است, for بنده ایم.

۱۰ R; چشم, for روی.

۱۱ L, Z, C, Y(a), Y(b); نماند, for برفت.

۱۲ I; خانه, for خیمه.

غفلت^۹ ایام عشق پیش محقق خطاست^{۱۰}
 اول صبح است خیز کآخر دنیا فناست
 صحبت یار عزیز حاصل دور بقاست
 یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست
 درد دل دوستان گر تو پسندی رواست
 هر چه مراد شماست غایت مقصود ماست
 بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست
 گر تو قدم می نهی^{۱۱} تا^{۱۲} بنهم چشم راست
 از در خویشم مران کین نه طریق وفاست
 در همه شهری غریب در همه ملکی گداست
 با همه جرم^{۱۳} امید با همه خوفم رجاست
 گر درم ما مس است لطف شما کیمیاست
 سعدی اگر عاشقی میل و صالت چراست
 هر که دل دوست جست مصلحت خود نخواست

۴۱

Metre: رمل مسدّس مقصور [---|---|---]

عشق در دل ماند و بار از دست رفت
 دوستان دستی که کار از دست رفت

۹ In I(a), R, Z, L, از is inserted after غفلت .
 ۱۰ I(a); بود, for خطاست .
 ۱۱ I(a); قدمی, for تو قدم .
 ۱۲ C, Y(a), Y(b); من, for تا .
 ۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); جورم, for جرم .

العجب گرمی رسم بر ^۱ کام دل ^۲
 کی رسم چون روزگار از دست رفت ^۳
 بخت و رای و ^۴ زور و زر بودم دریغ ^۵
 کاندترین غم ^۶ هر چهار از دست رفت
 عشق و سودا و هوس در سر بماند ^۷
 صبر و آرام و قرار از دست رفت
 نیم جانی مانده کوخون میخورد ^۸
 ورنه این دل چند بار از دست رفت ^۹
 گرمی از پای اندر آیم گودرآی
 بهتر از من صد هزار از دست رفت ^{۱۰}
 مرکب سودا جهانیدن ^{۱۱} چه سود
 چون زمام اختیار از دست رفت
 سعدیا با یار عشق آسان بود
 پایدار ^{۱۲} اکنون که کار از دست رفت

۱ I(a); بر, for, در.

۲ Y(a), Y(b); خویش, for, دل.

۳ I omits this line.

۴ I omits the و, after رای.

۵ All texts & all MSS. but I; ولیک, for, دریغ.

۶ All texts & all MSS. but I; تا غم آمد, for, کاندترین غم.

۷ I, Y(b); بماند, for, بماند.

۸ In all texts this hemistich runs as follows:—
 بیم جان کاین بار خونم می خورد
 except that L, Z, Y(a) have باز, for, بار; R has the same but with
 بیم جان, for, چون کنم.

۹ In I this line is omitted.

۱۰ This line is only found in I.

۱۱ L, Z; دوانیدن, for, جهانیدن.

۱۲ All texts & all MSS. but I; پایدار, for, عشق باز.

Metre: [-----|-----|-----|-----]

عشرت^۱ خوشست و بر طرف جوی خوشتر است
می با سماع^۲ بلبل خوشگوی خوشتر است
عیش است بر کنار سمن زار خواب صبح
نی در کنار یار سمن بوی خوشتر است
خواب از خماری باده^۳ نوشین با مداد^۴
بر بستر شقائق خودروی خوشتر است
روی از جمال دوست بصحرا مکن که روی
در روی همنشین وفا جوی خوشتر است
آواز چنگ و مطرب خوش نغمه گویم
مارا حدیث همدم^۵ خوش خوی^۶ خوشتر است
گر^۷ شاهد است سبزه^۸ بر اطراف گلستان^۹
بر عارضین^{۱۰} شاهد گلروی خوشتر است
آب از نسیم باد زره پوش گشته است^{۱۱}
مقتول^{۱۲} زلف یار زره موی خوشتر است

۱ L; for, سروت .

۲ I; for, سماع; می با سماع, for استماع; all MSS. & all texts but Y(b); بر, for .

۳ Y(a); ناله, for باده .

۴ I(a); بیامداد, for مداد .

۵ I(a), R, L, Z, C, Y(a), Y(b); دلبر, for همدم .

۶ I(a), R, C, Y(a); Y(b); همخوی, for خوشخوی .

۷ R; گو, for گر .

۸ I adds a و, before سبزه .

۹ I(a); جویبار, for گلستان .

۱۰ I(a); بر عارضین, for خط بر عذار .

۱۱ In I this hemistich runs thus: — آب از هیوب باد زره روی کشته گیر; I(a);

آب از نسیم باد که بر روی کشت زار — R, C, L, Y(a); آب از نسیم باد زره گیر کشته گیر

۱۲ R, C, Z, Y(a); مقتول, for مقتول; L; مقتول, for do.

وقت ^۸ آنست که مردم ره صحرا گیرند
 خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است
 چمن امروز بهشت است و تو در می نائی ^۹
 تا خلایق همه گویند ^{۱۰} که حور العین است
 هر چه گفتیم در اوصاف کمالیت دوست ^{۱۱}
 همچنان هیچ نگفتیم که صد چندین است
 آنچه سر پنجه سیمین تو با سعدی کرد
 با کبوتر نکند پنجه که باشاهین است
 من دگر شعر نخواهم ^{۱۲} که نویسم ^{۱۳} که مگس
 زخم میدهد از بس که سخن شیرین است

۴۵

Metre: [---|---|---] هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف

گر جان طلبی فدای جانت سهلست جواب امتحانات
 سوگند بجانت از فروشم یکموی بهر چه در جهانت
 با آنکه تو مهر کس نداری کس نیست که نیست مهر بان
 وین ^۱ سر که تو داری ای ستمگار بس سر بود بر آستان
 بس فتنه که در زمین بنخیزد ^۲ از روی چوماه آسمان

۸ I, R; روز, for وقت .

۹ I, I(a); نائی, for نائی .

۱۰ L; گویند, for دانند .

۱۱ C, Y(a), Y(b); تو, for دوست; L; او, for do .

۱۲ C; نخواهم, for نگویم .

۱۳ L; Y(a), Y(b); نویسم, for بنویسم .

۱ این C, Y(a), Y(b), omit و, before این .

۲ C, Y(a), Y(b); بنخیزد, for بیاشد .

من در تو رسم بجهد هیئات کز باد سبق برد عنایت
 بی یاد تو نیستم زمانی تا یاد کنم دگر زمانت
 کوتاه نظران کنند و^۳ حیفت^۴ تشبیه بسرو بوستانت
 ابرو^۵ که تو داری ای پر یزاد در صید چه حاجت کمالت
 گوئی که تن^۶ ضعیف سعدی آفتی است گرفته از میان
 گر واسطه^۷ سخن^۸ نبودی در وهم^۸ نیامدی دهانت
 شیرین تر ازین سخن نباشد^۹ الا^۹ دهن شکر فشانت

۴۶

Metre: [---|---|---|---|---]

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت
 جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت^۱
 غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم
 که کید سحر بضحاک و سامری آموخت^۲
 مگر بنفشه نسیمی که میدمد در باغ
 از آن کلاله مشکین عنبری آموخت

^۳ In L, Z, و is omitted after کنند.

^۴ Z; حیفت است, for وصف.

^۵ In Z, L, و is added before ابرو.

^۶ Z, C, L, Y(a), Y(b); که تن, for بدن.

^۷ In Z, L, ر. is added after واسطه.

^۸ C, L, Y(a), Y(b); وهم, for وصف.

^۹ Y(a); نباشد, for نبودی.

^۱ In I(a) and all texts the following verse succeeds this line;

مرا بشاعری آموخت روزگار آنکه که چشم مست تو دیدم که ساحری آموخت
 but in C, Y(a), Y(b), انداخت is substituted for آموخت.

^۲ This line & the following are only found in I & R.

معلم این همه دلبندی از کجا داند
 مگر بجای دگر رفت و ساحری آموخت
 مگر دهان تو آموخت تنگی از دل من
 وجود من ز میان تو لاغری آموخت^۳
 توبت چرا بمعلم روی که بتگر چین
 بچین زلف تو آید به بتگری آموخت
 هزار بلبل دستان سرای عاشق را
 بیاید از تو سخن گفتن دری آموخت
 بلای عشق تو بنیادهای زهد و ورع^۴
 چنان بکنند^۵ که صوفی قلندری آموخت
 من آدمی بچنین شکل و خوی و قد و روش^۶
 ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت
 رفت^۷ رونق بازار آفتاب و قمر
 زبسکه^۸ ره بدکان تو مشتری آموخت^۹
 همه قبیله من عالمان دین بودند
 مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
 دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن
 کسی^{۱۰} که بر سر کویت مجاوری آموخت^{۱۱}

۳ This line and the following are only found in I & R.

۴ All texts & all MSS. but I; بنیادهای زهد و بیخ ورع، for بنیادهای زهد و ورع.

۵ I(a), C, Y(b); ببرد، for بکنند.

۶ R and all texts; شکل و خوی و قد و روش، for شکل و قد و خوی و روش.
I(a); قد و شکل و خوی و روش، for do: Z; روی، for خوی.

۷ R; ببرد، for رفت.

۸ L, Z; از آنکه، for زبسکه.

۹ This verse and the following are omitted in I(a).

۱۰ I(a) and all texts; هر آن، for کسی.

۱۱ This line is omitted in R.

- بخون خلق فرد برده دست^{۱۲} کاین حناست^{۱۳}
 ندانمش^{۱۴} که بقتل که شاطری^{۱۵} آموخت^{۱۶}
 بر آب دیده سعدی گرت گذارافتد^{۱۷}
 ترا نخست بیاید شناوری آموخت^{۱۸}

۴۷

Metre: [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -] مجتث مثنیٰ مخبون مقصور

مگر نسیم سحر^۱ بوی زلف یار منست
 که راحت دل رنجور بیقرار منست
 بخواب در^۲ تروود چشم بخت من همه عمر
 گرش بخواب بینم که در کنار منست
 وگر^۳ معاینه بینم که قصد جان دارد
 بجان مضایقه با دوستان نه کار منست

۱۲ Z, L, Y(b); پنجه, for دست.

۱۳ Z; دست کاین حناست, for بود پنجه کاین.

۱۴ I(a); ندانمش, for ندانمت.

۱۵ Y(a); شاطری, for شاعری; C: که شاطری, for چه خود سری.

۱۶ This line is omitted in I.

۱۷ I(a); گرت گذار افتد, for مرو که دریا شد.

۱۸ In Z, L, C, Y(a), Y(b), this line runs as follows:—

چنان بگریم ازین پس که مرد نتواند — در آب دیده سعدی شناوری آموخت,
 but C and Y(a) have دیده, for مرد.

۱ R; سحر, for صبا.

۲ L, Y(a), Y(b); در, for خوش; C: بر, for do.

۳ R and all texts; وگر, for اگر.

نه خاصه بر سر من عشق در جهان آمد
 که هر سری که تو بینی رهین^{۱۱} اسود آیدست
 ترا ملامت سعدی حلال کی^{۱۲} باشد
 که بر کناری و او در میان غرقابیدست^{۱۳}

۴۹

Metre: |-----|-----|-----|-----|-----|-----|
 مجتث مثنون مخبون مقطوع مستیع

مرا تو غایت مقصودی از جهان ایدوست
 هزار جان عزیزت فدای جان ایدوست
 چنان بدام تو الفت گرفت مرغ دلم
 که یاد می نکند عهد آشیان ایدوست
 گرم تو در نگشائی کجا توام رفت
 بر استان که بیم بر آستان ایدوست
 دلی شکسته و جانی نهاده بر کف دست
 بگو بیار که گویم بگیر هان ایدوست
 تم پیوسد^۱ و خاکم بیاد داده شود
 هنوز مهر تو باشد در استخوان ایدوست
 جفا مکن که بزرگان بخورده زرهی
 چنین سبک نشینند و سرگران ایدوست

۱۱ L; زمین, for رهین.

۱۲ I; خبر کجا, for حلال کی.

۱۳ All texts and all MSS. but I; دریا, for غرقاب.

۱ I(a), C, L, Y(a), Y(b); بریزد, for پیوسد.

بلطف اگر بخوری خون من روا باشد
 بقهرم از نظر خویشان مران ایدوست^۲
 مناسب لب لعلت حدیث بایستی
 جواب تلخ بدیعت از آن دهان ایدوست
 مرا مراد^۳ تو باید ته زندگانی خویش
 اگر مراد تو قتل است و اره‌ن ایدوست
 که گفت سعدی از آسیب عشق بگریزد^۴
 بدوستی که غلط میبرد^۵ گمان ایدوست
 که گر^۶ بجان رسد از دست دشمنانم کار
 زدوستی نکنم^۷ توبه همچنان ایدوست^۸

۵۰

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف |---|---|---|---|

هر که هر با مداد پیش کسی است هر شبانگاه در سرش هوای است
 دل منه بر وفای^۱ صحبت او کان چنانرا حریف^۲ چون توبسی است
 مهربانی و دوستی ورزد تا ترا مکنتی و دسترسی است
 گوید اندر جهان توئی امروز گر مرا مونس و هم‌نفسی است

۲ This line is omitted in I and R.

۳ All texts & all MSS. but I; رضای, for مراد.

۴ L; نگریزد, for بگریزد.

۵ C, Y(a); میبرد, for میبری.

۶ I; که کز, for که گر; I(a); اگر, for do.

۷ I(a); نکنند, for نکنم.

۸ This line is omitted in R.

۱ C, Y(a), Y(b); هوای, for وفای.

۲ C, Y(a); چنانش هوای, for do; Y(b); چنانرا حریف, for جوانرا هوای.

عجب از آن سر زلف معنبر مفتول
 که در کنار تو خسبید چرا بریشانست
 ز عقل من عجب آید صواب دانانرا^۳
 که دل بدست تودادن^۴ خلاف در جانست^۵
 نه آبروی که گر خون من بخواهی ریخت^۶
 مخالفت نکنم آن کنم که فرمانست^۷
 جماعتی که ندانند^۸ عشق^۹ روحانی
 تفاوتی که میان دو اب و انسانست
 گمان برند که در باغ حسن^{۱۰} سعدیرا
 نظر بسیب ز نخدان و نار پستانست
 همراه آینه خاموش بودن اولی تر^{۱۱}
 که جهل پیش خردمند عذر نا دانست^{۱۲}
 و ما ابروی نفسی و ما از کیها
 که هر چه نقل کنند از بشر در امکانست

۳ All texts & all MSS. but I; گویان, for دانان .

۴ I, R, C, Y(a); دادم, for دادن .

۵ Z, L; اینان, for درجان; Y(b) has بر, for در .

۶ In I(a), Z, L; this hemistich runs as follows;

بخواهد ریخت, for بخواهی; C, Y(a), Y(b); اگر نگار مرا خون دل بخواهد ریخت .

۷ In R this line is omitted.

۸ R; ندارند, for ندانند .

۹ I(a), R, L, Z, Y(b); حظ, for عشق; C, Y(a); حد, for do.

۱۰ I, R, Z; عشق, for حسن .

۱۱ I; اولی تر, for است طریق .

۱۲ This line is omitted in I(a).

Metre: [---|---|---|---] رمل مَثْمَن مَجْبُونِ مَقْطُوعِ

هرچه در روی^۱ تو گویند زیبایی هست
 و آنچه در چشم تو از شوخی و رعنائی هست
 سروها دیدم در باغ و^۲ تأمل کردم
 قامتی نیست که چون تو بدلارائی هست
 ای که مانند تو بلبل بسخندانی نیست
 نتوانگفت که طوطی بشکر خائی هست^۳
 نه ترا از من مسکین نه گل خندانرا
 خبر از مشغله بلبل سودائی^۴ هست
 راست گفتمی که فرح یابی اگر صبر کنی
 صبر نیکست کسی را که توانائی هست^۵
 هرگز از دوست شنیدی که کسی صبر کند^۶
 دوستی نیست در آندل که شکیبائی هست
 خبر از عشق نبودست و نباشد همه عمر
 هر که اورا^۷ خبر از شعت^۸ و رسوائی هست

۱ All texts and I(a); وصف, for روی.

۲ I, I(a), Y(b); دیدم در باغ و دیدم در باغ.

۳ This line is omitted in I and R.

۴ I(a); شیدائی, for سودائی.

۵ In I and R this line is omitted.

۶ C, L, Y(a), Y(b); بشکبید, for صبر کند; Z; شکبید از دوست, for کسی صبر کند.

۷ I, R; ز آنکه ویرا, for هر که اورا.

۸ Y(b) omits و, after شعت.

آن نه تنهاست که بایاد تو انسی دارد^۹
تا نگوید که مرا طاقت تنهائی هست
همه را دیده برویت نگرانست و لیک
هر کسی^{۱۰} را نتوانگفت که بینائی هست
گفته بودی همه زرقند فریبند و فسوس^{۱۱}
سعدی آن نیست ولیکن چو تو فرمائی هست

۵۳

[—|—|—|—] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور: Metre:

یارمن آنکه لطف خداوند یار اوست
بیداد و داد و ردّ و قبول اختیار اوست
دریای عشق را بحقیقت کنار نیست
ور هست پیش اهل حقیقت کنار اوست
در عهد لیلی اینهمه مجنون نبوده‌اند
این فتنه بر نخاست که در روزگار اوست
صاحب‌دلی نماند در این فصل نوبهار
الّا که عاشق گل و مجروح خار اوست
دانی کدام خاک بر او رشک می‌برم
آن خاک نیکبخت که در رهگذار اوست

^۹ Z, L; انسی دارد, for دارد انسی .

^{۱۰} All texts & all MSS, but I; همه کس, for هر کسی .

^{۱۱} All texts and all MSS. but I; فسوس, for هوس .

باور مکن که صورت او عقل من ^۱ ببرد ^۲
 عقل من ^۳ آن ^۴ ببرد که صورت نگار اوست
 گر دیگران بمنظر زیبا نظر کنند
 ما را نظر بقدرت پروردگار اوست ^۵
 اینم قبول بس که بیم بر آستان
 تا نسبم کنند که خدمتگذار اوست
 بر جور و ^۶ بی مرادی ^۷ و درویشی و هلاک
 آنرا که صبر نیست محبت نه کار اوست
 سعدی رضای دوست طلب کن نه حظ خویش
 عبدآن کند که رای خداوند گار اوست

۵۴

Metre: [---|---|---|---]

آخرای سنگدل سیم ز نخدان تا چند
 تو ز ما فارغ و ما از تو پریشان تا چند
 خار در پای و گل از دور بحسرت دیدن
 تشنه باز آمدن از چشمه حیوان تا چند

۱ Z, L; ما, for من.

۲ I; میبرد, for ببرد.

۳ In Z, از is inserted before من.

۴ L, Z; او, for آن.

۵ In R this line and the text are omitted.

۶ In L, Z, Y(a), Y(b), و is omitted after جور.

۷ I(a), L, Y(b); نا مرادی, for مرادی.

گوش بر ^۱ گفتن شیرین تو واله تاکی
 چشم بر رفتن ^۲ مطبوع تو حیران تاچند
 بیم آنست دمامم که بر آرم فریاد
 صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تاچند
 نوسر ناز بر آری زگریبان هر روز ^۳
 ماز ^۴ جورث سر فکرت بگریبان تاچند
 رنگ دستت نه ز ^(۵) حناست زخون دل ماست
 خوردن خون دل خلق بدستان تاچند
 سعدی از دست تو از پای در آید روزی
 طاقت بارسم تاکی وهجران تاچند

۵۵

Metre: |---|---|---|---|

اینان ^۱ مگر زرحمت محض آفریده اند
 کآرام جان و انس دل و ^۲ نور دیده اند
 لطف آیی است در حق ایشان و کبر و ناز
 پیراهنی که بر قد ایشان ^۳ بریده اند ^۴

۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); در, for بر in both hemistiches.

۲ I(a), Z, L; منظر, for رفتن.

۳ R; غرور, for هر روز.

۴ L; باز, for ماز.

۵ R, Z, I(a); دستت نه ز, for دستتونه.

۱ Y(a), Y(b); خوبان, for اینان.

۲ L; مونس دل, for انس دل و.

۳ I(a); جانان, for ایشان.

۴ I and R omit this line.

آید هنوزشان زلب لعل بوی شیر
 شیرین لبان نه شیر که شکر مزیده اند
 پندارم آهوان تارند مشکریز^۵
 لیکن بزیر سایه طوبی چریده اند^۶
 رضوان مگر سراچه فردوس بر گشاد^۷
 کاین^۸ حوریان بساحت دنیا خزیده اند^۹
 آب حیات در لب اینان بظن من
 از لولهای چشمه کوثر^{۱۰} مکیده اند
 دست گدا بسبب زنخدان این گروه
 نادر^{۱۱} رسد که میوه اوّل رسیده اند^{۱۲}
 گل بر^{۱۳} چند^{۱۴} روز بروز از درخت گل
 زین گلبنان^{۱۵} هنوز مگر گل نچیده اند
 عذراست هندوان^{۱۶} بت سنگین پرست را
 بیچارگان مگر بت «سیمین» ندیده اند

- ۵ I(a); مشکبوی، for مشکریز.
- ۶ In Y(b) line 4 & 5 are transposed.
- ۷ I(a); در، for در: Y(b); سراچه فردوس بر گشاد، for دریاچه فردوس باز کرد.
- ۸ I, R; کاین، for وین.
- ۹ I(a); دنیا خزیده، for دنیای بریده.
- ۱۰ I(a), C, Y(a), Y(b); حیوان، for کوثر.
- ۱۱ Z, L, Y(b); مشکل، for نادر: Y(a); کی در، for do.
- ۱۲ I(a) omits this line.
- ۱۳ C, Y(a), Y(b); بر می، for بر.
- ۱۴ I(a); بر چند، for چین کنند.
- ۱۵ All texts گلستان، for گلبنان.
- ۱۶ I(a); هندوان، for هندوی: C, Y(a); عذراست هندوان، for غیر است هندوی.

این لطف بین که با^{۱۷} گل آدم^{۱۸} سرشته اند
 وین روح بین که درتن آدم^{۱۹} دمیده اند
 آن^{۲۰} نقطه های خال^{۲۱} چه زیبا نشانده اند^{۲۲}
 وین خطهای سبز چه شیرین^{۲۳} کشیده اند
 بر استوای^{۲۴} قامت شان گوئی^{۲۵} ابروان
 بالای سرو راست هلالی خمیده اند
 با^{۲۶} قامت بلند صنوبر خرامشان
 سرو بلند وکاج بشوخی رسیده اند^{۲۷}
 سحر است چشم وزلف و بنا گوش شان دروغ
 کاین مؤمنان بسحر مبین^{۲۸} بگرویده اند^{۲۹}
 ز ایشان توان بخون جگر یافتن مراد
 کز کودکی^{۳۰} بخون جگر پروریده اند

۱۷ I(a); با, for در.

۱۸ R; گل آدم, for ورق گل.

۱۹ I(a), R, L, Z, Y(b); عالم, for آدم.

۲۰ I, C, Y(b); این, for آن.

۲۱ I(a); خال, for خاک.

۲۲ I(a) and all texts; موزون نهاده, for زیبا نشانده.

۲۳ R; شیرین, for شاهد.

۲۴ I(a); استوای, for استوان.

۲۵ I(a); قوس, for گوئی.

۲۶ L; یا, for با.

۲۷ This is one of the I variants, the other being بریده, which is also found in R & L: I(a); رسیده for دمیده; L, C, Y(a), Y(b); جمیده for دو.

۲۸ I, I(a); چنین, for مبین.

۲۹ C, Y(a); نگرویده اند, for بگرویده اند.

۳۰ I(a); کوچکی, for کودکی.

دامنکشان حسن دلاویزرا چه غم
 کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند
 درباغ صنع خوشتر از اینان^{۳۱} درخت نیست
 مرغان دل بدین^{۳۲} هوس از تن^{۳۳} پریده‌اند
 با چابکان دلبر^{۳۴} و شوخان^{۳۵} دلفریب
 بسیار در فتاده و اندک رهیده‌اند^{۳۶}
 هرگز جماعتی که شنیدند سرّ عشق
 نشنیده‌ام که باز نصیحت شنیده‌اند
 زنهار اگر بدانۀ خالی نظر کنی
 ساکن که دام زلف بر آن^{۳۷} گستریده‌اند
 گر شاهدان بدینی و دین میبرند عقل^{۳۸}
 پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند
 نادر^{۳۹} گرفت دامن سودای وصلشان
 دستی که عاقبت نه بدنشان گزیده‌اند
 بر خاک ره نشستن سعدی عجب مدار
 مردان چه خاک راه^{۴۰} بخون در طپیده‌اند^{۴۱}

۳۱ از اینان درخت، for ازین دلفریب R; اینان، for ایشان I(a);

۳۲ بدین، for برین R;

۳۳ تن، for بر R, Z;

۳۴ چابکان دلبر، for دلبران چابک i;

۳۵ شوخان، for خویان Y(a), Y(b);

۳۶ All texts & all MSS. but I; رهمیده، for رمیده .

۳۷ I, L; بدان، for بران I(a), Z; برو، for do.

۳۸ بدینی و دین میبرند عقل، for نه دینی و دین میبرند و عقل I(a), Z, L;

۳۹ نادر، for تادر R, L, Z;

۴۰ خاک راه، for جای خاک I(a) and all texts;

۴۱ بخون در طپیده، for در خون طپیده I(a) and all texts;

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنى مخبون مقطوع

اختراىى كه بشب در نظرما آيند
 پيش خورشيد محالست كه پيدا آيند
 همچنين پيش وجودت همه خوبان عدمند
 گرچه در پيش خلائق كس و زيبا آيند^۱
 مردم از قاتل عمدا بگريزند بجان
 عشقبازان^۲ بر شمشير تو^۳ عمدا آيند
 تا ملامت نكنى طائفه رندانرا
 گر^۴ جمال تو بينند^۵ و بغوغا آيند
 گر خرامان بدر خانقه آئى روزى^۶
 صوفيان^۷ از در و بامت بتماشا آيند
 دلق و سجاده ناموس بميخانه^۸ فرست
 تا^۹ مريدان تو در چرخ^{۱۰} و تمنا آيند

۱ This line is only found in I.

۲ All texts and all MSS. but I; ياكبازان, for عشقبازان.

۳ All texts and all MSS. but I, I(a); به, for تو.

۴ All texts and all MSS. but I; كه, for گر.

۵ I omits the و, after بينند.

۶ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus:—

يَعْلَمُ اللهُ اَكْرَأَى بَتَمَاشَا رُوزَى .

۷ All texts & all MSS. but I; مردمان, for صوفيان.

۸ I(a), R, Z; ميخانه, for خميخانه.

۹ I(a), R, Z, C, Y(a), Y(b); چون, for تا.

۱۰ All texts and all MSS. but I; رقص, for چرخ.

از^{۱۱} سر صوفی سالوس دو تائی برکش^{۱۲}
 کا ندرین ره ادب آنت که یکتا آیند
 ما نداریم غم^{۱۳} دوزخ و سودای بهشت
 هر کجا خیمه زنی اهل دل آنجا آیند
 آه سعدی جگر گوشه نشینان خون کرد
 خرّم آنروز کزین^{۱۴} خانه بصحرا آیند

۵۷

Metre: |-----|-----|-----|-----|-----|-----|
 مجتّ مثنّ محبّون مقصور

اگر تو برشکنی دوستان سلام کنند
 که جور قاعده باشد که بر غلام کنند
 هزار زخم پیای گر اتفاق افتد
 زدست دوست نشاید که انتقام کنند
 بتیغ اگر زنی بیدریغ و بر گردی
 چو روی باز کی بازت احترام کنند
 مرا کنند میفگن که خود گرفتارم
 لویشه بر سر اسپان^۱ بد لگام کنند

۱۱ R, Z; وز, for از

۱۲ I; کن, for کش.

۱۳ All texts & all MSS. but I; من ندانم خطر, for ما نداریم غم.

۱۴ All-texts & all MSS. but I; که از, for کزین.

۱ Y(a), Y(b); دهن اسپ, for سراسپان.

چو مرغ خانه بسنگم بزَن^۲ که باز آیم
 نه وحشیم که مرا پای بند دام کنند^۳
 یکی بگوشه چشم التفات بر ما^۴ کن
 که پادشاهان که که^۵ نظر بعام کنند
 که گفت بر^۶ رخ زیبا نظر حرام بود
 حلال نیست^۷ که بردوستان حرام کنند
 زمن پیرس که فتوی دهم بمذهب عشق^۸
 نظر بروی تو باید^۹ که بر دوام کنند
 دهان غنچه بدوزد^{۱۰} نسیم با دصبا
 لبان لعل تو وقتی که ابتسام کنند
 غریب مشرق و مغرب باآشنائی تو
 غریب نیست که در شهرها^{۱۱} مقام کنند
 من از تو روی نییچم که شرط عشق اینست
 که روی بر^{۱۲} غرض و پشت بر ملام کنند
 بجان مضائقه با دوستان مکن سعدی
 که دوستی نبود هر چه نا تمام کنند

۲ Y(a), Y(b); مزَن, for بزَن .

۳ In R lines 5, 6, 7, 9, 10, 11, are omitted.

۴ I(a); بر ما, for برمن .

۵ L; که که, for اگر که .

۶ I, I(a); در, for بر .

۷ I, I(a); حلال نیست, for حرام بود .

۸ In I, and R, this hemistich runs as follows:—

پیرس, for مپرس; Z, L; . بغیر دوست نشاید که دیده بر دارند

۹ All texts & all MSS. but I; شاید, for باید .

۱۰ Z; بدوزد, for بدرد .

۱۱ I; شهرها, for شهرها .

۱۲ I, I(a); در, for بر .

حدیث حسن تو و داستان عشق مرا
 هزار لیلی و مجنون بر او نیفزایند^۷
 مثال سعدی عود است تانسوزانی^۸
 جماعت از نفس طیبش نیاسایند^۹

۵۹

[---|---|---|---] رمل مَثْمَنّ مَجْبُون مقصور: Metre:

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند
 سروران بر در^۱ سودای تو خاک قدمند
 شهری اندر هوست سوخته^۲ در آتش عشق
 خلقی اندر طلبت^۳ غرقه دریای غمند
 خون صاحبنظران ربیخی ای کعبه^۴ حسن
 قتل ایشان^۵ که روا داشت که صید حرمند

۷ C, Y(a); نیفزایند, for بیفزایند.

۸ C, Y(a), Y(b); اگر بسوزانی, for تانسوزانی.

۹ This is the I reading. The other variants are as follows:—

I(a) ز بجز نفس خلق بر نیاسایند;

R; راحت نفس خلق بر نیاسایند;

C, Y(a), Y(b) . خلاق از نفس طیبش نیاسایند;

L; خلاق از نفس دم بدم نیاسایند .

Z; جماعت از نفس دم بدم نیاسایند .

۱ C, Y(a) Y(b); بر در, for در ره .

۲ All texts & all MSS. but I هوست سوخته در, for طلبت سوخته.

۳ do, do; هوست, for طلبت: in R هوست and طلبت are transposed.

۴ I; کعبه, for صاحب .

۵ C, L, Y(a), Y(b); ایشان, for اینان .

صم اندر بلد کفر پرستند و صلیب
 زلف و روی تو در اسلام صلیب و صنمند^۶
 گاهگاهی بگذر بر صف دلسوختگان
 تا ثنایت بگویند و دعائی بدمند
 هر خم^۷ از جعد پریشان تو زندان دلیست
 تا نکوئی که اسیران کنند تو کنند
 حرفهای خط موزون تو پیرامن روی
 گوئی از مشک سیه بر گل^۸ سوری رقند
 درچمن سروستادهست^۹ و صنوبرخاموش
 که اگر قامت زیبا بنمائی بچمند^{۱۰}
 زین امیران^{۱۱} ملاحظت که تو بینی برخلق
 بشکایت نتوانرفت که ایشان^{۱۲} حکمند^{۱۳}
 بندگانرا نه گریزت ز حکمت^{۱۴} نه گزیر
 چکنند ار بکشی ور بنوازی خدمند^{۱۵}
 جور دشمن چکنند گر نکشد طالب دوست
 گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

۶ This line is only found in I and R, but R has طرف, for بلد.

۷ R and all texts omit از, after خم: all texts & all MSS. but I has زلف, for جعد.

۸ C, Y(a); سیه بر, for بپرگ.

۹ I, R; چمان, for do: I(a), C, Y(a); روان, for do.

۱۰ I(a); بچمند, for چمند: R, Z, C, L, Y(a); بچمند, for do.

۱۱ Z, C, Y(a); امیران, for اسیران.

۱۲ C, Y(a); خصم و, for ایشان.

۱۳ This line is omitted in R, I.

۱۴ R; عشقت, for حکمت.

۱۵ In R this hemistich runs thus; حاکمی گر بکشی ور بنوازی خدمند: in I(a) this line is omitted.

غم دل باتو نگویم که تو در راحت نفس
 نشناسی که جگر سوختگان در المند^{۱۶}
 تو سبکبار^{۱۷} قوی حال کجا در یابی
 که ضعیفان نعمت بارکشان ستمند
 سعدیا عاشق صادق ز بلا نگریزد
 سست عهدان ارادت ز^{۱۸} ملامت برمند

۶۰

Metre: [- - - | - - - - | - - - - | - - -]

دو چشم مست تو کز خواب صبح بر خیزند
 هزار فتنه به^۱ هر گوشه بر انگیزند
 چگونه انس نگیرند با تو آدمیان
 که از کمان و کمند^۲ تو وحش نگریزند
 چنانکه در رخ خوبان حلال نیست نظر
 حلال نیست که از تو نظر پرهیزند
 غلام آنسرو پام که از لطافت و^۳ حسن
 بسر سزاست که پیشش بیای بر خیزند

۱۶ I, R; چه دم, for الم .

۱۷ C, Y(a); ستمگار, for سبکبار; L: سبکبار, for do.

۱۸ Z, L; به, for ز .

۱ R, Y(a), Y(b); ز, for به .

۲ I(a), Z, L; کمان و کمند, for لطافت و خوی; C, Y(a), Y(b); for لطافت خوی .

۳ C, L, Y(a); لطافت, for لطافت و .

تو قدر خویش ندانی ز^۴ دردمندان برس
 کز اشتیاق جمالت چه^۵ اشک میریزند
 قرار عقل برفت و مجال صبر نماند
 که قد و خد^۶ تو بیرون ز حد دلاویزند
 مرا مگوی نصیحت که پارسائی و عشق
 دو خصلتند که با یکدیگر نیامیزند
 رضا بحکم قضا اختیار کن سعدی^۷
 که شرط نیست که بازورمند بستیزند

۶۱

خفیف مسدس مخبون مقصور Metre: |---|---|---|

هر که می با تو خورد عربده کرد هر که روی تو دید عشق آورد
 زهر اگر در مذاق من ریزی با تو همچون شکر بشاید خورد^۱
 آفرین خدای بر پدری که تو فرزند نازنین پرورد
 لائق خدمت تو نیست بساط روی باید درین^۲ قدم گسترده
 خواستم گفت خاک پای توام^۳ عقلم^۴ اندر زمان نصیحت کرد
 گفت در راه دوست خاک مباح نه که بر دامش نشیند گرد

۴ ندانی ز C, Y(a); خدا را از, for

۵ Z, C, L, Y(a); چه, for

۶ All texts & all MSS. but I; قد و خد, for چشم و زلف

۷ In I and R this hemistich runs as follows: مقتضای زمان اختصار کن سعدی.

۱ R; مذاق میریزی, for بشاید و بجوایم, for ریزی, for ریزند; I, I(a), L, Z; مذاق من ریزی, for

۲ I(a); این, for آن, R; بدین, for درین; C, Y(a), Y(b); برین, for

۳ In R This hemistich runs as follows: خواستم تا که خاک پایت شوم

۴ C, Y(a); عقل, for عقلم

دشمن گر آستین گل افشاندت ^۱ بروی
از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود
گر خاک پای دوست خداوند شوق را
در دیدگان کشند جلای بصر بود
شرط وفاست آنکه چو شمشیر بر کشد^۲
یار عزیز جان عزیزت ^۳ سپر بود
یارب هلاک من مکن الا بدست دوست^۴
تا وقت جان سپردنم اندر نظر بود
گر جان دهی و گر سر بیچارگی نهی
در پای دوست هرچه کنی مختصر بود
ما سر نهاده ایم تودانی و تیغ^۵ و تاج
تیغی که ماهروی زند تاج سر بود
مشتاقرا که سر برود در وفای یار
آنروز روز دولت ^۶ و فتح و ظفر بود
ما ترک جان از اوّل اینکار کرده ایم^۷
آنرا که جان عزیز بود پر حذر^۸ بود

۱ I(a); افشاندت, for افشاندم.

۲ L, Z; کشید, for کشد.

۳ C, Z, L, Y(a); عزیزش, for عزیزت.

۴ C, L, Z, Y(a); او, for دوست.

۵ In I(a) تیغ & تاج are transposed.

۶ In C, L, Z, و is omitted before فتح.

۷ All texts & all MSS. but I; گفته, for کرده.

۸ I, I(a), R, Z; در خطر, for حذر.

بدایع شیخ سعدی

آن کز بلا برسد و از قتل غمخورد
 او عاقلست شیوه^۹ مجنون دگر بود^{۱۰}
 با نیم پختگان نتوانگفت سر^{۱۱} عشق
 خام از عذاب سوختگان بیخبر بود
 جاننا دل شکسته سعدی نگاهدار
 دانی که آه سوختگان را اثر بود

۶۴

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

آن نه عشقت که از دل بزبان^۱ می آید
 و آن نه عاشق که ز معشوق بجان می آید
 گو برو در پس زانوی^۲ سلامت بنشین
 آنکه از دست ملامت بفرغان می آید
 کشتی هر که در این ورطه^۳ خونخوار فتاد
 نشنیدیم که دیگر بکران می آید
 یا مسافر که در این بادیه سرگردان شد
 دیگر از وی خبر و^(۴) نام و نشان می آید

۹ In L and is added before شیوه.

۱۰ This line is omitted in C and Y(a).

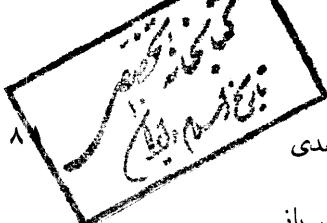
۱۱ All texts and all MSS. but I; سوز, for سر.

۱ I, I(a); دهان, for زبان.

۲ I(a); بر, for در; دیوار, for در پس زانوی Z, L; در معشوق; do.

۳ Z, L; لجة, for ورطه.

۴ In C, Y(a), Y(b), and is omitted after خبر.



بدایع شیخ سعدی

چشم رغبت که بیدار کسی^۵ کردی باز
باز^۶ برهم منه ار تیر و سنان می آید
عاشق آنست که بیخویشتن از ذوق سماع
پیش شمشیر بلا رقص کنان می آید^۷
حاش لله که من از تیر بگردانم روی
گر بدانم که از آن دست و کمان می آید^۸
کشته بینند و مقاتل^۹ نشانند که کیست
کین خدنگ از نظر خلق نهان می آید
اندرون باتو چنان انس گرفته است مرا
که ملالم ز همه خلق جهان می آید
شرط عشقست که از دوست شکایت نکنند^{۱۰}
لیکن از شوق حکایت بزبان^{۱۱} می آید
سعدیا این همه فریاد تو بی دردی نیست
آتشی هست که دود از سرآف می آید

۶۵

Metre: [— — — | — — — | — — — | — — — | — — —]

ازین تعلق بیهوده تا بمن چه رسد
وز آنکه خون دلم ریخت^۱ تا بتن چه رسد

-
- ۵ کسی, for نمی; I;
۶ باز, for دیده; I;
۷ This line is omitted in I(a), C, Y(a).
۸ I and I(a) omit this line.
۹ بینند و مقاتل, for بینندم و قاتل; Y(b);
۱۰ I; I; C; نکنند, for نکنی; I;
۱۱ I(a); بزبان, for بمیان; I(a);
۱ I(a); سوخت, for ریخت; R; خورد, for خورد; I(a).

بگرد پای سمنش نمیرسد مشتاق
 که دست بوس کند تا بدان دهن چه رسد
 همه خطای^۲ منست آنچه^۳ می رود بر من
 زدست خویشتم تا بخویشتن چه رسد
 بیا که گر بگریبان جان رسد دستم
 زشوق پاره کنم تا به پیرهن چه رسد
 که دید برگ^۴ بهاری برنگ رخسارت
 که آب^۵ گل ببرد تا بیاسمن چه رسد
 رقیب کیست که در ماجرای خلوت ما
 فرشته ره نبرد تا باهرمن^۶ چه رسد^۷
 زهی^۸ نبات که حسنی و منظری دارد
 بحسن و^۹ قامت آن نازنین بدن چه رسد^{۱۰}
 چو خسرو ازلب شبرین نمیرد مقصود
 نگاه^{۱۱} کن که بفرهاده کوهکن چه رسد
 زکوة^{۱۱} لعل لب را بسی^{۱۲} طلبکارند
 میان اینهمه خواهندگان بمن چه رسد

۲ I; جفای, for خطای: Z, L; گناه, for do.

۳ I, I(a), Z, L; اینکه, for آنچه.

۴ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ, for برگ.

۵ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ, for آب.

۶ This line is omitted in R.

۷ C, Y(a); زهر for زهی: Y(b); هر آن for do.

۸ All texts and all MSS. but I; بسرو و for بحسن و.

۹ I(a) omits this line.

۱۰ Z, L, Y(b); قیاس for نگاه.

۱۱ R; نبات for زکوة.

۱۲ R; گرفتار, C, Y(a); طلبکار for خریدار.

رسید ناله سعدی بهر که در آفاق
اگر^{۱۳} عبیر نسوزد بانجمن چه رسد

۶۶

[---|---|---|---] هزج مسدّس مکفوف مقصور Metre:

اگر سروی ببالای تو باشد	نه چون قدّ دلارای تو باشد
وگر خورشید در مجلس نشیند	نپندارم که همتای تو باشد
وگر دوران زسرگیرند هیهات	که مولودی بسجای تو باشد
که دارد در همه لشکر کمائی	که چون ابروی زیبای تو باشد
مبادا ور بود غارت در اسلام	همه شیراز یغمای تو باشد
برای خود نشاید در تو پیوست	همی سازیم ^۱ تا رای تو باشد
دو عالم را بیکبار از دل تنگ	بدر ^۲ کردیم تاجای تو باشد
یک امروز است مارا نقد ایام	مرا کی صبر فردای تو باشد ^۳
خوشست اندر سر دیوانه ^۴ سودا	بشرط ^۵ آنکه سودای تو باشد
سر سعدی چو خواهد ^۶ رفتن از دست	همان بهتر که دریای تو باشد

۱۳ L, Z; وگر for اگر .

۱ Z, L, Y(b); سازیم for باشیم .

۲ C, Z, L, Y(a), Y(b); بدر for برون .

۳ This line is omitted in I(a).

۴ C, Z, L, Y(a), Y(b); دیوانه for شوریده .

۵ R; بشرط for بوی .

۶ I, I(a), R, C, Y(a); چو خواهد for بخواهد .

۶۷

Metre: [—|—|—|—] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

از تودل برنکم تادل و جانم باشد
میبرم^۱ جور توتا و سع^۲ و توانم باشد
گرنوازی چه سعادت به از این خواهم یافت
ورکشی زار چه دولت به از آنم باشد
چون مرا عشق تو از هر چه^۳ جهان بازستد
چه غم از سرزنش هر که^۴ جهانم باشد
تیغ قهر ار توز، قوت روحم گردد
جام زهر ار تودهی قوت روانم باشد
در قیامت که^۵ سر از خاک لحد بردارم
گرد سودای تو بر دامن جانم باشد
گر ترا رغبت^۶ مانیست خیالت بفرست
تا شی محرم اسرار نهانم باشد
هر کسی را زلبت خشک^۷ تمنائی هست
من خود این^۸ بخت ندارم که زبانیم باشد
جان برافشانم اگر سعدی خویشم خوانی
سر این^۹ دارم اگر دولت آنم باشد

۱ I(a), C, L, Y(a), Y(b); کشم, for برم: Z; کنم, for do.

۲ I(a), Z, L, C, Y(a); جهد, for وسع: Y(b); تاب, for do.

۳ I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b); دو, for چه.

۴ C, Z, L; دو, for که.

• All texts and all MSS. but I; در قیامت که, for قیامت چو.

۶ All texts and all MSS. but I; خاطر, for رغبت.

۷ Z, L, Y(b); چشم تمنای هست, for خشک: C, Y(a); نیک, for چشم تمنای هست.

۸ R, C, Y(a), Y(b); آن, for این.

۹ L; آن, for این.

۶۸

Metre: [----|----|----|----] رمل مثنیٰ مشکول مسنن

بحدیث در نیائی که لبث شکر نریزد^۱
 نجمی که شاخ طوبی بستیزه بر نریزد
 هوس توهیج طبعی^۲ نبرد که سرنیارد
 زپی توهیج مرغی نبرد که بر نریزد
 دلم از غمت زمانی تواند ار نسالد
 مژه یکدم آب حسرت نشکبید^۳ ار نریزد
 که نه من زدست^۴ عشقت ببرم بعافیت^۵ جان
 تو مرا بکش که خونم ز تو خوبتر نریزد
 دُرراست^۶ لفظ سعدی زفراز بحر معنی
 چکند بدامنی^۷ در که بدوست بر نریزد

۶۹

Metre: [---|----|----|----] مضارع مثنیٰ اُخرب مسنن

بگذشت و بازم آتش در خرمن سکونزد
 دریای آتشینم در دیده^۱ موج خونزد

- ۱ R; for نریزد, بریزد.
 ۲ L, Z; for نبرد, نبرد.
 ۳ All texts and all MSS. but I; تواند, for شکبید.
 ۴ I(a); for نه که من زدرد, نه که من زدست.
 ۵ Z, C; for عافیت, عافیت.
 ۶ C, Y(a), Y(b); for لفظ, نظم.
 ۷ I(a), C, Y(a), Y(b); for دامنی, دامن.
 ۱ I(a); for دیده, سینه.

دیرست تا من این درد در دل نهفته دارم
 سودای ناتوانی ره بر زبان کنون زد^۲
 غلغل فگند در گلشن ملائک
 هر که که سنگ آهی بر طاق آبگو نزد^۳
 خود کرده بود غارت عشقش^۴ حوالی دل
 بازم بیک شیخون بر ملک اندر نزد^۵
 دیدار دلربایش^۶ در پیام ارغوان ریخت
 گفتار جان فزایش در گوشم ارغون نزد^۷
 دیوانگان خود را می بست در سلاسل
 ورنیز^۸ عاقلی بود آنجا دم از جنون نزد^۹
 یارب دلی که در روی پروای^{۱۰} خود نگنجد
 دست محبت آنجا خرگاه عشق چون نزد
 سعدی ز خود برون شو گر مرد راه عشقی
 کانکس رسید در روی^{۱۱} کنز خود قدم برون نزد

۲ This line is only found in I.

۳ C, L, Y(a), Y(b); نیلگون, for آبگون. This line is omitted in Z: In I the following verse succeeds line

جان بر زمین حالت سر بر نداشت زانکه - کا ندر سرای عظم عشق تو ارغون زد

۴ R; حسنش, for عشقش: Z; عشقت, for do.

۵ This line is omitted in C and Y(a).

۶ R; دلفریب, for دلربای: Z, L; دلفروز, for do.

۷ This line is omitted in I.

۸ C, Y(a), Y(b); هر جاکه, for ورنیز.

۹ This line is omitted in I.

۱۰ R, Z; کس, for خود.

۱۱ I(a); رسد بمترل, for رسید در روی.

Metre: رجز ممتن سالم [-----|-----|-----|-----]

بخرام بالله تا صباح بیخ ضور بر کند
 برقع بر افکن تا بهشت^۱ از حور^۲ زیور بر کند
 زانروی و خال دلستان برکش نقاب پرنیان
 تا پیش^۳ رویت آسمان آنخال^۴ اختر بر کند
 خلقی چومن^۵ بروی تو آشفته همچون^۶ موی تو
 پای آن نهد در^۷ کوی تو کاول دل از^۸ سر بر کند
 تا^۹ خارغم دریای جان بردفت^{۱۰} ایگلرخ روان^{۱۱}
 و انگه کرا پروای^{۱۲} جان کزیای نشتر بر کند^{۱۳}
 زان^{۱۴} عارض فرخنده خونه رنگ دارد گل نه بوی^{۱۵}
 انگشت^{۱۶} غیرترا بگو تا چشم عبهر بر کند

۱ I(a); for بهشت, چنان.

۲ R; for زیور, برقع.

۳ I; for رویت, خالت.

۴ R; for آن خال و آن خال, C, Y(a), Y(b); در حال, R.

۵ I(a), C, Y(a), Y(b); for چومن بر, به پیش.

۶ Z, L; for همچون موی, چون گیسوی.

۷ I; for در, بر.

۸ I(a); for سر, جان.

۹ I(a); for تا, با; R; for ما, do.

۱۰ I, I(a); for بر رفت, بر بوبت; R; for رویت, for do.

۱۱ Y(b); for روان, رعیان.

۱۲ I, I(a); for آن, جان.

۱۳ This line is omitted in Z, L. In Y(b) lines 4 and 5 are transposed.

۱۴ I(a), C, L, Y(a), Y(b); for زان, از; Z; for از, do.

۱۵ I(a); for گل دارد, گل دارد; C, L, Y(a), Y(b); for آن دارد, for do; R; گل ماند
 for do; Z; میماند for do.

۱۶ R; for غیرت, حیرت.

ماهست رویت یا ملک قنداست لعلت یا نمک
 بنمای پیکر تا فلک مهر از دو پیکر بر کند
 باری نبازد دلبری گرسوی^{۱۷} صحرا بگذری
 واله شود کبک دری طاوس شهر بر کند
 سعدی چو شد^{۱۸} هندوی تو هل تارسد بر بوی^{۱۹} تو
 کوخیمه^{۲۰} از پهلوی تو فردای محشر بر کند

۷۱

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنیٰ سالم

مکن عیب^۱ خردمندی که در بند هوا ماند
 در آنصورت که عشق آید خردمندی کجا ماند
 قضای لازمست آنرا که^۲ به خورشید عشق آرد
 که همچون ذره در مهرش گرفتار هوا ماند
 تحمل چاره^۳ عشقست اگر طاقت بری ورنه
 که بار^۴ نازنین بردن^۴ بیار پادشا ماند

۱۷ I, R; جون, for گر.

۱۸ C, Y(a); شود, for چو شد.

۱۹ This is the L variant. I; بیوسد روی تو, for بر بوی تو Y(b); بینند
 رسد بر موی تو; رسد در کوی تو, for do: C, Z, Y(a); روی تو
 هل تارسد بر بوی تو, for آشفته آن موی تو; do: R.

۲۰ R; او, for کو.

۱ مکن عیب خردمندی, for بساقس خردمندان, but I.

۲ Y(b), Z; با, for بر.

۳ R; ناز, for بار.

۴ All texts and all MSS. but I; جور, for بار.

هوا دار نکو رویان نیندیشد زبدگویان
 بیاگر روی آن داری که طعنت^۵ درقفا ماند
 اگر قارون^۶ فرود آید شبی در خیل مهرویان^۷
 چنان صیدش کنند آئشب^۸ که فردا بینوا ماند
 بیار ای باد نو روزی نسیم باغ فیروزی
 که بوی عنبر آمیزش ببوی یار ما ماند
 تو در لهو و تماشائی کجا بر من بیخشائی
 بیخشاید مگر یاری که از یاری جدا ماند
 جوام گوی وز^۹ جرم کن بهر تلخی که میخواهی
 که دشنام از لب لعلت بشیرین تر دعا ماند
 دری دیگر نمی دانم که روی از تو بگردانم
 مخور^{۱۱} زنهار بر جانم که دردم بی دوا ماند
 ملا متگوی بیحاصل نداند^{۱۲} درد سعدیرا
 مگر وقتی که در کوئی بروئی^{۱۳} مبتلا ماند^{۱۴}
 اگر بر هر سرموی نشیند چوتنو^{۱۵} بتروی
 بجز قاضی نیندارم که نفسی^{۱۶} پارسا ماند

-
- ۵ R; طعنت, for طبعت.
 ۶ I; فراز, for فرود.
 ۷ I(a); منزل خوبان, for منزل خوبان.
 ۸ I(a); آئشب, for آئشب; Z; امشب, for do.
 ۹ C, Z, Y(a), Y(b); بیخشاید, for بیخشاید.
 ۱۰ L, Z; جان من, for جان من.
 ۱۱ Y(a); ممکن, for مخور.
 ۱۲ R, C, Y(a), Y(b); حال, for درد.
 ۱۳ L; دردی, for روی.
 ۱۴ In I(a) the Ode stops at this complet.
 ۱۵ I omits تو after چون.
 ۱۶ C, Y(a); زهد, for نفسی.

جمال مجلس و محفل امام شرع رکن الدین
 که دین از قوت رایش به عهد مصطفی ماند
 کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالما
 که تا دورابد باقی بر او حسن ثنا ماند^{۱۷}
 همه عالم دعا گویند و سعدی کمترین قائل
 در^{۱۸} این دولت که باقی باد تا دور^{۱۹} بقا ماند

۷۲

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزخ مثنیٰ سالم

ترا خود یکزمان با ما سر صحرا نمی باشد
 چو شمسست خاطر^۱ رفقن بجز^۲ تنها نمی باشد
 دو چشم از ناز در پیشت فراغ از^۳ حال درویشت
 مگر کز خوبی خویشت نگه در ما^۴ نمی باشد
 ملک یا چشمه نوری پری یا لعبت^۵ حوری
 که در گلبن گل سوری چنین زیبا نمی باشد
 بر روی و مه پیکر سمن بوی و سیمین بر
 عجب کز حسن رویت در جهان غوغا نمی باشد

۱۷ This line is omitted in I.

۱۸ I; درین, for مدین.

۱۹ I; روز, for روز.

۱ I; شمسست, for سروت; I(a); شمسست خاطر, for خورشیدت سر.

۲ R; مگر, for بجز.

۳ I; خار, for حال.

۴ All texts and all MSS. but I; نظر, for نگه; I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b);
 در, for در; R; با, for do.

۵ Y(a), Y(b); لعبت, for لعبت.

چو نتوان ساخت بیرویت ببايد ساخت باخويت
 که مارا از^۶ سر کویت سردروا^۷ نمی باشد
 مروهرسوی وهر^۸ جای که مسکینان نیند آگه
 نمی بیند کست ناگه که او شیدا نمی باشد
 جهانی در بیت مفتون بجای آب گریان^۹ خون
 عجب میدارم از هامون که چون دریا نمی باشد^{۱۰}
 چنان بر خاک این منزل بگریم تا بگردد گل^{۱۱}
 ولیکن باتو آهن دل^{۱۲} دمم گیرا نمی باشد
 همه شب میزیم سودا بیوی وعده فردا
 شب سودای سعدیرا مگر فردا نمی باشد

۷۳

Metre: [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -]
 رمل مثنیٰ محذوف

تاکی ای^۱ دلبر دل من بار تنهای کشد
 ترسم از تنهای احوالم^۲ برسوای کشد

-
- ۶ R, C, Y(a); در, for, I(a), Y(b); بی, for do : Z, L; بر, for do.
 ۷ Z, C, L, Y(a), Y(b); دروا, for سودا.
 ۸ R, Z, C; جای که, for جا که که.
 ۹ Y(a), Y(b); آب گریان, for اشک ریزان.
 ۱۰ I(a) omits this line.
 ۱۱ In I, I(a), R, Z, this hemistich runs as follows:
 چرخ بر خاک این منزل نگریم تا بگرد گل, but R has نگیرد.
 ۱۲ Y(a), Y(b); دمم, for دلم.
 ۱ I; از, for ای.
 ۲ C, Y(a), Y(b); احوالم, for احوالش.

کی شکیبای توانکردن^۳ چو عقل از دست رفت
 عاقلی باید که^۴ پای اندر شکیبای کشد
 سر و بالای^۵ مناگر چون گل آئی در چمن
 خاک پایت نرگس اندر چشم بینای کشد^۶
 روی تاجیکانه ات بنهای^۸ تا داغ حبش
 آسمان بر چهره ترکان^۹ یغهای کشد
 شهد ریزی چون دهانت دم^{۱۰} بشیرینی زند
 فتنه انگیزی چو زلفت سر برسوای کشد
 خود هنوزت پسته خندان عقیقی نقطه^{۱۱} ایست
 باز تا گردش قضا پرکار مینای کشد^{۱۲}
 دل نماند بعد ازین باکس که گر^{۱۳} خود آهنت
 ساحر چشمت بمقناطیس زیبای کشد^{۱۴}
 سعیدیا دم در گش ار دیوانه خواندنت که عشق^{۱۵}
 گر چه از صاحبذلی خیزد بشیدای^{۱۶} کشد

- ۳ R; کردن, for بردن.
 ۴ L; عاقل, for عاقلی.
 ۵ I(a), C, Y(b); روی, for پای.
 ۶ C, Y(a); وشاطر, for مناگر.
 ۷ R omits this line.
 ۸ R; تاجیکانه ات بنهای, for تاجیکانه بنهای که.
 ۹ I(a); ترکان, for خوبان.
 ۱۰ I(a); دم, لب; I, L, Z; ریزی چون دهانت دم, بانوش لبت کردم, for I(a).
 ۱۱ R; نقطه, for نقطه; I, Z; نقطه, for do.
 ۱۲ This line is omitted in C and Y(a).
 ۱۳ Y(a); مگر, for که.
 ۱۴ I(a) stops at this verse which comes as line 6. In R this line runs as
 بعد از آن وصل هجران نباشد بیش ازین خود را بمنظیس رعناى کشد
 ۱۵ R, Y(b); ز, for که.
 ۱۶ Z; رسوای, for شیدای.

Metre: [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —]

ترا سماع نباشد که سوز عشق نبود
 گمان مبر که بر آید زخام هرگز دود
 چو هر چه میرسد^۱ از دست دوست^۲ فرقی نیست
 میان شربت شیرین^۳ و تیغ زهر آلود
 نسیم باد^۴ صبا بوی یار من^۵ دارد
 چو^۶ باد خواهم ازین پس بیوی^۷ او بیمود
 همی گذشت^۸ و نگه کردمش بگوشه چشم
 که یک نظر بر بایم مرا زمن بر بود
 بصبر خواستم احوال عشق پوشیدن
 ولی بگل توانستم آفتاب اندود
 سوار عقل که باشد که پشت نماید^۹
 در آن مقام که سلطان عشق روی نمود

۱ R; رود, for رسد.

۲ I, R; او, for دوست.

۳ I(a), Z, L; نوشین, for شیرین.

۴ I; صبا, for سحر.

۵ Z, L, Y(a); نارنین, for یار من.

۶ I, I(a), R, C; چه, for چو.

۷ Y(a); روی, for بوی: Z, L, Y(b); یاد, for do: C; چو روی او بنمود, for بیوی او بیمود.

۸ Z, L; نظر, for نگه.

۹ Z, L, C, Y(a), Y(b); روی نماید, for پشت نماید.

پیام من^{۱۰} که رساند بخدمتش که رضا
 رضای^{۱۱} اوست گرم خسته دارد^{۱۲} ار خوشنود
 شبی زلفت که سعدی بداغ^{۱۳} عشق نگفت^{۱۴}
 دگر شب آمد و کی^{۱۵} بی تو روز خواهد بود

۷۵

Metre: [---|---|---|---] محمّت مّمّن مخبون مقطوع

ترا سر یست که با ما فرو نمی آید
 مرا دلی که صبوری از او نمی آید
 کدام دیده بروی تو باز شد همه عمر
 که آب دیده برویش فرو نمی آید
 جز اینقدر نتوان گفت در جمال تو عیب
 که مهر بانی ازین طبع و خو نمی آید
 چه جور کز خم چوگان^۱ زلف مشکینت
 بر او فتاده^۲ مسکین چو گو نمی آید
 اگر هزار گزند آید از تو بر دل ریش
 نه عاشق است^۳ که گوید نکو نمی آید

۱۰ Z, L; ما, for من.

۱۱ I; اوست, for تست.

۱۲ I; داری, for دارد.

۱۳ I(a); هجر, for عشق.

۱۴ C, Y(a); خفت, for گفت.

۱۵ C, Y(a), Y(b); چون, for کی.

۱ Z; چوگان, for گیسوی.

۲ All texts and all MSS. but I, R; بد از منست که گویم, for فتاده که گوید.

ور^۳ از حدیث تو کوتاه کم زبان^۴ امید
 که هیچ حاصل از این گفتگو نمی آید
 گمان برند که در عود سوز سینه من
 بمرد^۵ آتش معنی که بو نمی آید
 چه عاشق^۶ است که فریاد درد ناآکش نیست
 چه مجلس^۷ است کزان های و هو نمی آید
 بشیر بود^۸ مگر شور^۹ عشق^{۱۰} سعدی را
 که پیر گشت^{۱۱} و تغیر در او نمی آید

۷۶

Metre: [---|---|---|---|---] رمل مثنیٰ محزون محذوف

چه کند بنده که بر جور تحمل نکند
 دل اگر تنگ شود مهر تبدل نکند
 عقل^۲ و دین در سرکارت شد و بسیاری نیست
 سر و جان خواه که دیوانه^۳ تأمل نکند

-
- ۳ All texts and all MSS. but I, R; گر, for ور.
 ۴ I(a); کم زبان, for کنیم دست.
 ۵ Z; نبود, for بمرد.
 ۶ C, Y(a), Y(b); عاشق, for عاشقی.
 ۷ I(a); مجلس, for مجلسی; C, Y(a), Y(b); مجلس, for محفل.
 ۸ C, Y(a), Y(b); بود, for رفت.
 ۹ R; شور, for سوز.
 ۱۰ I(a), R, C, Y(a), Y(b); در سعدی, for سعدی را.
 ۱۱ I, C, Y(a); گشت, for بود.
 ۱ Z, L; شود, for بود.
 ۲ Y(b); عقل, for دل.
 ۳ I(a); که دیوانه, for و بیچاره.

سحر گویند حرامست در این عهد و لیک
 چشمت آن کرد که هاروت بیابن نکند
 غرقه در بحر عمیق تو چنان بی صبرم^۴
 که مبادا که در آیام بساحل نکند^۵
 بگلستان زوم تا تو در آغوش منی
 بلبل ار روی تو بیند طلب گل نکند
 هر که با دوست چو سعدی نفسی خوش در یافت
 جزو کس^۶ در نظرش باز تحیل نکند

۷۷

هرج مسدّس محذوف

[----|----|----]

عنان از دست دلها میرباید	چه سرواست آنکه بالا مینماید
وز ^۲ این صورت ندانم تاچه زاید	که زاد اینصورت یا کیزه ^۱ رخسار
ببینم آب در چشم من آید	اگر صد نوبتش چون قرص خورشید
ولی ترسم بعهد ما نیاید	کس اندر عهد ما مانند وی ^۳ نیست
وز اینجانب محبت می فزاید	فراغت زانطرف چندانکه خواهی
وگر گوی کسی همدرد باید	حدیث عشق ^۴ جانان گفتنی نیست
که خواب آلوده را کوته نماید ^۵	درازی شب از ناخفتگان پرس

۴ C, Y(a); بیصبرم, for بیصبرم.

۵ This line is omitted in Y(b).

۶ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); جزو کس, for بحر او.

۱ I, R; زیبا دگر بار, for زیبا رخسار.

۲ All texts and all MSS. but I, R; ازین, for وزین.

۳ I(a), Y(b); او, for وی.

۴ C, Y(a), Y(b); ماو, for عشق.

۵ R omits this line.

مرا پای^۱ اگر ز دست وی^۲ نیست اگر می بنددم و در میکشاید
 رها کن تا بیفتد^۳ نا توانی که با شیر پنجگان زور آز ماید
 نشاید خون سعدی بی گنه^۴ ریخت و لیکن چون مراد اوست شاید

۷۸

[—|—|—|—|—|—|—] منسرح مثنیٰ مطوی مجدوع: Metre:

حسن تو دایم بدین قرار نماند هست تو جاوید در خمار نماند^۱
 ای گل خندان نوشگفته نگه دار خاطر بلبل که نوبهار نماند
 حسن دلاویز پنجه ایست نگارین تا بقیامت بر او نگار نماند
 عاقبت از ما غبار ماند^۲ ز بهار تا ز تو بر خاطری غبار نماند^۳
 پار گذشت آنچه دیدی از غم و شادی بگذرد امسال و همچو پار نماند^۴
 هم بدهد دور روزگار مرادت و در ندهد دور روزگار نماند
 سعدی شوریده بقرار چرائی^۵ در پی چیزی که بر قرار نماند
 شیوه عشق اختیار اهل تمیز^۶ است بل چو قضا آمد اختیار نماند

۱ I(a); برای، for باری.

۲ وی، for او; Y(b); دست وی، for روی او; I(a).

۳ C, Y(a), Y(b); بیفتد، for بیند.

۴ All texts and all MSS. but I; گنه، for سبب.

۵ This line is omitted in R.

۶ In R, C, Z, L, و. is inserted after ماند.

۷ In R the following couplet succeeds line 4:

محت عشقت و عاقبت بسر آید - دولت حسنست و پایدار نماند

۸ In R the hemistiches 5(a) and 6(b) are omitted, and 6(a) and 5(b) are joined to form a new verse (6), 5(b) being written thus; و هم پار نماند و بگذرد امسال.

۹ R; چرائی، for چه مانی.

۱۰ I(a); ادب، for ادب; R; تمیز، for ادیب; Z; هنر، for do.

N.B. This ode is omitted in I.

Metre: هزج مثنوی مستع [-----|-----|-----|-----]

سرجانان ندارد هر که او را خوف جان باشد
 بجان گر صحبت جانان بر آید^۱ رایگان باشد
 مغیلان چیست تا حاجی عنان از کعبه بر بیچد^۲
 خشک در راه مشتاقان بساط پرنیان باشد
 ندارد باتو بازاری مگر شوریده احوالی^۳
 که مهرش در میان جان و مهرش بر دهان باشد
 بر رویا چرا پنهان شوی از مردم چشمم
 بر بیا خاصیت^۴ آنست کز مردم نهران باشد
 نخواهم رفتن از دنیا مگر در پای دیوارت^۵
 که تا در وقت جان دادن سرم بر آستان باشد
 گراز رای تو برگردم بخیل و نا جوانمردم
 روان از من تمنا کن که فرمانت روان باشد
 بدریای غمت غرقم گریزان از همه خلقم
 بسان^۶ دشمن از دشمن که تیرش در کمان باشد
 خلائق در تو حیرانند و جای حیرتست الحق
 که مه را بر زمین بینند و مه بر آسمان باشد

۱ بر آید، for Z, L, Y(b); بیانی.

۲ بیچد، for I(a); تابد.

۳ احوالی، for اسراری، I(b), R, C, Y(b);

۴ for do، بلی خوی بری، Z, L; بلی را خاصیت، for بلی خاصیتش، I(a);

۵ دیوارت، for دیوارش، Z, L, Y(a);

۶ بسان، for دگربرد، R, C, Z, L, Y(a), Y(b);

میانت را و مویت^۷ را اگر صد ره بینائی
 میانت^۷ کمتر از موئی و مویت^۷ تا میان باشد^۸
 بشمشیر از تو نتوانم که روی دل بگردانم
 و گر میلم کشی در چشم میلم همچنان باشد
 چو فرهاد از جهان بیرون بتلخی میرود سعدی
 و لیکن شور شیرینش نماید تا جهان باشد

۸۰

[---|---|---|---|---] رجز مثنوی مطوی مخبون: Metre:

خواب خوش من ای پسر دستخوش خیال شد
 نقد امید عمر من در طلب وصال شد
 گر نشد اشتیاق او^۱ غالب صبر و عقل من^۲
 آن بچه زبردست گشت این بچه پایمال شد
 بر من اگر حرام شد وصل تو نیست بل عجب
 بل عجب آنکه خون من بر تو چرا حلال شد
 پرتو آفتاب اگر بدر کند هلال را
 بدر و جود من چرا در نظرت هلال شد

۷ I(a) . مویت and میانت, for مویش and میانش; (a).

۸ This line is omitted in C, Y(a). In Y(b) it comes as line 7.

N. B. In I this Ode is omitted.

۱ I; اشتیاق او, for از روی تو; (a).

۲ C; و هوش; (c).

شاید^۳ اگر طلب کنی^۴ عزت ملک^۵ مصر دل^۶
آنکه هزار یوسف^۷ بنده^۸ جاه و مال^۸ شد
طرفه مدار گر زدل^۹ نعره^۹ بیخودی زخم
کآتش دل چو شعله زد صبر در او محال شد
سعدی اگر نظر کند در تو گمان^{۱۰} بد مبر^{۱۰}
کونه برسم دیگران عاشق^{۱۱} زلف و خال شد

۸۱

Metre: [---|---|---|---|] محبت مثنیٰ محبوبن مقطوع

دل از هوس یار بر نمی گیرد طریق مردم هشیار بر نمی گیرد
بلای عشق خدا یا ز جان ما بر گیر که جان ما دل از بنکار بر نمی گیرد
همی گدازم و می سازم و شکیبائیست^۱ که برده از رخ^۲ اسرار بر نمی گیرد
وجود خسته من زیر بار جور فلک جفای یار بسر بار بر نمی گیرد
رواست گر نکند^۳ یار دعوی باری چو بار غم زد دل یار بر نمی گیرد

۳ R, Z, C, L, Y (a), Y (b); زید, for شاید .

۴ All texts کنی, for کند .

۵ In I(a) ملک and مصر are transposed .

۶ I; را, for دل .

۷ All texts and all MSS. but I; یوسفش, for یوسف .

۸ I, I(a); خال, for مال .

۹ I(a); خود, for دل .

۱۰ All texts and all MSS. but I; تانه غلط گمان بری, for در تو گمان بد مبر .

۱۱ All texts and all MSS. but I; بنده, for عاشق .

۱ Z, C, Y(a); شکیبائیست, for شکیبانست .

۲ I(a); سر, for رخ .

۳ R; نکند, for نکند .

چه باشد اربوفا دست گیردم یکبار گرم ز پای^۴ بیکبار بر نمی گیرد
بسوخت سعدی در دوزخ فراق و هنوز طمع ز راحت^۵ دیدار بر نمی گیرد

۸۲

Metre: [----|----|----|----] هزج مثنیٰ اُخرب

سروی چو تو میباید تا باغ بیاراید
ورادر همه باغستان سروی نبود شاید
در عقل^۲ نمی گنجد در وهم^۳ نمی آید
کز تخم^۴ بنی آدم فرزند چنین^۵ آید
چندان دل مشتاقان بر بود لب لعلت
کاندر همه شهر اکنون دل نیست که نرباید
هر کس سر سودائی دارند و تمثائی
من بنده فرمانم تا دوست چه فرماید
گر سر برود روزی^۶ در پای نگارینش
سهلست ولی ترسم کو دست نیالاید
حقا که مرا دنیا بیدوست^۷ نمی باید
با تفرقه خاطر دنیا بجه کار آید

۴ R, L; دست, for پای .

۵ R; راحت, for رحمت .

N. B. This ode is omitted in I.

۱ I; گر, for ور .

۲ C, Y(a), Y(b); عقل, for وهم .

۳ C, Y(a), Y(b); فهم, for وهم .

۴ I(a), C, Y(a), Y(b); تخم, for نسل .

۵ All texts and all MSS. but I; چنین, for پری .

۶ I, I(a), Z; قطعاً, for روزی; R; مطلق, for do .

۷ I, R; دنیا بی دوست, for بی او دنیا .

سرهاست در این سودا چون^۸ حلقه زنان بر در
تا بخت بلند این در بر روی که بگشاید
ترسم که کند لیلی هر دم بجفا میلی^۹
تا خون دل مجنون از دیده نیالاید^{۱۰}
بر خسته نبخشاید آن سرکش سنگین دل
باشد که چو باز آید بر کشته ببخشاید
ساقی بده و بستان داد طرب از دنیا
کین عمر نمی ماند و این عهد نمی پاید
گویند چرا سعدی از عشق پرهیزی^{۱۱}
من مستم^{۱۲} از این معنی هشیار کسی^{۱۳} باید

۸۳

Metre: [---|---|---|---] رمل منمن محبون مقطوع

ساعتی کز درم آنسرو روان باز آمد
راست گوئی بتن مرده روان باز آمد
بخت پیروز که با من بخصومت میبود
بامدادان زدر من صلح^۱ کنان باز آمد

۸ چون for سر ; I(a).

۹ This is the reading in I, R: in C, Y(a), Y(b), the hemistich runs thus;
ترسم نکند لیلی با ما بوجا میلی
I(a), Z, L, have the same but with
باما for هرگز.

۱۰ I; نیالاید, for بیالاید; R; نیالاید, for دو: I(a), C, L, Z, Y(a); نیالاید for دو.

۱۱ R and all texts; پرهیزد, for پرهیزی.

۱۲ In I(a) من and مستم are transposed.

۱۳ R, Z, L; کسی, for سری.

۱ در من for درم ; R, L, C, Y(a), Y(b); صلح, for رقص, Z, L.

دوست باز آمد و دشمن بمصیبت^۲ بنشست

باد نوروز علی رغم خزان باز آمد

پیر بودم ز جفای فلک و دور^۳ زمان

باز پیرانه سرم بخت جوان باز آمد

مژدگانی بده ای نفس که سختی بگذشت

دلگرانی مکن ای جسم که جان باز آمد

باور از بخت ندارم که بلطف^۴ از در من

آن بت سنگدل سخت کمان باز آمد

تا تو باز آمدی ای مونس جان از در غیب

هر که در سر هوسی داشت از آن باز آمد

عشق روی تو حرامست مگر سعدی را

که بسودای تو از هر که جهان باز آمد

دوستان عیب مگیرید^۶ و ملامت مکیند

کین حدیثی است که از وی نتوان باز آمد

۸۴

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

شیرین دهان آن بت عیار بنگرید

دُر در میان لعل شکر بار بنگرید

۲ Z, C, L, Y(b); خصومت, for مصیبت.

۳ R; جور, for دور.

۴ All texts and all MSS. but I; صلح, for لطف.

۵ Z, L, C, Y(a), Y(b); دو, for که.

۶ I(a); مگویید, for مگیرید.

بستان عارضش که تماشاگه دلست
 پر نرگس و بنفشه و گلنار بنگرید
 از ما^۱ بیک نظر بستاند هزار دل
 این ابروی و رونق بازار بنگرید
 در عهد شاه عادل اگر فتنه نادر است
 این چشم مست و غمزه^۲ خونخوار بنگرید
 امروز روی یار بسی^۳ خوبتر ز دیست^۴
 امسال کار من^۵ بتر از یار بنگرید
 سنبل نشانده^۶ بر گل سوری نگه^۶ کنید
 عنبر فشانده گرد سمن زار بنگرید
 آندم که جعد زلف پریشان بر افکند
 صد دل بزیر طره^۷ طرار بنگرید
 گفتار بشنویدش^۸ و دانم^۸ که خود ز کبر
 باکس سخن نگوید^۹ و رفتار^{۱۰} بنگرید
 گنجی ست درج در^{۱۱} عقیقین آن پسر
 بالای گنج حلقه زده^{۱۲} مار بنگرید

۱ I, R; for ما, من.

۲ All texts & all MSS. but I; فتنه, for غمزه.

۳ R; روی یار, for یار ماست; C, Y(a), Y(b); روز باز بسین.

۴ L, C, Y(a), Y(b); دی, for دیست.

۵ R; نهاده, for نشانده.

۶ Y(a), Y(b); نظر, for نگه.

۷ I. بشنویدش, for بشنویدش; R, L, Z, Y(b); گفتار, for رفتار.

۸ C, Y(a), Y(b); دایم, for دانم.

۹ R and all texts omit و after نگوید.

۱۰ I, I(a), C, L, Y(a), Y(b); گفتار, for رفتار.

۱۱ I(a), R, Z; درج در, for درج در; C, Y(a); پر ز در, for do.

۱۲ C, Y(a); حلقه زده, for حلقه از.

چشمش بتیغ^{۱۳} اغمزه خونخوار خیره^{۱۴} کس
 شهری گرفت قوت بیمار بنگرید^{۱۵}
 دی گفت سعدیا من از آن تو ام نظر
 این عشوه^{۱۶} دروغ دگر بار بنگرید

۸۵

Metre: [---|---|---|---|---] مجتّت مئمن محبوب مقطوع:

کدام چاره سگالم که با تو در گیرد
 کجا روم که دل من دل از تو بر گیرد
 ز چشم خلق فنادم هنوز^۱ و ممکن نیست
 که چشم شوخ^۲ من از عاشقی حذر گیرد
 دل ضعیف مرا نیست زور بازوی آن^۳
 که پیش تیر نعمت^۴ صابری سپر گیرد
 چو تلخ عیشی من بشنوی بخنده در آی
 که گر بخنده در آی جهان شکر گیرد

۱۳ Y(a), Y(b); تیر, for تیغ.

۱۴ R; شوخ, for خیره.

۱۵ All texts and all MSS. but I insert the following couplet as line 11, which introduces a double *magtu'*, and is probably corrupt:

آتشکده است باطن سعدی ز سوز عشق * سوزی که در دلت در اشعار بنگرید.

۱۶ I, Z; شیوه, for عشوه; R; عشوه, for do.

N. B. I(a), and Z omit lines 3, 4, 5, 7, 12, and R omits verses 4 and 9.

۱ R, C, omit و after هنوز.

۲ In I(a), چشم and شوخ are transposed.

۳ Z, L; آنکه, for آن; I; عشق, for do.

۴ Y(a), Y(b); غمش, for نعمت.

بختسته برگذری ° صحتش فراز آید
 برده در نگری ۷ زندگی زسر گیرد
 ز سوزناکی گفتار من قلم بگریست
 که درنی آتش سوزنده زود تر گیرد
 دو چشم مست تو شهری بغمزه ببرد ۸
 کرشمه تو جهانی بیک نظر گیرد
 گر از جفای تو در کنج خانه بنشینم
 خیالت از در و بامم بعنف بر گیرد
 مکن که روز جمالت سر آید از سعدی
 شبی بدست دعا دامن سحر گیرد

۸۶

Metre: |---|---|---|---|

کس این کند که دل از یار خویش بردارد
 مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد
 که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق
 دروغ گفت که از خویشتن خیر دارد
 اگر نظر بدو عالم کند حرامش باد
 که از صفای درون با کسی ۱ نظر دارد

° بر گذری, در نگری; Z, L, C, Y(a), Y(b);

۶ I(a), R, C, Y(a), Y(b); دیدید, for فراز.

۷ Z, L, C, Y(a), Y(b); بر گذری, for در نگری.

۸ Y(a), Y(b); بر بود, for ببرد.

۱ All texts and all MSS. but I; یکی, for کسی

هلاک مابه بیابان عشق خواهد بود
 کجاست مرد^۲ که با ماسر سفر دارد
 گر از مقابله تیر^۳ آید از عقب شمشیر
 نه عاشقست که اندیشه از خطر دارد
 وگر بهشت مصوّر کنند عارف^۴ را
 بغیر دوست نشاید که دیده بر دارد
 از آن متاع که در پای دوستان ریزند
 مرا سریست ندانم که اوچه سر دارد
 دروغ پای که بر خاک مینهد معشوق
 چرا نه بر سر و بر چشم من^۵ گذر دارد
 عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر
 کدام عیب که سعدی خود این^۶ هنر دارد
 نظر بروی تو انداختن حرامش باد
 که جز تو در همه عالم کسی دگر دارد

۸۷

Metre: [---|---|---|---|---]

کس این کند که زیار و دیار بر گردد
 کند هر آئینه چون روزگار بر گردد

۲ R; یار, for مرد.

۳ I; شیر, for تیر.

۴ C, Y(a), Y(b); عاشق, for عارف; I(a); برعاشق, for عارف را.

۵ Z, L; ما, for من.

۶ Z, L; چنین, for خود این.

تنگ دلی که نیارد کشید زحمت گل
 ملامتش نکم گر زخار بر گردد
 بچنگ خصم کسی گر خلیل فروماند
 ضرورتست که بیچاره وار بر گردد
 بآب تیغ اجل تشنه گشت^۱ مرغ دلم
 که نیم کشته بخوف چند بار بر گردد
 بزیر سنگ حوادث کسی چه چاره کند^۲
 جز این قدر که به پهلو چو مار بر گردد
 دلم نماند ز بس خون که ریخت هر ساعت^۳
 که در دو دیده یاقوت بار^۴ بر گردد^۵
 گر از دیار بو حشت^۶ ملول شد سعدی
 گمان مبر که بمعنی زیار بر گردد

۸۸

Metre: [---|---|---|---|---] محبت مئمن مخبون محذوف

مرا بعاقبت آنشوخ سیمتن بکشد

چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد

۱ All texts and all MSS. but I; است, for گشت.

۲ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); کسی چه چاره کند, for فتاده را چه طریق

۳ The R variant of this hemistich runs thus; دلم نماند ز بس کر حیب هر ساعت:
 in L, Z, it is as follows; دلم ماند ز بس چون حیب هر ساعت.

۴ I, R; وار, for بار.

۵ This line is omitted in I(a), C, Y(a), Y(b).

۶ C, Y(a), Y(b); وحشت, for صورت.

بلطف اگر بخرامد هزار دل ببرد
 بقهر اگر بستیزد هزار تن بکشد
 اگر چه آب حیاتست در دهان و لب
 مرا عجب نبود کان لب و دهن بکشد
 گر ایستاده حریفی اسیر عشق بماند
 و گر گریخت فراقش^۱ بتاختن بکشد
 مرا که قوت کاهی نه کی دهد زنهار
 بلای عشق که فرهاد کوهکرن بکشد
 کسان عتاب کنندم که ترک عشق بگوی
 بنقدم ار^۲ نکشد عشق^۳ این سخن بکشد
 بشرع عابد اوئالف اگر بیاید کشت
 مرا چه حاجت کشتن که خود و تن بکشد
 بدوستی گله کردم ز چشم شوخش گفت
 عجب نباشد اگر مست^۴ تیغ زن بکشد^۵
 بیک نفس که بر آمیخت یار با اغیار
 بسی نماند که غیرت وجود من بکشد
 بخنده گفت که من شمع جمع ایسعدی
 مرا از آن چه که پروانه خویشتن بکشد

۱ فراقش , for خیالش .

۲ I, Z, L; بنقد اگر , for بنقدم ار .

۳ I(a); عشقم , for عشق : Z; بکشد عاشق , for نکشد عشق .

۴ All texts and all MSS. but I; ترک , for مست .

۵ This line is omitted in I(a).

Metre: [---|---|---|---|---]

مویت رها کن که چنین در هم^۱ اوفتد
 کاشوب حسن روی تو در عالم اوفتد
 گر در خیال خلق بریوار بگذری
 آشوب در وجود^۲ بنی آدم اوفتد
 افتاده تو شد دلم ای دوست دست گیر
 از^۳ با میفگنش که چنین دل کم اوفتد
 در رویت آن ضعیف که تیغ^۴ نظر کشیده
 مانند من به تیر جفا محکم اوفتد^۵
 مشکن دلم که حقه راز نهان تست
 ترسم که راز در کف نا محرم اوفتد
 وقت است اگر بر آی و لب بر لبم نهی
 چندم بجزستجوی تو دم بردم اوفتد
 سعدی صبور باش بزخم جفای یار^۶
 تا اتفاق یافتن^۷ مرهم اوفتد^۸

۱ I(a); در هم, for برهم.

۲ All texts and all MSS. but I; فریاد در نهاد, for وجود در, فریاد در نهاد.

۳ All texts but L, and all MSS. bnt I; در, for از.

۴ I, L; تیر, for تیغ.

۵ In R this henistich runs as follows; هر که بروی خوب تو تیغ نظر کشید.

۶ This line is omitted in I(a) and Z.

۷ All texts and all MSS. but I; برین ریش دردناک, for بزخم جفای یار.

۸ I(a), R, C, Y(a), Y(b); تا اتفاق یافتن, باشد که اتفاق یکی.

Metre: [---|---|---|---|---]

مرو بخواب که خوابت ز چشم بر باید
 گرت مشاهده خویش در خیال آید
 مجال صبر همین بود و منتهای شکیب
 دگر میای^۱ که عمر اینهمه نمی پاید
 چه ارمغانی از آن به که دوستان بی‌تی
 تو خود بیا که دگر هیچ در نمی باید^۲
 اگر چه صاحب حسند در جهان بسیار
 چو آفتاب بر آید ستاره نماید
 ز نقش روی تو مشاطه دست باز کشید
 که شرم داشت که خورشید را بیاراید
 بلطف دلبر من در جهان نبینی دوست
 که دشمنی کند و دوستی بیفزاید
 نه زنده را بتو میلست و مهربانی و بس
 که مرده را به نسیمت روان بیاساید^۳
 دریغ نیست مرا هر چه هست در طلبت
 دلی چه باشد و جانی چه^۴ در حساب آید

۱ میای، for بیای، Z.

۲ In Z the second hemistich of line 6 is substituted for this.

۳ I(a); بر آساید، for بیاساید.

۴ Z, L, Y(b); که، for چه.

N. B. This ode is omitted in R: Z omits lines 4, 5, and 6: I, C, Y(a), omit verse 7: I(a), omits line 5.

چرا و چون نرسد دردمند عاشقرا
مگر مطاوعت دوست تا چه فرماید
گر آه سینه سعدی رسد بحضرت دوست
چه جای دوست که دشمن براو ببخشايد

۹۱

Metre: [---|---|---|---|---]

مگر نسیم سحر بوی یار من دارد
که راحت دل امیدوار من دارد
بیای سرو در افتاده اند لاله و گل
مگر شمائل^۱ قد نگار من دارد
نشان راه سلامت ز من میرس^۲ که عشق
زمام خاطر بی اختیار من دارد^۳
گل^۴ و تازه بهارا توئی که عارض تو
طراوت^۵ گل و بوی بهار من دارد
دگر سر من و بالین عافیت هیهات
بدین هوس که سر خاکسار من دارد
بهرزه در سر او روزگار کردم و او
فراغت از من و از روزگار من دارد^۶

۱ In C, L, Y(a), Y(b); و is inserted after شمائل.

۲ All texts and all MSS. but I; مجوی, for میرس.

۳ This line is omitted in I(a).

۴ I(a), R, C, Y(a); گل^۴, for گلاب.

۵ I; طراوت, for حلاوت.

۶ This line is omitted in I(a).

مگر بدود دلی باز مانده ام یارب
 کدام دامن همت^۷ غبار من دارد
 بزیر بار^۸ تو سعدی چو خر بگل در ماند
 دلت نسوخت که بیچاره بار من دارد

۹۲

Metre: [---|---|---|---]

من چه در پای تو ریزم که خورای^۱ تو بود
 سر نه چیز است که شایسته پای تو بود
 خرم آتروی که در روی تو باشد همه عمر
 وین نباشد مگر آنوقت که رای تو بود
 ذره در همه اجزای من مسکین^۲ نیست
 که نه آن ذره معلق بهوای تو بود
 تا ترا جای شدای^۳ سرو روان در دل من
 هیچکس می نپسندم که بجای تو بود
 بوفای تو که گر خشت زنند از گل من
 همچنان در دل من مهر و وفای تو بود^۴

۷ همت، خاطر، I.

۸ C; پای، for.

۱ Z, L, C, Y(a), Y(b); سزای، for خورای.

۲ I(a); سوخته، for مسکین.

۳ I, I(a); شدی، for شدای.

۴ This line is omitted in Z, L, C, Y(a).

غایت^۵ آنست که ما در سر کار تو رویم
 مرگ^۶ ما^۷ باک نباشد چو بقای^۸ تو بود
 من پروانه صفت پیش تو ای شمع چگل
 گر بسوزم گنه از من^۹ نه خطای تو بود
 عجبت^{۱۰} آنکه ترا دید و حدیث تو شنید
 که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود
 خوش بود ناله دلسوختگان از سر درد
 خاصه دردی که بامید دواى تو بود
 ملک دنیا^{۱۱} همه با همت سعدی هیچست
 پادشاهیش همین بس که گدای تو بود
 سالها قبله^{۱۲} صاحب نظران خواهد بود
 بر زمینی که نشان کف پای تو بود^{۱۳}

۹۳

Metre: [-----|-----|-----|-----]

نه آن شبست که کس در میان ما گنجد
 بخاکپای تو^۱ گر ذره^۲ هوا گنجد

-
- ۵ R, Z, L, C, Y(a); غایت, for غالب.
 ۶ I, R; موت, for مرگ; I(a); فوت, for do.
 ۷ C, Y(a); را, for ما.
 ۸ I; رضای, for بقای; L, لقای, for do.
 ۹ All texts and all MSS. but I(a); من, for از من.
 ۱۰ I; است, for از; I(a) omits آن before که.
 ۱۱ I(a); عالم, for دنیا.
 ۱۲ This line is found only in I and R.
 ۱ Z, L, C, Y(a), Y(b); بخاکپای تو, for بخاکپای که.
 ۲ All texts & all MSS. but I; ذره در, for ذره.

کلاه ناز و تکبّر بنه کمر بکشای
 که چون تو سرو ندیدم که در قبا گنجد
 ز من حکایت هجران مپرس در شب وصل
 عتاب کیست ^۳ که در خلوت ^۴ رضا گنجد
 مرا مده شکر ^۵ و گل مریز ^۶ در مجلس
 که شرط نیست که کس در ^۷ میان ما گنجد
 چه حاجتست بگل عیش ^۸ ویس و رامین را
 میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد
 چو شور عشق در آمد ^۹ قرار عقل نماند ^{۱۰}
 درون مملکتی چون ^{۱۱} دو پادشا گنجد
 نماند در سر سعدی مجال ^{۱۲} رود و سرود
 مجال آنکه دگر پند ^{۱۳} پارسا گنجد ^{۱۴}

- ^۳ Y(a), Y(b); کیست, for چیست.
^۴ Z; خلوت, for حضرت.
^۵ I(a), R, Z, L; شکر منه, for شکر, C, Y(a); مده شکر, for do: Y(b);
 شکر مده, for do.
^۶ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); میار, for مریز.
^۷ I(a), R, C, Y(a); زحمت, for کس در.
^۸ R; عیش, for عیش.
^۹ R; شور عشق در آمد, for سوز عاشقی آمد.
^{۱۰} R; نماند, for برفت.
^{۱۱} I, R; کی, for چون.
^{۱۲} Z, L, C, Y(a), Y(b); ز بانگ, for مجال: I(a); رود و بانگ, for مجال رود.
^{۱۳} All texts; بار, for پند.
^{۱۴} This line is omitted in R.

N. B. In L the following ode, which is incomplete and probably corrupt, follows this Ghazal; —

نگفتم روزه بسیاری نیاید * ریاضت بگذرد سختی سر آید
 پس از دشواری آسانست ناچار * و لیکن آدمی را صبر باید
 رخ از ما تا یکی پنهان نماید * هلال اینست کابرو مینماید

Metre: هرج مثنیٰ اُخرَب [---|---|---|---|---|---]

هشیار کسی^۱ باید^۲ کز عشق پرهیزد
 وین^۳ طبع که من دارم با عقل^۴ نیامیزد
 آنکس^۵ که دلی دارد آراسته از^۶ معنی
 گر هر دو جهان باشد^۷ در پای یکی ریزد
 گر سیل عتاب^۸ آید شوریده نیاندیشد^۹
 ور تیر بلا بارد دیوانه نپرهیزد^{۱۰}
 آخر نه منم تنها در بادیه سودا
 عشق لب شیرینش بس^{۱۱} شور بر انگیزد
 بی بخت چه فن سازم تا بر خورم از وصلت^{۱۲}
 بیغایه زبون باشد هر چند که بستبزد
 فضلست اگر مخوانی عدلست اگر م رانی
 وصل تو نباید^{۱۳} آن کز زجر^{۱۴} تو بگریزد

۱ Z, L; کسی, for سری.

۲ C, Y(a), Y(b); باشد, for باید.

۳ I(a); این, for وین.

۴ R; عقل, for غیر.

۵ L, Z; آن, for هر.

۶ R, Z, C, L, Y(a), Y(b), omit از before معنی.

۷ R; باشد, for باید.

۸ R; عتاب, for عذاب; C, Y(a), Y(b), omit عتاب, for do.

۹ R; شوریده نیاندیشد, for دیوانه نپرهیزد.

۱۰ R; دیوانه نپرهیزد, for آشفته نگریزد.

۱۱ Z, L; شیرینش بس, for شیرینت صد.

۱۲ C, Y(a), Y(b); وصلش, for وصلت.

۱۳ All texts and all MSS. but I(a); قدرت تو نداند, for وصل تو نباید.

۱۴ R; زجر, for جور.

من و فردوس بدین نقد بضاعت که مراست
 اهرمن را که گذارد که بمینو برود^۷
 همه سرمایه سعدی سخن شیرین بود
 وین^۸ از او ماند ندانم که^۹ چه با او برود
 بچه کار آیدم این شعر و بلاغت که چو عود
 عمرها سوخته‌ام تا به جهان بو برود^{۱۰}

۹۶

Metre: [---|---|---|---|---] منسرح مثنی مطوی موقوف

ای صنم^۱ دلربا وی قر دلپذیر
 از همه باشد گریز وز تو نباشد گزیر
 تا تو مصور شدی در دل یکتای من
 جای تصور نماند دیگرم اندر ضمیر
 عیب کنندم که چند از^۲ پی خوبان روی
 چون زود بنده وار هر که برندش^۳ اسیر^۴

۷ This line is only found in I.

۸ I(a); این, for وین.

۹ I(a) omits ک.

۱۰ This line is substituted in I for the following;

سعیم اینست که در آتش اندیشه چو عود

خویشتن سوخته‌ام تا به جهان بو برود

۱ All texts and all MSS. but I; پس, for صنم.

۲ All texts and all MSS. but I; در, for از.

۳ I; هر که برندش, for از پی خوبان.

۴ R omits this line.

بسته زنجیر^۵ زلف زود نیابد خلاص
 دیر بر آید بجهد هر که فرو شد بقیر
 چون تو بتی^۶ بگذرد سرو قد سیمساق
 هر که در او^۷ ننگرد مرده بود یا ضریز
 گر نبرم نام^۸ دوست کیست که مانند اوست
 کبر کند بیکلاف هر که بود بی^۹ نظیر^{۱۰}
 قامت زیبای سرو کاین همه وصفش کنند
 هست بصورت بلند لیک به معنی قصیر^{۱۱}
 هر که طلبکار تست^{۱۲} روی نتابد ز تیغ
 و آنکه^{۱۳} هوادار تست^{۱۴} باز نگردد بتیر^{۱۵}
 بوسه دهم^{۱۶} بنده وار در قدمت^{۱۷} و سرم
 در سر این می رود بیسر و پای مگیر^{۱۸}

- ۵ I inserts و after زنجیر
 ۶ I inserts که after بتی .
 ۷ R; درو , for بدو .
 ۸ C, Y(a), Y(b); نام , for بار .
 ۹ I(a), C, Y(a), Y(b); ندارد , for بود بی .
 ۱۰ This line is only found in I, I(a), C, Y(a), Y(b).
 ۱۱ I(a); حقیر , for قصیر .
 ۱۲ All texts and all MSS. but I; اوست , for تست .
 ۱۳ I; و آنکه , for هر که .
 ۱۴ All texts and all MSS. but I; اوست , for تست .
 ۱۵ This couplet and the next two are omitted in I(a).
 ۱۶ I; دهم , for دهم .
 ۱۷ All texts and all MSS. but I; قدمش , for قدمت .
 ۱۸ In R 8(a) and 9(b) are joined to form one couplet, and 8(b) and 9(a) are omitted.

سعدی اگر جان^{۱۹} او مال صرف شود در وصال
 آنت مقامی^{۲۰} قلیل وینت بهای حقیر
 گر تو ز ما فارغی وز همه کس بی نیاز
 ما بتو مستظهریم وز همه عالم فقیر^{۲۱}

۹۷

Metre: [---|---|---|---|---]

ای صبر پایدار که پیمان شکست یار
 کارم ز دست رفت و نیامد بدست یار
 برخاست آهم از دل و درخون نشست چشم
 یارب ز من چه خاست^۱ که بیمن نشست یار
 در عشق یار نیست مرا سیم و زر دریغ
 لیک آب چشم و آتش دل هر دو هست یار
 رحمت نکرد بر قد همچون کمان من^۲
 چون تیر ناگهان ز کنارم^۳ بجهت یار
 عمری نهاده روی تعبد بر آستان
 گفتم مگر دری بگشاید بیست یار

۱۹ I, R, Z; جان, for خون.

۲۰ C, Y(a), Y(b); مقامی, for متاعی.

۲۱ In I this line is omitted; in R ما بتو مستظهریم and کس بی نیاز are transposed.

۱ C, Z, L, Y(a), Y(b); خاست, for دید.

۲ In R this hemistich runs thus; چون قامت کمان صفت از غم خجیده شد.

۳ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); کنارم, for کمانم.

دشمن همین کند که تو کردی بدوستی
 فی الجمله دوستیست که با دشمنست یار^۴
 سعدی چو^۵ بیوفائی یارت درست شد
 در دل شکن^۶ امید که ایمان شکست یار^۷

۹۸

Metre: [---|---|---|---|] رمل مثنیٰ مخبون محذوف

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر
 که من از دست تو فردا بروم جای دگر
 باهدادان که برون مینهم از منزل پای
 حسن^۱ عهدهم نگذارد که هم پای دگر
 هر کسی را سر چیزی^۲ و تمنای کسی^۳ است
 ما بغیر از تو نداریم^۴ تمنای دگر
 ز آنکه هرگز بصفای تو در آئینه و هم
 متصور نشود صورت و^۵ بالای دگر^۶

۴ In R and Z verses 5 and 6 are omitted.

۵ R; سعدی چو که، اکنون که.

۶ L, Y(a), Y(b); مدار, for شکن; C; مکن, for do.

۷ R adds the following couplet at the end:

سعدی بیندگیش کمر بسته همی * لیکن ز بندگی تو طرفی نبست یار

۱ I; حسن, for دست.

۲ I(a); یاری, for چیزی.

۳ I omits است.

۴ I puts نداریم after ما.

۵ I omits و after صورت.

۶ This line is omitted in I(a).

وامقی بود که دیوانهٔ عذرای بود^۷
 مم امروز و توئی وامق و عذرای دگر
 وقت آنست که صحرا گل و سنبل گیرد
 خلق بیرون شده هر قوم بصرای دگر
 بامدادان بتمشای چمن بیرون آی^۸
 تا فراغ از تو نباشد^۹ بتمشای دگر^{۱۰}
 هر صباحم^{۱۱} غمی از دور زمان پیش آید
 گویم این نیز نهم بر سر غمهای^{۱۲} دگر
 باز گویم نه که دوران حیات^{۱۳} اینهمه نیست
 سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

۹۹

Metre: [---|----|----|----|----]

بزرگ دولت آن کز درش تو آی باز
 بیا بیا که بخیر آمدی بجای باز
 رخی کز او متصور نمی شود آرام
 چرا نمودی و دیگر نمی نمای باز

۷ I, I(a); عذرای بود, for عذرا بودی.

۸ I; بیرون آی, for سرو روان.

۹ I; باشد, for ماند.

۱۰ In R this verse runs as follows;

بامدادان که بدر نهم از منزل پای * تا فراغ از تو نمایم بتمشای دگر

۱۱ I; صباحم, for زمانم.

۱۲ C, Y(a); آنهاى, for آنهاى.

۱۳ I(a); فلک for do. Z: حیات, for زمان.

در دو لختی چشمان شوخ دلبنندت
 چه کرده‌ام که برویم نمی‌کشای باز
 اگر ترا سر ما هست یا^۱ غم ما نیست
 من از تو دست ندارم بیوفای باز
 شراب وصل تو در کام جان ما ازلیست
 هنوز مستم از آن جام^۲ آشنای باز
 کسی که بر سر کوی تو گم کند دلریش
 مگر بروی تو بیند بروشنای باز^۳
 ترا هرآینه باید بشهر دیگر رفت^۴
 که دل نماند در این شهر که^۵ تا ربای باز
 عوام خلق ملامت کنند صوفی^۶ را
 کزین هوا و^۷ طبیعت چرا نیای باز
 اگر حلاوت مستی بدانی ای هشیار
 بعمر خود نکنی یاد پارسای باز
 گرت چو سعدی از این در نواله^۸ بخشد
 برو که خو نکنی هرگز از گدای باز^۸

۱ I(a); ور, for یا: C, Y(a), Y(b); وگر for do.

۲ I(a); عهد, for جام.

۳ In all texts and all MSS. but I this verse runs as follows;

دل که بر سر کوی تو گم کنم هیات ☞ که جز بروی تو بینم بروشنای باز

۴ C, Y(a), Y(b); رفت, for شد.

۵ All texts and all MSS. but I omit که before تا.

۶ R, Z, C, Y(a); صوفی, for سعدی.

۷ I(a), R; هوا و, for هوای.

۸ In R the lines 5, 6, 7, and 10 are omitted.

Metre: [----|----|----|----] رمل مثنیٰ مشکول مسبغ

خجلست سرو بستان بر قامت بلندش
 همه عمر صید گیرد خم^۱ زلف چون گمندش
 چو درخت قامتش دید صبا بهم بر آمد
 به^۲ آچمن زست سروی که ز بیخ بر نکندش^۳
 مگر^۴ آفتاب با او زند از گزاف لافی
 مه نو چه زهره دارد که بود سم سمندش
 نه چنان ز دست رفته است وجود ناتوانم
 که معالجت پذیرست^۵ به پند یا بیندش
 اگر قرار بودی که ز دوست بر کم دل
 نشنیدی ز دشمن سخنان ناپسندش
 شکرین حدیث سعدی بر تو^۶ چه کار دارد
 که چو تو هزار طوطی مگس^۷ است پیش فندش
 میسند جور و بیداد چو پادشاه حسنی
 حذر از دعای درویش و کف نیازمندش

۱ C, L, Y(a), Y(b); سر, for خم.

۲ C, L, Y(a), Y(b); ز, for به.

۳ I, R, Z; بر نکندش, for بر نکندش.

۴ I, C, Y(a), Y(b); اگر, for مگر.

۵ I; پذیرست, for پذیرست: C, Y(a), Y(b); پذیرست for do.

۶ All texts and all MSS. but I; او, for تو.

۷ I; مگسی, for مگس.

N.B. This Ode is omitted in I(a), R, Z.

Metre: [---|---|---|---|---]

خوششت درد که باشد امید درمانش
 دراز نیست بیابان که هست پایانش
 نه شرط مهر^۱ بود با همان ابروی دوست
 که جان سپر^۲ نکنی^۳ پیش تیر بارانش
 ندیم^۴ را که تمنای بوستان دارد
 ضرورتست تحمل ز بوستان بان^۵
 وصال جان^۶ جهان یافتن حرامش باد
 که التفات بود بر جهان و بر جانش
 ز کعبه روی نشاید به ناامیدی تافت
 کمینه آنکه بمیریم^۷ در بیابانش
 اگرچه ناقص و نادانم اینقدر دانم
 که آگینه من^۸ نیست مرد سندانش
 و لیک با همه عیب احتمال یار عزیز
 کنند و چون^۹ نکنند احتمال هجرانش

۱ All texts and all MSS. but I; عشق, for مهر.

۲ I, R; فشان, for سپر.

۳ C, Y(a); بکنی, for نکنی.

۴ C, Y(a), Y(b); هر آنکسی, for ندیم را; I(a); ندیم for do.

۵ This verse is omitted in I and R.

۶ I, I(a), R, Z; جان, for جان.

۷ C, Y(a), Y(b); بمیرند, for بمیریم.

۸ I, I(a); ما, for من.

۹ Z, L; خود, for چون.

گر آید از تو برویم هزار تیر جفا
 جفاست گر مژه بر هم زخم ز پیکانش
 حریف را که غم جان^{۱۰} خویشتن باشد
 هنوز لاف دروغیست عشق جانانش
 حکیم را که دل از دست رفت و پا از جای
 سر صلاح توقع مدار و سامانش
 گلی چو روی تو گر ممکن است در آفاق^{۱۱}
 طمع مدار^{۱۲} چو سعدی هزار دستانش

۱۰۲

Metre: $\text{---|---|---|---|---|---|---|}$ رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش
 گوی خیری که توانی ببر^۱ از میدانش
 چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر
 حاصل آنست که دائم نبود دورانش
 آن^۲ خدائست تعالی ملک الموت قدیم
 که تغیر نکند ملکیت جاویدانش
 جای گریه است برین^۳ عمر که چون غنچه گل
 پنج روزست بقای دهن خندانش

۱۰ Z; یار, for جان.

۱۱ I(a); در چمن بدست آید, for ممکن است در آفاق.

۱۲ All texts and all MSS. but I; نه ممکن ست, for طمع مدار.

۱ I(a); بر, for ببر.

۲ R; از, for آن.

۳ I, I(a), P; گریه است برین, for گریه است برین.

دهنی شیر بکودک^۴ ندهد مادر دهر
 که دگر باره بخون در نبرد^۵ دندانش^۶
 معرفت داری و سرمایه^۷ بازرگانی
 چه به از نعمت باقی بده و بستانش^۸
 مقبل امروز کند داروی درد دل ریش
 که پس از مرگ میسر نشود درمانش
 هر که دانه نفشاند بزمستان^۹ در^{۱۰} خاک
 ناامیدی بود^{۱۱} از دخل به تابستانش^{۱۱}
 دست در دامن مردان زن و اندیشه مدار^{۱۲}
 هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
 دولت باد و^{۱۳} اگر از روی حقیقت پرسی
 دولت آست که محمود بود بیانش
 گر عمارت کنی از بهر نشستن شاید
 ورنه از بهر گذشتن مکن آبادانش^{۱۴}

-
- ۴ I; for نکودل.
 ۵ I(a); for در نبرد.
 ۶ In R this hemistich runs as follows; که بخون در نبرد بار دگر دندانش.
 ۷ R; بستانش, for ستانش.
 ۸ I(a); بزمستان and نفشاند are transposed.
 ۹ R; در, for بر.
 ۱۰ I(a); for بکشد.
 ۱۱ In R به is omitted before تابستانش.
 ۱۲ I(a); مدار, for مکن.
 ۱۳ I; بادا, for بادو: I(a); دولت باد, for دولت بادو.
 ۱۴ This couplet is omitted in I(a) and P.

N. B. This Ode is only found in the manuscripts (I, i(a), P, and R.)

خوی سعدی ست نصیحت چکنند گر نکند

مشک دارد نتواند که کند پنهانش

۱۰۳

Metre: هزج مسدس محذوف

[-----|-----|-----]

شراب سلسبیل از چشمه نوش	قیامت باشد آن قامت در آغوش
غلام خویش گردد حلقه در گوش	غلام کیست آن لعبت که ما را
نیامد خواب در اچشمان من دوش	پری پیکر بق کز سحر چشمش
که خود هرگز نمیگردد ^۲ فراموش	نه هر وقم بیاد خاطر آید ^۲
که سردر پای او خوشتر ^۴ که بردوش	حلالش باد اگر خونم بریزد
برو گو در صلاح خویشان کوثر	نصیحت گوی ما عقلی ندارد
نشاید گردد آتش زیر سرپوش	دهل زیر گلیم از خلق پنهان
چه خواهد کرد گومی بین و می جوش	بیا ای دوست وردشمن ببیند ^۶
ز ما فریاد می آید تو ^۸ خاموش	تو از ما فارغی ^۷ و ما با تو همراه
که سعدی در تو حیرانست و مدهوش	حدیث حسن خود از دیگران پرس

۱ I(a), R, L; for و بر.

۲ R; آی, for آید.

۳ R; گردی, for گردی.

۴ I(a); در, for در.

۵ C, Y(a), Y(b); بهتر, for خوشتر.

۶ L, Z, Y(a); وز دشمن میندیش, for ورد دشمن ببیند.

۷ R, C, L, Z, Y(a), Y(b); فارغو, for فارغی.

۸ I(a), C, Y(a), Y(b); که, for تو.

N. B. This Ode is omitted in I.

بعشق^{۱۰} روی تو گفتم که جان برافشانم^{۱۱}
 دگر بشرم در افتادم^{۱۲} از محقر خویش
 تو سر بصحبت سعدی در^{۱۳} آوری هیهات
 زهی خیال که من کرده‌ام مصور^{۱۴} خویش
 چه بر سر آورد این شوق غالب دانی
 همان که مورچه را بر سر آمد از بر خویش^{۱۵}

۱۰۵

Metre: رمل مثنیٰ مقصور [-----|-----|-----|-----]

گر مرا دنیا نباشد خاکدانی گو مباح
 نسر طایر^۱ همتم زاغ آشنای^۲ گو مباح^۳
 گر همه^۴ کامم^۵ برآید نیم نانی خورده گیر
 ور^۶ جهان بر من سرآید نیم جانی^۷ گو مباح

۱۰ I(a); عشق, for پیش.

۱۱ I(a); برافشانم, for تارکنم.

۱۲ R; در افتادم, for فتاده من.

۱۳ C, Y(a), Y(b); در, for بر.

۱۴ This line is omitted in R.

۱۵ This couplet is only found in I.

۱ I; نسر مرغ عالی, for نسر طایر; I(a); باز عالی, for مرغ عالی.

۲ L, Z; آشنای, for آشنای.

۳ In all texts and all MSS but I and I(a), the following line is added here:

خر نیم در آخور قسمت گیاهی کو مباد
 سگ نیم بر خوانیجه رزق استخوانی گو مباح

۴ I(a); همه, for همی.

۵ C, Y(a), Y(b); کامم, for کارم.

۶ I; ور, for گر.

۷ I(a); نیمجانی, for خاکدانی.

من^۸ سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم
 گرد درها^۹ می نگردم استخوانی^{۱۰} گو مباح
 در معنی منتظم در ریسام صورتست
 نه چوسوزن تنگ چشم ریسانی گو مباح^{۱۱}
 در بن دیوار درویشی چو خوابت میبرد
 سر بنه بر بام دولت نردبانی گو مباح^{۱۲}
 چون طمع یکسو^{۱۳} نهادم پای مردی گو مخیز
 چون زبان اندر کشیدم ترجمانی گو مباح
 وه که آتش در جهان زد عشق شورانگیز من
 چون من اندر آتش افتادم جهانی گو مباح
 گر بدوزخ می بسوزم^{۱۴} خاکساری گو بسوز
 ور بهشت اندر^{۱۵} نیایم بوستانی گو مباح
 من چه ام در باغ رضوان^{۱۶} خشکبرگی گو مروی^{۱۷}
 من^{۱۸} کیم در ملک سلطان یاسبانی گو مباح

۸ Z, L; چون, for من.

۹ All texts and all MSS but I; درها, for هر در.

۱۰ C, L, Z, Y(a), Y(b); نینانی, for استخوانی.

۱۱ This verse is only found in I, R, and Y(b).

۱۲ This couplet is omitted in Z and L.

۱۳ C, Y(a), Y(b); یک سو, for سر.

۱۴ I; بنام, for بسوزم.

۱۵ C, Y(a), Y(b); بخت می, for بهشت.

۱۶ I, R, Z; ریحان, for رضوان.

۱۷ I; بریز, for مروی.

۱۸ R, Z, L; یا, for من.

سعدیا درگاه عزّت را چه میباید^{۱۹} سجود
گرد خاک آلوده بر آستانی گو مباش

۱۰۶

Metre: رمل مثنیٰ مخبون مقصور [---|---|---|---]

گردن افراشته^۱ ام بر^۲ فلک از طالع^۳ خویش
کین منم^۴ با تو گرفته ره صحرا در پیش
عمرها بوده ام اندر طلبت چاره کنان^۵
سالها گشته ام از دست تو دستان اندیش
پیام امروز فرو رفت بگنجینه^۶ کام
کامم امروز بر آمد بمراد دل ریش^۷
چون میسر شدی ای قطره^۸ دریا بر تو^۹
کی^{۱۰} بدست آمدی ای لقمه از حوصله پیش
تاج خاقانی^۹ و آنگاه سر خاک آلود
خیمه^{۱۰} سلطنت^{۱۰} آنگاه فضای درویش

۱۹ C, Y(a); فرمائی, for میباید.

N. B. In C, Y(a), Y(b), the order of some of the lines is changed as follows: 3 becomes 5; 4=3; 5=10; 6=9; 7=6; 9=7; 10=4.

۱ I; افراشته, for افراخته.

۲ I; بر, for بر.

۳ L; طاعت, for طالع.

۴ C; منم, for همه.

۵ I; کنان, for سکان.

۶ All texts & all MSS. but I; خویش, for ریش.

۷ I; قطره دریا بر تو, for دریا بر تو.

۸ All texts and all MSS. but I; چون, for کی.

۹ I; تاج خاقانی, for افسرخاقان.

۱۰ I; سلطنت و سلطان, for سلطنت.

زخم شمشیر غمت را نهنم^{۱۱} مرهم کس
 طشت زرینم^{۱۲} و پیوند نگیرم بسریش
 سعدی ار نوش وصال تو بیابد چه عجب
 سالها خورده ز زنبور سخنهای تونیش

۱۰۷

Metre: [---|---|---] خفیف مسدّس مخبون مقطوع

هر که بیدوست میبرد خوابش همچنان صبر هست و پایابش
 خواب از آن چشم چشم نتواند داشت^۱ که ز سر برگذشت سیلابش
 نه بخود می رود گرفته عشق دیگری میبرد بقلابش
 چه کند پای بند مهر کسی^۲ که نبیند جنای اصحابش
 آن^۳ که حاجت بدرگهی دارد لازمت احتمال بوآبش
 ناگزیرست تلخ و شیرینش خار خرما و زهر جلابش
 سارست این مثل که مستسقی نکند رود^۴ دجله سیرابش
 شب هجران دوست ظلمتتست ور^۵ بر آید هزار مهتابش
 برود جان دردمند^۶ از تن زود مهر مهر احبابش

۱۱ نهنم, for نهد; C.

۱۲ I omits و after زرینم.

N. B. This ode is omitted in I(a), R, Z.

۱ I, R; چشم نتوان داشت, for نیز چشم مدار.

۲ I(a); کسی, fot یکی.

۳ All texts and all MSS. but I, R; هر, for آن.

۴ R and all texts add و after رود.

۵ C, Y(a), Y(b); گر, for ور.

۶ All texts and all MSS. but I; مستمند, for دردمند.

سعدیا گوسفند قربانی بکه نالد ز دست قصابش

۱۰۸

Metre: [---|---|---|---] خفیف مسدس مخبون مقطوع

هر که هست التفات بر جاناش گو مزن لاف مهر جانانش
 درد من بر من از طیب منست از که جویم دوا و درمانش
 آن^۱ که سردرگمند او دارد^۲ نتوان رفت جز بفرمانش
 چه کند بنده حقیر فقیر^۳ که^۴ نباشد بامر^۵ سلطانش
 ناگزیرست یار عاشق را که ملامت^۶ کنند یارانش
 آنکه^۷ در بحر قلزمست غریق چه تفاوت کنند ز بارانش
 گل بغایت رسید بگذارید^۸ تا بنالد هزار دستانش
 عقل را اگر هزار حجت هست عشق دعوی کند بیطالانش
 هر که را نوبتی زدند^۹ آن تیر در جراحت بماند پیکانش
 ناله میکند چو گریه طفل که ندانند درد پنهانش
 سخن عشق زینهار مگوی یا چو گفתי بیار برهانش

۱ I; آی, for آن: I(a); و ان for do: P, R, C, Y(a). Y(b); ای for do.

۲ I, P, R, C, Y(a), Y(b); داری, for دارد.

۳ In P and Z فقیر and حقیر are transposed.

۴ R, Z, L; گر, for که.

۵ L; حکم, for امر.

۶ I, R; نصیحت, for ملامت.

۷ R, Z, C, Y(a), Y(b); و آنکه, for آنکه.

۸ I; بگذارید, for مگذارید.

۹ L; زدند, for زند.

توبه گویند ز اندیشه معشوق^۶ بکن
هرگز این توبه نباشد که گناه‌یست عظیم
ایرفیقات سفر دست بدارید ز ما
که بنخواهیم نشستن بدر دوست مقیم^۷
ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم^۸
مرده از خاک لحد رقص کنان بر خیزد
گر تو بالای عظامش گذری وهی رمیم^۹
طمع وصل تومی^{۱۰} دارم و اندیشه هجر
دگر از هرچه^{۱۱} جهانم نه امیدست و نه بیم
عجب از کشته نباشد بدر خیمه دوست
عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم
سعدیا عشق نیامیزد و شهوت^{۱۲} با هم
پیش تسبیح مـ لایک زود دیو رجیم

۱۱۱

Metre: [---|---|---|---]

بار فراق دوستان بسکه نشست بر دم
میروم و نمیروم ناچه زیر محلم^۱

۶ I; for معشوق, آن دوست.

۷ This couplet is omitted in I(a) and P.

۸ This line is omitted in Z.

۹ C, Y(a); for عظیم, وهی, for قدیم.

۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); for تومی, وهی.

۱۱ C, L, Y(a), Y(b); چه, for که, I(a); دو, for do.

۱۲ I(a); عفت, for شهوت.

۱ In P this hemistich runs thus; مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم.

بار بیفکند^۲ شتر ور برسد بمزلی
 بار دلست همچنان^۳ ور^۳ بهزار منزل
 ایکه مهار میکشی صبرکن و سک برو^۴
 آنز طرفی تو میکشی وز طرفی سارسنم
 بار کشیده جفا برده دریده وفا^۵
 راه ز پیش و دل ز پس واقعه ایست مشکم
 معرفت قدیم را بعد^۶ حجاب کی شود^۷
 گر چه بشخص غایبی در نظری مقابلم
 آخر قصد من تو^۸ غایت جهد و آرزو
 تا رسم ز^۸ دامن دست امید نگسلم
 ذکر تو از زبان من فکر تو از خیال من
 چون برود که رفته در رگ^۹ و در مفاصلم
 مشغول از تو ام چنان کز همه چیز غایم
 مفکر^{۱۰} تو ام چنان کز همه خلق غافلم
 گر نظری کنی کند کشته صبر^{۱۱} من ورق
 ور نکنی چه بر دهد بیخ^{۱۲} امید باطلم

۲ I, I(a), P, L; نیفکند, for بیفکند.

۳ L, Y(a), Y(b); در, for ور.

۴ C, L, Y(a), Y(b); برو, for مرو.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); هوا, for وفا.

۶ Z, L; هجر, for بعد.

۷ I(a); رسد, for شود.

۸ I(a), Z, L; نرسد به, for رسم ز.

۹ I(a), P; دل, for رگ.

۱۰ R, L; متفکر, for مفکر.

۱۱ C, Y(a), Y(b); سبز, for صبر.

۱۲ Z; بیخ, for کشت.

سنت عشق سعدیا ترک نمیدهی بلی^{۱۳}

کی^{۱۴} ز دلم بدر رود خوی سرشته با گلم^{۱۵}

داروی درد شوق را با همه علم عاجزم

چاره کار عشق را با همه عقل جاهلم^{۱۶}

۱۱۲

Metre: [——— | ——— | ——— | ———] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع مسجع

تو یس پرده و ما خوف جگر میریزیم

آه اگر^۱ پرده برافتد که چه شور انگیزیم

دیگری را^۲ غم جان باشد^۳ و ما جامه دران

گر بفرمای تا^۴ از سر جان برخیزیم

مردم از فتنه گریزند و ندانند که ما

بتمنای تو در حسرت رستاخیزیم

دل دیوانه سپر کرده و جان بر کف دست

ظاهر آنست که از تیر بلا بگریزیم

۱۳ Z, L; همی; for بلی.

۱۴ C, Y(a), Y(b); چون; for کی.

۱۵ All texts and all MSS. but I; در; for با.

۱۶ This line is omitted in C and Y(a).

۱ I(a), P, C, Y(a), Y(b); وه که گر; for آه اگر.

۲ I(a), P, C, Y(a), Y(b); را; خود; L, Z; دیگرانرا; for دیگری را.

۳ All MSS. and all texts but Z, L; دارد; for باشد.

۴ R; ما; for تا.

باغ فردوس میارای^۵ که ما رندانرا
 سر آن نیست^۶ که در دامن حور آویزم
 گر^۷ برانی بامید تو نه از هول^۸ عذاب
 ای بسا آب^۹ که در آتش^{۱۰} دوزخ ریزیم
 رنگ زیبائی و زشتی بحقیقت در غیب
 چون تو آمیخته با تو چه رنگ آمیزیم
 سعدیا دعوی بی صدق بجای نرسد
 کند رفتار و^{۱۱} بگفتار چنین سر نیزیم

۱۱۳

Metre: [-----|-----|-----|-----]

تا تو بخاطر منی کس نگذشت بر دم
 مثل تو نیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم
 من چو با آخرت روم رفته بدردا^۱ دوستی
 داروی دوستی بود هر چه بروید از کلم

-
- L; میارای، for میندای.
 - ۶ P; نیست، for است.
 - ۷ All texts and all MSS. but I, R; گر، for ور.
 - ۸ I(a); هول، for بیم.
 - ۹ L; بسا آب، for لبکاب.
 - ۱۰ I(a), P, C, Y(a); دامن، for آتش.
 - ۱۱ P, Z, C, omit و after رفتار.
 - ۱ All texts and all MSS. but I; دردا، for داغ.

میرم و همچنان رود نام تو بر زبان من
 ریزم و همچنین^۲ بود مهر تو در مفاصلم
 حاصل عمر صرف شد در طلب وصال تو
 با همه سعی اگر بخود ره ندهی چه حاصلم
 باد بدست آرزو در طلب هوای^۳ دل
 گر نکند معاونت^۴ دور زمان مقبلم
 لایق بندگی نیم بی هنری و قیمتی
 ور تو قبول میکنی با همه نقص فاضلم
 مثل ترا بخون من گره^۵ بکشی بیاطلم
 کس نکند مطالبت ز آنکه غلام^۶ قاتلم
 کشتی من که در میان آب گرفت و غرق شد
 گر برد استخوان برد باد صبا بساحلم
 سرو برفت و بوستان از نظرم بجملمگی
 می رود صنوبری بیخ گرفته در دلم
 فکرت من^۷ کجا رسد در طلب وصال تو
 این همه یاد میرود^۸ وز تو هنوز غافلم

^۲ All texts and all MSS. but I; همچنان, for همچنین.

^۳ I; هوای, for وصال.

^۴ I(a); معاونت, for معاودت.

^۵ All texts and all MSS. but I; ور, for گر.

^۶ In I(a) lines 7 and 8 are omitted.

^۷ I; ما, for من.

^۸ I(a); یاد میرود, for لاف میزنم.

برشکست از من و از^۹ زنج دلم^{۱۰} باک نداشت
 من نه آمم که تو انم که ازو برشکم
 گر^{۱۱} همین سوز رود^{۱۲} با من مسکین درگور
 خاک اگر باز کنی سوخته بینی^{۱۳} کفم
 گر بخون تشنه اینک سر من^{۱۴} باکی نیست
 که بفتراک تو به زآنکه بود بر^{۱۵} بدنم^{۱۶}
 مرد و زن گو^{۱۷} بجفا گفتن^{۱۸} من برخیزند
 گر بگردم ز وفای^{۱۹} تو نه مردم که ز من^{۲۰}
 شرط عقلست که مردم بگریزند از تیر
 من گراز دست تو باشد مژه بر هم نزم
 تا بگفتار در آمد دهن شیرینت
 بیم آنست که شوری بجهان در فکم
 لب سعدی و دهانت ز کجا تا بکجا
 اینقدر بس که رود نام لب بر دهنم

- ۹ R, Z; از, for do. L;
 ۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); دلم, for او, من.
 ۱۱ I(a), P, Z; گر, for ور.
 ۱۲ L; رود, for بود.
 ۱۳ Z, L; بینی, for یابی.
 ۱۴ I(a) P, C, Y(a); سر من, for سروتن.
 ۱۵ P, C, Y(a), Y(b); بر, for در.
 ۱۶ This line is omitted in R.
 ۱۷ P, Z, L, C, Y(a), Y(b); گر, for گو.
 ۱۸ I(a), C, Y(a), Y(b), L; کردن, for گفتن.
 ۱۹ L; جفای, for وفای.
 ۲۰ This line is omitted in I(a), R.

Metre: [-----|-----|-----|-----] رمل مثنیٰ محذوف

در میان صومعه سالوس پردعوی منم
 خرقه پوش خود فروش خالی از معنی منم
 بت^۱ پرست صورتی در^۲ خانه مکر و حیل
 با منات و با سواع و لات و با غری منم
 میزنم لاف از رجولیت ز بیشرمی و لیک
 نفس خود را کرده فاجر^۳ چون زن چنگی منم^۴
 زیر این دلق کهن فرعون و قم از^۵ ریا
 میکم دعوی که بر^۶ طور غمش موسی منم
 رفتم اندر بتکده^۷ دیدم مقیانش ولی
 بت پرست اندر میان قوم استثنی^۸ منم
 سعدیا از صافی می^۹ همچو من شو همچو من
 ز آنکه با می^{۱۰} مستحب حضرت مولی منم

۱ بت، for، حق؛ I.

۲ صورتی در : I(a) and P, add و before صورت اندر؛ I.

۳ فاجر، for، عاجز؛ I.

۴ This couplet is omitted in I(a).

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); بی، for، از.

۶ L؛ در، for، بر.

۷ L؛ میکده، for، بتکده.

۸ I, P؛ چون کرده، for، قوم؛ I(a)؛ کو کرده، for، do؛ C, Y(a)؛ عضو، for، خو کرده عضوی؛ C, Y(a)؛ قوم استثنی، for، قوم استثنی.

۹ Z, C, L, Y(a), Y(b)؛ صافی می، درد و صافی؛ I(a) and P؛ the same without و.

۱۰ C, Y(a), Y(b)؛ با می، for، دایم.

دست مرگم بکنند^{۱۲} میخ^{۱۳} سراپرده عمر
 گر سعادت نژد خیمه به پهلوی تو ام
 تو میندار کز این در بملامت بروم^{۱۴}
 که گرم^{۱۵} تیغ زنی بنده بازوی تو ام^{۱۶}
 سعدی از پرده عشاق چه خوش مینالد^{۱۷}
 ترک من پرده برانداز که هندوی تو ام

۱۱۷

هزج مسدّس محذوف

[-----|-----|-----]

همه کس دوست میدارند و من هم	رفیق مهربان و یار همدم
نه این بدعت من آوردم بعالم	نظر با نیکوان رسمیت معهود
مصدق دارمت ^۲ و الله اعلم	تو گر دعوی کنی پرهیزکاری
من این دعوی ^۳ نمیدارم مسلم	و گر گوی که میل خاطر من نیست
گناه اول ز حوا بود و آدم	حدیث عشق اگر گوی گناهست
نه از مدحش خبر باشد ^۴ نه از دم	گرفتار کمند ماه ^۴ رویان

۱۲ R, C, Y(a), Y(b); for بکنند .

۱۳ I, C, Y(a), Y(b); for میخ .

۱۴ In Z, L, this hemistich runs as follows: —

P, C, Y(a), Y(b); have the same
 but with ^{۱۴}برای نه که بر خواهی گشت

۱۵ I; for گرم .

۱۶ In I(a), this line is omitted.

۱۷ R; for نالی .

۱ I(a), P; for با .

۲ I; for دارمت .

۳ I(a); for دعوی .

۴ All texts and all MSS. but I, R; for ماه خوب .

۵ C; for دارم .

چودست مهربان برسینه ریش^۶ بگیتی در ندانم^۷ هیچ مرهم
 بگردان ساقیا جام لبالب بیاموز از^۸ فلک دور دمام
 اگر دانی^۹ که دنیا غم نبرد بروی دوستان خوش باش و خرم
 غنیمت دان اگر دانی^{۱۰} که هرروز ز عمر مانده روزی میشود کم
 منه دل بر بقای^{۱۱} عمر سعدي که بنیادش نه بنیادست محکم
 برو شادی کن ای یار دلفروز چو خاکت میخورد چندین مخور غم^{۱۲}

۱۱۸

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

شکست عهد محبت^۱ نگار دلبندم
 برید مهر و وفا یار سست پیوندم
 بخاکپای عزیزت^۲ که از محبت تو^۳
 دل از محبت دنیا و آخرت ~~کندم~~
 تطاولی که تو کردی بدوستی با من
 من آن بدشمن خونخوار خویش نپسندم

- ۶ I(a); ریش, for خویش.
 ۷ I(a), Z, L, C, Y(a); ندارم, for ندانم.
 ۸ Z, L; بگردان, for بیاموز از.
 ۹ Z, L, C, Y(a), Y(b); اگر میدانی, for اگر دانی.
 ۱۰ Z, L, C, Y(a), Y(b); چو میدانی, for اگر دانی.
 ۱۱ All texts and all MSS. but I; سرای, for بقای.
 ۱۲ In C and Y(a) this line is omitted.
 ۱ I(a), P, L, C, Y(a), Y(b); محبت, for مودت.
 ۲ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(a); عزیزان, for عزیزت.
 ۳ I, I(a), P, L, Z, Y(b); دوست, for تو: C, Y(a); یار for do.

اگر چه مهر بریدی و عهد بشکستی^۴
 هنوز بر سر پیمان^۵ و عهد و سوگندم
 بیار ساقی سرمست جام باده عشق
 بده برغم مناصح^۶ که میدهد پندم
 من آن نیم که پذیرم نصیحت عقلا
 پدر بگوی^۷ که من بی حفاظ^۸ فرزندم
 بخاکپای تو سوگند و جان زنده دلان
 که من بیای تو در^۹ مردن آرزومندم
 بیا بیا صنما کز سر پریشانی
 نماند چیز سر زلف تو هیچ پابندم
 بخنده گفت که سعدی از این خطر^{۱۰} بگریز
 کجا روم که بزندان عشق در بندم

۱۱۹

Metre: [---|---|---|---] هزج مسدس احزب مقبوض محذوف

گر دست دهد هزار جام در پای مبارکت فشام
 آخر بصرم گذر کن ایدوست انگار که خاک آستانم

-
- ۴ I, R; عهد بشکستی, دوستی از من.
 ۵ C, Y(a); پیمان, پیوند.
 ۶ L; مناصح, for بناصح.
 ۷ Z, L, Y(a), Y(b); بگوی, for مکوی.
 ۸ R, Z; حفاظ, for حساب.
 ۹ Y(a), Y(b); در, for بر.
 ۱۰ I, R; خطر, for سخن.

هر حکم ~~که~~ بر سرم برانی
 نو خود سر وصل ما نداری
 هیاهات که چون تو شاهبازی
 گر نام تو بر سرم بگویند^۲
 شب نیست که از^۳ فراق رویت
 گر خانه محقرست و تاریک
 آخر نه من و تو دوست بودیم
 من مهره مهر تو نریزم
 من ترک وصال تو نگویم
 مجنونم اگر بهای لیلی
 شیرین زمان^۴ توئی بتحقیق
 شاهی که ورا رسد که گوید
 ایوان رفیعیش آسمان را
 دانی^۵ که جفا^۶ روا ندارد
 هر کس بزمان خویشتن بود^۷
 من سعدی آخر الزمان^۸

۱ I adds و after عادت و مرا.

۲ C, Z, L; بر, for I, P, R; به, for do.

۳ In Z and L this hemistich runs thus: — گر نام تو بر زبانم آید.

۴ In I and R this line is omitted.

۵ I, I(a); در, for از.

۶ L; جهان, for زمان.

۷ C, Y(a), Y(b); دانم, for دانی.

۸ All texts and all MSS but I; ستم, for جفا.

۹ I(a), P, Z, L; خویش بودند, for بیش بودند; Y(a), Y(b); خویشتن بود, for do.

۱۰ This line is omitted in I and R.

Metre: [-----|-----|-----|-----] رمل مثنیٰ محزون

کاج کان^۱ دلبر عیار^۲ که من کشته اویم
 بار دیگر بگذشتی که کند زنده ببویم
 ترک من گفت و بترکش نتوانم که بگویم
 چه کنم چون دل او نیست ز آهن و رویم^۳
 تا قدم باشدم اندر^۴ طلبش^۵ اقم و خیزم
 تا نفس ماندم اندر عقبش^۶ پرسم و پویم^۶
 لب او بر لب من این چه خیالت و تمنّا
 مگر آنکه که کند کوزه گر از خاک سبویم
 همه بر من چه زنی زخم فراق ایشه^۷ خوبان
 نه منم تنها کاندر خم چو گان^۸ تو^۹ گویم^۹
 هر کجا صاحب حسنست^{۱۰} ثنا گویم و وصفش
 تو چنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم

۱ P, C, Y(a), Y(b); آن, for کان.

۲ L, Z; طنّاز, for عیار.

۳ In P, Z, L, C, this hemistich runs as follows: —

چه کنم نیست دل چون دل او ز آهن و رویم.

۴ I(a); از, for اندر.

۵ Z, L; قدمش, for طلبش.

۶ P, C, Y(a); جویم, for پویم.

۷ P; مه, for ایشه.

۸ P; چو, for تو.

۹ This couplet is omitted in I(a).

۱۰ P, C, Y(a), Y(b); حسن, for حسنی.

بوفای تو کز آن روز که دل بند منی
 دل نبستم بوفای کس^۶ و در: نگشادم^۷
 تا خیال قد و بالای تو در چشم منست
 گر خلاق همه سروند چو سرو آزادم
 بسخن راست نیاید که چه^۸ شیرین دهنی^۹
 وین عجیتر که تو شیرینی و من فرهادم
 دستگاهی نه که در پای تو ریزم چونخاک
 حاصل آنست که چون طبل تهی پر بادم
 مینماید که جفای فلک از دامن من^{۱۰}
 دست کوتاه نکند تا نکند بنیادم
 و در تحمل نکم جور زمان را چه کنم
 داوری نیست که از وی بستاند دادم^{۱۱}
 دلم از صحبت^{۱۲} شیراز بکلی بگرفت
 وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

۶ I, L; تو, for کس.

۷ P; در نگشادم, for دل نهادم. This line is omitted in C, Y(a), and Y(b).

۸ C, Y(a); تو, for چه.

۹ All texts and all MSS but I; سخنی, for دهنی.

۱۰ Z, L; دل, for من.

۱۱ This is the I version. In all other texts and in MSS. this line runs as follows: —

ظاهر آنست که با ساقه حکم ازل * جهد سودی نکند تن بقضا بنهادم

but Z has لطف, for حکم, and C, Y(a), Y(b), روز for do: P has دردادم, for بنهادم: In L the couplet is omitted.

۱۲ C, Y(a); وحشت, for صحبت.

هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد^{۱۳}

عجب از صاحب دیوان نرسد فریادم^{۱۴}

سعدی احب وطن گرچه حدیثیست صحیح

توان مرد بسختی که من اینجا زادم

۱۲۲

Metre: هزج منمن سالم [-----|-----|-----|-----]

من اندر خود نمی یابم که روی از دوست برتابم

بدار^۱ ای خواجه^۲ دست از^۳ من که طاقت رفت و پایابم

تم فرسود و عقلم^۴ رفت و عشقم همچنان باقی

وگر^۵ جانم دروغ آید نه مشتاقم که کذابم^۶

بیار ای لعبت ساقی نگویم^۷ چند پیمانه

که گر دریا^۸ بیبای نخواهی یافت سیرابم^۹

۱۳ C, Y(a), Y(b); نرسد, for برسد.

۱۴ This couplet is omitted in I(a) and P.

۱ C, Y(a); مدار, for بدار.

۲ All texts and all MSS. but I; خواجه, for دوست.

۳ I(a) omits از before من.

۴ I(a); جانم, for عقلم.

۵ C, Y(a), Y(a); اگر, for وگر.

۶ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); بیای, for نگویم.

۸ All texts and all MSS. but I; جیحون, for دریا.

۹ C, Y(a); پایابم, for سیرابم.

مرا روی تو محرابست در شهر مسلمانان
 اگر جنگ مغل^{۱۰} باشد نگرداند^{۱۱} ز محرابم
 مراد^{۱۲} از دینی و عقبی همیم بود و دیگر فی
 که پیش از رفتن^{۱۳} دنیا دمی با دوست دریابم
 ببند ای یار بر رویم دری از هر که در عالم
 که دل با دوست مشغولست و زحمت بر نمی تابم^{۱۴}
 سر از بیچارگی گفتم نهم شوریده در عالم
 دگر ره پای میندد وفای عهد اصحابم^{۱۵}
 نگفتی^{۱۶} بیوفا یارا که دلداری کنی مارا
 الا گر دست میگیری بیا کز سر گذشت آم
 زمستانست و بی برگی بیا^{۱۷} ای باد نوروژی
 بیابانست و تاریکی بر آ^{۱۸} ای قرص مهتابم^{۱۹}
 حیات سعدی آن باشد که بر خاک درت میرد
 دری دیگر نمیدانم^{۲۰} مکن محروم از این بابم

۱۰ All texts and all MSS. but I; مغان, for مغل.

۱۱ I, I(a), P, R, Z; نگرداند, for نگردانی.

۱۲ Z, L, Y(a), Y(b); مرا, for مراد.

۱۳ I, I(a), R, Z, C, L; رفتن, for رفتن.

۱۴ This line is only found in I, I(a), P, R, and Y(b), but Y(b) has وز I(a) has: زحمت, for زحمت and بادوست مشغول, for بردوست مشتاق و زحمت بر نمی تابم, for مهتر نمی تابم.

۱۵ This line is omitted in I(a) and R.

۱۶ C, Y(a); نگفتم, for نگفتی.

۱۷ I(a); بیا, for الا.

۱۸ Z, L, C, Y(a); بیا, for بر آ: P, R, Y(b); بتاب, for do.

۱۹ In I This line is omitted.

۲۰ Z, C, Y(a), Y(b); نمیدانم, for نمیداند.

Metre: رمل هتّمن محذوف [---|---|---|---|---|---|---|---]

ای بیدیدار تو روشن چشم عالم بین من
 آخرت^۱ رحمی نیاید بر دل غمگین^۲ من
 سوزناک افتاده چون پروانه ام در^۳ پای تو^۴
 خود نمیسوزد دلت چون شمع بر بالین من
 تا ترا دیدم که داری سنبله^۵ بر آفتاب
 آسمان خیره^۶ بماند از اشک چون پروین من
 گر بهار و^۷ لاله و نسرين زویدگو مروی
 پرده بردار ای بهار و^۸ لاله و نسرين من
 گر بر عنائی برون آئی در یغاصبر^۹ و هوش
 و ربشوخی در خرامی و ای عقل و دین من
 خار تا کی لاله در باغ امیدم نشان
 زخم تا کی مرهمی بر جان درد آگین من
 نه^{۱۰} امید از دوستان دارم نه بیم از دشمنان
 تا قلندروار شد در کوی عشق آئین من

۱ آخرت، هرگرت. I(a), C, Y(a), Y(b);

۲ All texts and all MSS. but I; مسکین، for غمگین.

۳ I(a), C, Y(a); اندر، for ام در.

۴ In R this hemistich runs thus; پروانه ام در آفتاب . سوزناک افتاده ام .

۵ سنبله، for سلسله . I.

۶ All texts and all MSS. but I; حیران، for خیره .

۷ L, C, Y(a), Y(b); بهاران، for بهار و .

۸ L, C, Y(a), Y(b), omit و after بهار .

۹ R, C, Y(a), Y(b); عقل، for صبر .

۱۰ نه، for نی . I(a);

نیمجان چه^۵ بود تا^۶ ندهد دوست بدوست
 گر بصد جان دل جانان نتوان آزدن
 سهل باشد سخن سخت که خوبان^۷ گویند
 جور^۸ شیرین دهنان تلخ نباشد بردن^۹
 هیچ شک می نکنم^{۱۰} کاهوی مشکین تبار
 شرم دارد ز تو مشکین خط آهو گردن
 روزی اندر سر کار تو کنم جان^{۱۱} عزیز
 پیش بالای تو باری چو بیاید مردن
 سعدیا دیده نگهداشتن از صورت خوب
 نه چنانست که دل دادن و جان پروردن

۱۲۵

Metre: [---|---|---|---] منسرح مثنیٰ مطوی مکسوف

دی بچمن برگذشت سرو سخنگوی^۱ من
 تا نکند گل غرور رنگ من و بوی من

-
- ۵ Z; چه, for چو.
 ۶ R; گر, for تا.
 ۷ R, Y(a); خوبان, for جانان.
 ۸ I(a); جور, for شور.
 ۹ I; بردن, for بودن; Z; دیدن for do.
 ۱۰ C, Y(a); نکند, for نکنم.
 ۱۱ I, R; جان, for عمر.
 ۱ R; شاهد خوشگوی, for سرو سخنگوی.

برگ گل لعل^۲ بود شاهد بزم بهار
 آب گلستان ببرد شاهد گلروی من
 شد سپر از دست عقل تا ز کمین^۳ عتاب
 تیغ جفا بر کشید ترک زره موی من
 ساعد دل چون نداشت قوت بازوی صبر
 دست غمش^۴ در^۵ شکست پنجه^۶ نیروی من
 کرده ام از راه عشق^۷ چند گذر سوی^۸ او
 او^۹ بتفضل نکرد هیچ نظر^{۱۰} سوی من
 جور کشم بنده و از ور بکشد^{۱۱} حاکمست^{۱۲}
 خیره^{۱۳} کسی کار^{۱۴} او ناز^{۱۵} کسی خوی^{۱۶} من
 ای گل خوشبوی من یاد کنی بعد از این^{۱۷}
 سعدی بیچاره بود بلبل خوشگوی من

۲ C, Y(a), Y(b); سرخ, for لعل.

۳ I inserts گاه after کمین.

۴ R; غمت, for غمش.

۵ All texts and all MSS. but I and P; بر, for در.

۶ R; ساعد, for پنجه.

۷ R; راه عشق, for کوی مهر.

۸ R; پیش, for سوی.

۹ I, R; کو, for او.

۱۰ I, P, R, C; گذر, for نظر.

۱۱ I(a); کشدم, for بکشد.

۱۲ R; است, for اوست.

۱۳ C, Y(a), Y(b); بنده, for خیره.

۱۴ I; کار, for خوی.

۱۵ All texts and all MSS. but I and R; جور, for ناز.

۱۶ I(a); کار, for خوی.

۱۷ P, C, Y(a), Y(b); از آنک, for از این.

عشق بتاراج داد رخت صبوری دل
می نکند بخت شور خیمه ز بهلوی من^{۱۸}

۱۲۶

هزج مسدّس مقصور Metre: [-----|-----|-----|]

که مارا دور کرد از دوستداران	فراق دوستانش باد و یاران
چو بلبل در قفس روز ^۲ بهاران	تم ^۱ در بند تنهائی بفرسود
که قتل مور در پای سواران	هلاک من چنان مهمل ^۳ گرفتند
نمی بینم بجز زنهار خواران ^۴	بخیل هر که می آیم بزنهار
چنین باشد وفای حق گذاران	ندانستم که در پایان صحبت
ندانستم که در گنجند ماران	بگنج شایگان افتاده بودم
بباید بردنت جور هزاران	دلا گر دوستی داری بناچار
که برگردند روز تیر باران	خلاف شرط ^۵ یارانت سعدی
باخلاص و ارادت جان سپاران ^۶	چه خوش باشد سری در پای یاری

۱۲۷

مقارب مثنیٰ محذوف Metre: [-----|-----|-----|]

سروشگ روان بر رخ زرد من
گواهی امین ست بر درد من

^{۱۸} This couplet is only found in I and R.

^۱ All texts and all MSS. but I, R; دلم, for تم.

^۲ I, Y(b); فصل, for روز; Y(a); اندر for do.

^۳ L, Y(a), Y(b); آسان, for مهمل.

^۴ C, Y(a); داران, for خواران.

^۵ C, L, Y(a), Y(b); رای, for شرط.

^۶ This line is omitted in C and Y(a).

خم دو زلف تو بر لاله حلقه بر^۲ حلقه^۳
 بسنگ خاره در آموخت عشق ورزیدن
 اگر جماعت چین صورت تو بت^۴ بینند
 شوند جمله پیشانی^۵ ز بت پرستیدن
 کساد نرخ شکر در جهان پدید آمد
 دهان چو بازگشائی بوقت خندیدن
 بجای خشک بماند سروهای چمن
 چو قامت تو بینند در خرامیدن
 من گدای که باشم که دم زخم زلبت^۶
 سعادت چه بود خاک پات^۷ بوسیدن
 بعشق و مستی و رسوائیم خوشست از آنکه
 نمک ندارد^۸ با عشق زهد ورزیدن
 نشاط زاهد^۹ از انواع طاعتست و ورع
 صفای عارف از ابروی نیکوان دیدن
 عنایت تو چو با جان^{۱۰} سعدیست چه باک
 چه غم خورد که حشر^{۱۱} از گناه سنجیدن

۲ P, Z, L; در, for, .

۳ I inserts after است.

۴ I(a); for, رخت.

۵ C; for, بریشان.

۶ I; for, رکیب.

۷ P, Z; for, پای.

۸ This is the I(a) variant: I, P, C, Y(a); for, نمک ندارد, Z, L, Y(b); for do, نکو باشد.

۹ L; for, شاهد.

۱۰ I(a); for, در شان.

۱۱ C, Y(a), Y(b); for, بچشر خورد.

N. B. This Ode is omitted in R.

Metre: [---|---|---|---] رجز مثنیٰ مطوی مخبون

۱۳۰

وہ کہ جدا نمیشود نقش تو از خیال من
تا چه شود بعاقبت در هوس^۱ تو حال من
نالہ زیر و^۲ زار من زار ترست هر زمان
بسکہ بهجر^۳ میدهد عشق تو گوشمال من
نور ستارگان ستد^۴ روی چو آفتاب تو
دست نمای خلق شد قامت چون هلال من^۵
دیدہ زبان حال من بر تو کشاد رحم کن
چونکہ اثر نمیکند در تو زبان قال من^۶
پرتو نور روی^۷ تو هر نفسی بهر کسی
میرسد و نمیرسد نوبت اتصال من
خاطر تو بخون من رغبت اگر چنین کند^۸
هم بمراد دل^۹ رسد خاطر بدسگال من^{۱۰}

۱ Z, L; طلب, for هوس.

۲ I(a), Y(a), Y(b) omit و after.

۳ L; ز, for به.

۴ I(a); برد, for ستد.

۵ In R this line runs as follows:—

کوثر ترست هر زمان قامت نازنین تو انگشت نمای خلق شد قامت همچون هلال من

۶ This line is only found in I and R.

۷ I; رأی, for روی; R; و ناز, for do.

۸ In I(a) چنین and کند are transposed.

۹ C, Y(a), Y(b); خود, for دل.

۱۰ This line is omitted in I.

برگذری و ننگری باز نگر که بگذرد

فقر من و غنای تو جور تو و احتمال من

چرخ شنید آه من^{۱۱} گفت منال سعدیا

کآه تو تیره میکند آینه جمال من

۱۳۱

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنیٰ سالم

خلاف راستی^۱ باشد خلاف رأی درویشان

بنه لر همتی داری سر اندر پای درویشان

گرت آئینه باید که نور حق در او^۲ بینی

نبینی در همه عالم مگر سیای درویشان

قبا بر قد سلطانان چنان زیبا^۳ نمی باشد^۴

که این^۵ خلقان^۶ گردآلوده^۷ بر بالای درویشان^۸

۱۱ All texts and all MSS. but I; ناله ام, for آه من.

۱ P C, Y(a); دوستی, for راستی.

۲ R and all texts; آن, for او.

۳ I(a); چابک, for زیبا.

۴ I(a), P, Z, L; آید, for باشد: C, Y(a), Y(b); افتد for do.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); آن, for این.

۶ C; خلخال, for خلقان.

۷ All texts and all MSS. but I; آلود, for آلوده.

۸ In all texts and all MSS. but I and I(a), the following line is added here: —

گر از یک نیمه روی آرد سیاه مشرق و مغرب
ز دیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان

بمأوا سر فرود آرند^۹ درویشان معاذالله
وگر خود جنت الماوی بود مأوی درویشان^{۱۰}
کسی آزار درویشان تواند جست لا والله
که گر^{۱۱} خود زهر پیش آری^{۱۲} بود حلوی درویشان^{۱۳}
توداری سیم و زر و مال و عمر و سود و سرمایه^{۱۴}
کجا با اینهمه شغلت بود پروای درویشان
که حق بینند و حق گویند و حق جویند و حق باشد^{۱۵}
هر آن معنی که آید در دل دانای درویشان
دو عالم چیست تا در چشم ایشان قیمتی دارد
دوئی هرگز نباشد در دل یکتای^{۱۶} درویشان^{۱۷}

- ۹ آرند, for نآرند; I;
۱۰ This line is omitted in C and Y(a). It is succeeded in Y(b) by the following verse;
در آن مجلس که درویشان شراب شوق مینوشند
در آید خضر بیغمبر شود سقای درویشان
۱۱ که گر, for وگر; I;
۱۲ پیش آری, for باشد یا; I;
۱۳ This couplet is omitted in I(a).
۱۴ In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus;
تو زرداری و سرداری و سیم و سود و سرمایه, but I(a), P, R, Z, have
سیم for زن, and in I(a) سیم and سود are transposed.
۱۵ In C, Y(a) this hemistich runs thus;—
Z & L have the same, که حق جویند و حق بینند و حق گویند و حق دانند,
but with باشد for آید: Y(b) the same, but with خواهند for گویند;
in P گویند and جویند are transposed: R; جو, for که; I; پیوسته, for
و حق باشد.
۱۶ یکتائی, for بینائی; P;
۱۷ This couplet is omitted in I.

دختران^۹ مصر^{۱۰} را کاسد شود بازار حسن
 گر چو^{۱۱} یوسف پرده بردارد بدعوی رویتو
 ماه و پروین از خجالت رخ^{۱۲} فروپوشند اگر
 آفتاب آسا کند در^{۱۳} شب تجلی رویتو
 چشم از زاری چو فرهادست و شیرین لعل تو
 عقلم از شورش چو مجنونست و لیلی رویتو^{۱۴}
 مردم چشمش بدرد پرده^{۱۵} اعمی^{۱۵} ز شوق
 گر درآید در خیال چنم اعمی رویتو
 ملک زیبایی مسلم گشت فرمان ترا
 تا چنین خطی مزور گردانشی رویتو^{۱۶}
 روی هر صاحبجمالی را بیه خواندن خطاست
 گر رخی را ماه شاید^{۱۷} گفت باری رویتو^{۱۸}
 داشتند اصحاب خلوت خرقتها بر من زنند
 تا تجلی کرد در بازار تقوی رویتو^{۱۹}

۹ R; دختران, for اختران.

۱۰ I, P; مصر, for نقش.

۱۱ I, Y(b); چه, for چو.

۱۲ P; سر, for رخ.

۱۳ I; بر, for در.

۱۴ This line and the next are omitted in I and R.

۱۵ I(a); P; عمیا, for اعمی.

۱۶ This line is found only in I.

۱۷ I(a), P, Z, L; باید, for شاید.

۱۸ In R this line runs as follows; —

گر قدی را سرو باید گفت باری قد تو

ور رخی را ماه شاید گفت باری روی تو

۱۹ This line is only found in I.

آن بوستان میوه شیرین که دست جهد
 دشوار میرسد بدرخت بلند او
 گفتم عنان مرکب تازی بگیرمش
 لیکن وصول نیست بگرد سمند او
 چشم بدوخت از همه عالم باتفاق
 تا جز در او نظر نکند مستمند او
 سر در جهان نهادمی از دست او ولیک
 از شهر او چگونه رود شهر^۶ بند او^۷
 گر خود بجای مروحه شمشیر میزند
 مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
 نومید نیستم که هم او شربتی دهد^۸
 ورنه بهیچ به نشود دردمند او
 او خود مگر بلطف خداوندی کند
 ورنه ز ما چه بندگی آید پسند او
 سعدی ازو چو صبر^{۱۰} میسر نمی شود
 اولیتر آنکه صبر کنی بر گزند او

۱۳۵

Metre: [---|---|---] هزج مسدّس محذوف

من از دست کانداران ابرو نمی آرم گذر کردن بهر سو^۱

۶ P; for ای, آن.

۷ I(a); for پای, شهر.

۸ This line is omitted in R.

۹ All texts and all MSS. but I; for مرهمی نهد, شربتی دهد.

۱۰ All texts and all MSS. but I; for چو صبر ازوت, ازو چو صبر.

۱۱ In Y(a), Y(b), this hemistich runs thus; — نظر کردن نمی آرم بهر سو

. بهر سو for بر آن رو, C has the same but with

آن^۶ بوستان میوه شیرین که دست جهد
 دشوار میرسد بدرخت بلند او
 گفتم عنان مرکب تازی بگیرمش
 لیکن وصول نیست بگرد سمند او
 چشم بدوخت از همه عالم باتفاق
 تا جز در او نظر نکند مستمند او
 سر در جهان نهادمی از دست او ولیک
 از شهر او چگونه رود شهر^۷ بند او^۸
 گر خود بجای مروحه شمشیر میزند
 مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
 نومید نیستم که هم او شربتی دهد^۹
 ورنه بهیچ به نشود دردمند او
 او خود مگر بلطف خداوندی کند
 ورنه ز ما چه بندگی آید پسند او
 سعدی ازو چو صبر^{۱۰} میسر نمی شود
 اولیتر آنکه صبر کنی بر گزند او

۱۳۵

Metre: [---|---|---] هزج مسدس محذوف

من از دست کانداران ابرو نمی آرم گذر کردن بهر سو^۱

۶ P; for ای, آن.

۷ I(a); for پای, شهر.

۸ This line is omitted in R.

۹ All texts and all MSS. but I; for مرهمی نهد, شربتی دهد.

۱۰ All texts and all MSS. but I; for چو صبر ازوت, ازو چو صبر.

۱ In Y(a), Y(b), this hemistich runs thus; — نظر کردن نمی آرم بهر سو :

C has the same but with بر آن رو, for بهر سو.

دو چشم خیره ماند^۲ از روشنائی
 بهشتست آنکه من دیدم^۳ نه رخسار
 لبان لعل چون خون کوتر
 نه آن سرپنجه دارد شوخ عیار^۴
 همه جان خواهد از عشاق مشتاق
 نفس را بوی خوش چندان نباشد
 نه مروارید از آب شور خیزد
 غریبی^۷ سخت مطبوع^۸ او فتادست
 عجب گر در چمن بر پای خیزد
 لب خندان شیرین منطقتش را
 اگر^{۱۱} بخرامد اندر مجلس^{۱۲} عام
 بیاد روی گلبوی^{۱۳} گل اندام
 تحمل کن جفای یار سعدی
 ندانم قرص خورشیدست یا رو
 کندست آنکه او دارد نه گیسو
 سواد زلف چون پر پرستو
 که با او برتوان آمد بیازو
 ندارد سنگ کوچک^۵ در ترازو
 مگر در جیب دارد ناف آهو
 ورا در آب شیرینست لولو^۶
 بترکستان رویش خال هندو
 که^۹ پیشش سرو ننشیند بزانو
 نشاید گفت جز ضحاک جادو^{۱۰}
 دو صد فریاد برخیزد زهرسو
 همه شب خار دارم زیر پهلو
 که جور نیکوان ذنبی^{۱۴} است معفو

۲ L; ماند, for شد.

۳ P; وی دارد, for دیدم: Z; او دارد for do.

۴ R; رعنا, for عیار.

۵ C, Y(a); دیگر, for کوچک.

۶ This line is omitted in C and Y(a).

۷ L; غریبی, for غریب.

۸ R; مطبوع, for محبوب.

۹ L; به, for که.

۱۰ This couplet is omitted in I(a) and P.

۱۱ P, R, C, Y(a), Y(b); وگر, for اگر.

۱۲ All texts and P; بخرامد اندر مجلس: R has the same, but with بینندش, for بینندش.

۱۳ C, L, Y(a), Y(b); گلفام, for گلبوی.

۱۴ R; رسم, for ذنبی: C; دین for do.

N. B. This Ode is omitted in I.

تدبیر نیست^۷ جز سپر انداختن که خصم
 سنگی بدست دارد و ما آبگینه^۸
 آنرا^۹ روا بود که زند لاف مهر دوست^۹
 کز دل بدر^{۱۰} کند همه مهری و کینه^{۱۰}
 سعدی بعشقبازی خوبان مثل^{۱۱} نشد
 تنها درین مدینه که در هر مدینه^{۱۱}
 شعرش چو آب در همه عالم روان شدست^{۱۲}
 کز پارس می رود بخراسان سفینه^{۱۲}

۱۳۸

Metre: [---|---|---|] سریع مسدّس مطوی مکسوف

ای رخ چون آینه افروخته الحذر از آه من^۱ سوخته
 غیرت سلطان جمالت چو باز^۲ چشم من از هر که^۲ جهان دوخته
 عقل کهن بار جفا میکشد^۴ دمبدم از عشق نوآموخته

۷ R; نیست, for چیست.

۸ I, C, L, Y(a), Y(b), add و before آنرا.

۹ P, R; لاف مهر دوست, for: C, Z, L, Y(a), Y(b); لاف مهری for do.

۱۰ C, L, Y(a), Y(b); بدر, for بردن.

۱۱ I(a), P; خوبان مثل, for و مستی علم.

۱۲ Z, L, Y(a), Y(b); شده, for شدست.

۱ R, Z; جگر, for من; C; جگر for do.

۲ I(a); جمالت چو باز, for: Z; خبالت بحکم; P; چنان, for چو باز.

۳ C, Y(a), Y(b); جمله, for هر که; Z, L; دو, for دو.

۴ In R this hemistich runs thus; عقل که این بار جفا میکشد.

لاجرم صید دلی^۸ در همه آفاق^۹ نماند
 که نه باتیر و کلب^{۱۰} در پی او تاخته
 ماه و خورشید و پری و آدمی اندر نظرت^{۱۱}
 شرمسارند^{۱۲} که سر بر همه افراخته
 با همه جلوۀ طاوس و خرامیدن کبک^{۱۳}
 عیب اینست که بی^{۱۴} مهرتر از فاخته
 هر که می بیندم از بار^{۱۵} غمت میگوید
 سعدیا بر تو چه رنجست که بگداخته^{۱۶}
 بیم ماتست^{۱۷} درین بازی بیهوده مرا
 چکنم دست تو بردی که دغا^{۱۸} باخته^{۱۹}

۸ C, L, Y(a); قوی, for دلی.

۹ I(a), P; شیراز, for آفاق.

۱۰ P; از, for در.

۱۱ P; نظرش, for نظرت.

۱۲ I(a), P, Z, L, C, Y(a), Y(b); عمر هیچند, for شرمسارند.

۱۳ C, Y(a); او, for کبک.

۱۴ I(a); بد, for بی.

۱۵ I(a), P, Z; جور, for بار.

۱۶ This line is omitted in R.

۱۷ Z; جان, for مات.

۱۸ All texts and all MSS. but I; دغل, for دغا.

۱۹ This line is omitted in I(a).

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنوی سالم

شبی در خرقه رندآسا^۱ گذر^۲ کردم بمیخانه
 ز عشرت می پرستانرا منور گشت^۳ کاشانه
 ز خلوتگاه^۴ ربان، وثاقی در سرای دل
 که تا قصر^۵ دماغ^۶ ایمن بود ز آواز بیگانه^۷
 چو ساقی در شراب^۸ آمد بنوشانوش در مجلس
 بنا^۹ فرزانیگی گفتند کاول مرد فررانه
 بتندی گفت^{۱۰} آری من شراب از مجلسی خوردم
 که مه^{۱۱} پیرامن شمعش نیارد بود پروانه
 دلی کز عالم وحدت سماع حق شنیده ست او^{۱۲}
 بگوش همش دیگرکی^{۱۳} آید شعر و افسانه^{۱۴}

۱ R; رندآسا، for رندان.

۲ I; گذر، for نظر.

۳ I(a), بود، for گشت.

۴ C, Y(a); عشرتگاه، for خلوتگاه.

۵ Z, L; کاخ، for قصر.

۶ C, Y(a); امل، for دماغ.

۷ This line is omitted in R.

۸ R; شراب، for سماع.

۹ I(a); صد، for نا: R; بی، for دو.

۱۰ R, C, (Ya), Y(b); گفتم، for گفت.

۱۱ C, Y(a); بر، for مه.

۱۲ In I this hemistich runs thus; سری در عالم وحدت شراب حق نبوشیده.

۱۳ Z, L; نه، for کی.

۱۴ This line is omitted in R.

گمان بردم که طفلانند^{۱۵} از پیری سخن گفتم

مرا پیر خرابانی جوانی^{۱۶} داد مردانه

که نور^{۱۷} عالم علوی فرا^{۱۸} هر روز می تابد^{۱۹}

تواندر صومعش دیدی و من در کنج میخانه^{۲۰}

کسی کامد درین خلوت^{۲۱} بیکرنگی مؤید^{۲۲} شد^{۲۳}

چه پیر زاهد عابد^{۲۴} چه رند^{۲۵} مست^{۲۶} دیوانه

کشادند اندرون^{۲۷} جان در تحقیق بر سعدی^{۲۸}

چو اندر قفل گردون زد کلید^{۲۹} صبح دندان

۱۵ R has طفلان for پیران and طعلی for پیری.

۱۶ P; جوانی, for جوانی.

۱۷ I(a); نور, for نوراز.

۱۸ Z, C, L, Y(a), Y(b); مرا, for فرا.

۱۹ I, P; می تابد, for می آید; I(a); می, for نی.

۲۰ In all texts and MSS. but I, R, this hemistich runs as follows; —

I(a) and P have the same
but with اش در, for اشدر and صومعش, for صومعه.

۲۱ I; حلوت, for میدان.

۲۲ I(a); مؤید, for هویدا; C, Y(a), Y(b); تواند, for I(a).

۲۳ In R this hemistich is thus expressed; —

هر آنکس که بتاریکی در این خانه مجاور شد.

۲۴ In all texts and all MSS. but I and R; عابد, for زاهد are transposed.

۲۵ R; مرد, for رند.

۲۶ L inserts و after مست,

۲۷ All texts and all MSS. but I; از درون, for اندرون.

۲۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); بر سعدی, for سعدی را. In R this hemistich runs thus: —
بشارت داد سعدی را بفتح الباب زمانی.

۲۹ R; بوت, for کلید.

Metre: [---|---|---|---|---] مجتث مثنی مخبون مقطوع

اگر بتحفه جانان هزار جان آری
 محقرست و^۱ نشاید که بر زبان آری
 حدیث جان بر جانان همین^۲ مثل دارد
 که زر بکان بری و گل بیوستان آری
 هنوز در دلت ای آفتاب رخ نگذشت
 که سایه بسر یار مهربان آری
 تراچه غم که مرا^۳ در غمت نگیرد خواب
 تو پادشاه کجا یاد پاسبان آری^۴
 زحسن روی تو بر دین خلق میترسم
 که بدعتی^۵ که نبوده ست در جهان آری
 کس از کناری در روی^۶ تو نگه^۷ نکند^۸
 که عاقبت نه بشوخیش در میان آری
 زچشم مست تو واجب کند که هشیاران
 حذر کنند ولی تاختن نهان آری

۱ R, C, Y(a), Y(b) omit و before نشاید.

۲ P; همان, for همین.

۳ L; یکی, for مرا.

۴ R omits this line.

۵ I; بدعتی, for بدعتی.

۶ Z, L; کناره برویت, for کناره در روی: Y(a), Y(b); بر, for در.

۷ I(a); نظر, for نگه.

۸ Z and L add می, before نکند.

جفای عشق تو بر عقل من همانمئلست
 که سرگزیت^۲ بکافر^۳ همی دهد^۴ غازی
 دریغ بازوی تقوی که دست سیمینت^۵
 به^۶ قتل^۷ من بسرانگشت میکند بازی
 بسی مطالعه کردیم نقش عالم را
 زهر چه^۸ در نظر آید^۹ بحسن ممتازی
 هزار چون من^{۱۰} اگر محنت و بلا بیند
 ترا از آن چه که در نعمتی و در نازی^{۱۱}
 حدیث عشق تو ظاهر^{۱۲} نکردمی بر عام^{۱۳}
 گر آب دیده نکردی بگریه غمغمازی
 زهی^{۱۴} سوار که صد دل بغمزه بیری
 هزار صید یک تاختن بیندازی

- ۲ P; سرگزیت، بار جزیه.
 ۳ R; کافر، غافل.
 ۴ R; دهد، زند.
 ۵ All texts and all MSS but I; رنگینست، for سیمینست.
 ۶ Y(a); به، ز.
 ۷ I, I(a), R; قتل، for عقل.
 ۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); چه، for که.
 ۹ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(b); آید، for آمد.
 ۱۰ P; چون من، بار.
 ۱۱ Z, L; در نازی و عین نعمت و نازی، for نعمتی و در نازی.
 ۱۲ I(a), P, Z, L, Y(b); ظاهر، for پیدا.
 ۱۳ All texts and all MSS. but I; عام، for خلق.
 ۱۴ I; زهی، for آیا.

ترا چو سعدی اگر بنده بود چه شود^۱
 که در رکاب تو باشد غلام شیرازی
 گرش بقهر برانی بلطف باز آید
 که زر همان بود ار چند بار بگدازی
 چو آب می رود این پارسی بقوت طبع
 نه مرکبی ست که از وی سبق برد تازی

۱۴۳

Metre: [---|---|---|---|] هزج مثنوی اخرب مکفوف محذوف

ای خسته دلم در خم چوگان تو گوئی
 بی فایده ام پیش تو چون بیهده^۱ گوئی
 کم می نشود تشنگی دیده شوخم
 با آنک روان کرده ام از هر مژه جوئی
 ای تیر غم عشق تو هر جا که رسیده
 افتاده بزخمش چو کمانست دو تو^۲
 برهم نزند دست خزان بزم ریاحین
 گر باد بیستان برد از زلف تو بوئی^۳

۱۵ I; شود, for بود.

۱ R; مهمله, for بیهده.

۲ R; بوی, for توئی.

۳ This line is found only in I.

با بلبلان سوخته بال^۵ ضمیر من
 پیغام آن دو طوطی شکر فشان بگوی
 دایم که باز بر سر زلفش^۶ گذر کنی
 گربشنود^۷ حدیث من اندر نهان^۸ بگوی
 کای دل ربوده از بر من حکم از آن تست
 گر نیز گوئیم بمثل ترک جان بگوی
 هر لحظه راز دل جهدم بر سر زبان
 دل میدهد که عمر شدت^۹ و ارهان بگوی
 راز دل از زبان نشود هرگز^{۱۰} آشکار^{۱۱}
 گر دل موافقت نگند کای زبان بگوی
 سعدی ز دست رفت ز دستان روزگار^{۱۲}
 نزدیک دوستان وی این^{۱۳} داستان بگوی

۵ R, L, C, Y(a); حال, for بال.

۶ L; کویش, for زلفش.

۷ R; شنوی, for شنود.

۸ R; میان, for نهان.

۹ I(a), R; شدم, for شدت: P, Y(a), Y(b); بشد for do: C; شده, for do.

۱۰ P; هیچ, for هرگز.

۱۱ In R this hemistich is thus expressed: — راز دلم یقین نشود هرگز آشکار

۱۲ In R this hemistich runs as follows: —

سعدی ز دست دوست ز دوران روزگار.

۱۳ P; این, for آن.

N. B. This Ode is omitted in I.

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنیٰ سالم

اگر مانند رخسارت گلی در بوستانستی
 زمیـ را از کالیت شرف بر آسمانستی
 چو سرو بوستانستی جمال^۱ مجلس آرایت
 اگر در بوستان سروی سخنگوی^۲ و روانستی^۳
 نگارین روی شیرین خوی عنبربوی سیمین تن
 چه خوش بودی در آغوشم اگر^۴ یارای آنستی^۵
 تو گوی در همه^۶ عمرم میسر گردد این دولت
 که کام از عمر بگیرم و گر خود یکرمانستی
 جراین عیبت نمیدانم که بدعهدی و سنگین دل
 دلارامی^۷ بدین خوب در یغ ار مهربانستی
 شکر در کام من تلخست بیدیدار شیرینش^۸
 و گر حلوا بدان ماند که زهرش در میانستی^۹

۱ P, R, Z, Y(b); جمال, for وجود.

۲ C, Z, Y(a), omit و after سخنگوی.

۳ R, سخنگوی و روانستی, for سخن گفتی توانستی.

۴ Z, L; اگر, for گرم.

۵ In P this hemistich runs thus; — نگارین روی و عنبر موی و شیرین خوی —. In R this line is omitted. و سیمین تن.

۶ R; تو گوی در همه, for وجود گوی همه.

۷ R; دلارامی, for دلارای.

۸ C, Y(a), Y(b); شیرینش, for شیرینت.

۹ This line is omitted in L.

بدایع شیخ سعدی

دمی در^{۱۰} صحبت یار^{۱۱} ملکخوی پری پیکر
 گر امید بقا باشد^{۱۲} بهشت جاودانستی
 نه تاجان در جسد باشد وفاداری کم با او
 که تاتن در لحد باشد و گر خود استخوانستی^{۱۳}
 چنین گویند سعدی را که در وی هست پنهانی
 خبر در مشرق و مغرب نبودى گر نهانستی^{۱۴}
 هر آن دل را که پنهانی قرینی هست روحانی
 بخلوتخانه ماند که اندر^{۱۵} بوستانستی

۱۲۶

Metre: [-----|-----|-----|-----] رجز مثنی مطوی مخبون

ایکه بحسن قامت سرو ندیده ام سهی
 گر همه دشمنی کنی از همه دوستان بهی
 جور بکن^۱ که حاکمان^۲ جور کنند برهی
 شیر که پای بند شد تن بدهد بروبهی

۱۰ L; با, for در.

۱۱ R, Z, L; یاری, for یار.

۱۲ Z, L, Y(b); بودی, for باشد.

۱۳ This line is omitted in R.

۱۴ C, Y(a); بهانستی, for نهانستی.

۱۵ P, Z, R; دردر, for اندر.

N. B. This line is omitted in I and I(a).

۱ Z, C, Y(a), Y(b); مکن, for بکن.

۲ I(a); حاکمان, for ظالمان.

از نظرت کجا رود ور برود تو مهری
 رفت و رها نمیکنی^۲ آمد و ره نمیدهی
 شاید اگر نظر کنی ای که ز دردم آگهی
 ور نکنی اثر کند درد دل سحرگهی
 سعدی و عمر و زید را^۴ هیچ محل نمینهی^۵
 وین همه لاف میزند چون^۶ دهل میان نهی

۱۴۷

Metre: [---|---|---|---|---] هزج مسدّس اُخرب

ای صوفی سرگردان در بند نکونامی
 تا درد نیاشامی زین درد نیارامی
 ملک صمدیت را چه سود و زیان دارد
 گر حافظ قرآنی یا^۱ عابد اصنامی
 زهدت بچه کار آید گر رانده^۲ درگاهی
 کفرت چه زیاندارد گر نیک سرانجامی

۳ P, L; کند, for کنی.

۴ عمر و زید را, for زار خویش را; Y(a), Y(a); و زید را, for دربرد; C;

۵ L; نهی, for دهی.

۶ C; این نه که لاف; Y(a); وین همه لاف میزند چون, for این چه لاف میزنم از; C;
 این نه که لاف; Y(a); وین همه لاف میزنیم از; P, L; for do: R and Z have
 the same but with این, for; Y(b); وین, for این چه لاف میزنم از;
 N. B. This Ode is omitted in I.

۱ یا, for ور; I, P; All texts and all MSS. but I, P;

۲ C; رانده, for زنده.

بیچاره توفیقند هم^۲ صالح و هم طالع^۴
 درمانده تقدیرند هم عارف^۵ و هم خامی
 جهدت نکند آزاد^۶ ای صید که در بندی
 سودت نکند^۷ پرواز ای مرغ که در دامی
 جامی چه بقا دارد در رهگذر سنگی
 دور فلک آن سنگست ای خواجه^۸ تو آن جامی
 این ملک خلل گیردگر^۹ خود ملک رومی^{۱۰}
 وین روز بشام آید گر پادشه شامی
 کام همه دنیا را بر هیچ منه^{۱۱} سعدی
 چون بادگری^{۱۲} باید^{۱۳} پرداخت^{۱۴} بناکامی
 گر عاقل و هشیاری وز دل خبری داری
 تا^{۱۵} آدمیت خوانم^{۱۶} ورنه کم از انعامی

۳ P has این for the first and آن for the second هم in each line.

۴ I(a); عابد, for طالع.

۵ I; عابد, for عارف.

۶ I; آزاد, for سودی.

۷ I(a); دهد, for کند.

۸ Z, L; یار, for خواجه: I(a), P, R; یارو for do.

۹ I(a), P, C, Y(a), Y(b); ور, for گر.

۱۰ C, Y(a); قرنی, for رومی.

۱۱ All texts, منه, for بینه.

۱۲ I(a), P, C, Y(a), Y(b); دگری, for دگران.

۱۳ C, Y(a); بگذار, for باید.

۱۴ I(a); برداشت, for پرداخت.

۱۵ L, C, Y(a), Y(b); در, for تا.

۱۶ L, C, Y(a), Y(b); کوشی, for خوانم: I(a), P, Z; گویم, for do.

برقع از پیش چنین روی نشاید^۲ برداشت
 که بهر گوشه چشمی دل خلقی ببری
 دیده را که بیدار تو دل می‌رود
 هیچ علت نتوان گفت بجز بی‌بصری^۳
 گفتم از دست غمت روی باآفاق^۴ نهم^۵
 چون توام که بهر جا بروم^۶ در نظری
 بفلک میرسد^۷ آه سحر از سینئه من^۸
 تو همی بر نکئی دیده ز خواب سحری
 خفتگانرا خبر از محنت بیداران نیست
 تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری
 هر چه در وصف تو گویند بزبائی هست
 عیب آنست که هر روز بطبع^۹ دگری
 گر تو از پرده برون آئی و رخ بمائی
 پرده بر^{۱۰} کار همه پرده نشینان بدری
 عذر سعدی نهد هر که ترا نشناسد^{۱۱}
 حال دیوانه نداند که ندید^{۱۲} است پری

۲ C, Y(a), Y(b); باید, for شاید.

۳ This line is omitted in R.

۴ All texts and P; سر بجهان در, for روی به آفاق در.

۵ This line is omitted in R.

۶ I(a), P; به, for که.

۷ All texts and all MSS. but I(a); رود, for رسد.

۸ P; ما, for من.

۹ R; نوعی, for طبع.

۱۰ L; از, for بر.

۱۱ R; بشناسد, for نشناسد.

۱۲ L, C, Y(a), Y(b); دید, for ندید.

N. B. This ode is omitted in I.

ای درد لریش من مهرت چو روان در تن
 آخر ز^{۱۰} دعا گوئی یاد آر بدشنامی
 باشد که تو خود روزی از ما خبری پرسی
 ورنه که برد^{۱۱} هیهات از ما بتو پیغامی
 گرچه شب مشتاقان کوتاه بود اما^{۱۲}
 نومید^{۱۳} نشاید^{۱۴} بود از روشنی بامی
 سعدی بلب دریا دردانه کجا یابی^{۱۵}
 در کام نهنگان روگر میطلبی کامی

۱۵۱

Metre: هزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

بر آتم گر تو باز آئی که در پایت کنم^۱ جانی
 کز این^۲ کمتر نشاید کرد در پای تو قربانی
 امید از بخت میدارم بقای عمر چندانی
 کز ابر لطف باز آید بخاک تشنه بارانی

۱۰ C, Y(a), Y(b); نه, for ز:Z; به, for دو.

۱۱ I, C, Y(a), Y(b); دهد, for برد.

۱۲ I; قطعاً, for اما; I(a), P; حقاً, for دو.

۱۳ P; گویند, for نومید.

۱۴ I(a), P; نباید, for نشاید.

۱۵ P, Z; بینی, for یابی.

N. B. This Ode is omitted in R.

۱ C, Y(a), Y(b); کشم, for کنم.

۲ I, I(a); وزین, for کزین; C, Y(a), Y(b); ازین, for دو.

میان عاشق و معشوق اگر باشد بیابانی
 درخت ارغوان روید^۳ بجای هر مغیلانی
 مگر لیلی نمیداند که بی دیدار میمونش^۴
 فراخای جهان تنگست بر مجنون چوزندانی
 دریغا عهد آسانی که قدر آن ندانستم
 بدانی قدر وصل آنکه که درمانی بهجرانی^۵
 نه در زلف پریشانش^۶ من تنها گرفتارم
 که دل در بند او دارد بهر موئی پریشانی
 چه فتنه است آنکه در چشمت بغارت می رود دلها
 توئی در عهد ما گر هست در شیراز فتانی^۷
 نشاید خون سعدی را بیاطل ریختن حقاً^۸
 بیاسهست اگر داری بخط خواجه^۹ فرمانی
 زمان رفقه باز آید و لیکن صبر می باید
 که مستخلص نمیگردد بهاری بی زمستانی

۱۵۲

Metre: [---|---|---|---|---]

امروز چنانی ای پری خوی کز ماه بحسن می بری کوی

۳ P; روید, for بینی.

۴ I, I(a); مجنونش, for میمونش.

۵ C, Y(a); در هجران فرو مانی, for درمانی. بهجرانی.

۶ I, I(a), P; ت, for ش: C, Y(a), Y(b); تو for do.

۷ This couplet is omitted in I.

۸ C, Y(a), b; اما, for حقاً.

۹ L, Z; خویش, for خواجه.

N. B. This Ode fs omltted in R.

می آئی و در پی تو عشاق دیوانه شده دوان بهر سوی
اینک من و زنگیان کافر و آنک تو و لعبتان^۱ جادوی
آورده ز سحر^۲ غمزه در چشم در داده ز فتنه تاب^۳ در موی^۴
وز بهر شکار دل نهاده نیر مژه در کمان ابروی
رنج گل و گلشکر شکسته زآن چهره خوب و^۵ لعل دلجوی
چاکر شده شاه اخترانت^۶ شیر^۷ فلکت شده سگ کوی^۸
بر بام سراچه^۹ جمالت^۹ کیوان شده پاسبان هندوی
عارض بمثل چو برگ^{۱۰} نسرین بالا بصف چو سرو خودروی
گوی بچه شانه کرده زلف یا خود بچه آب شسته روی
کز^{۱۱} روی بلاله میدهی رنگ وز زلف بمشک میدهی^{۱۲} بوی

چون سعدی صد هزار بلبل

گلزار رخ ترا غزل گوی

-
- ۱ R; وآنک تو و ملعب.
۲ R; سحر, for بحر.
۳ R; تاب, for باد.
۴ I; موی, for سوی.
۵ R; خوب و, for همچو.
۶ R; شاه اختران, for اختران و ماهت.
۷ R; شیر, for تیر.
۸ I; سگ کوی, for بیک سوی.
۹ R; جمالت; وصال.
۱۰ R; برگ, for گل.
۱۱ R; کز, for از.
۱۲ R; میدهی, for میدمی.

N. B. This Ode is found only in I and R.

Metre: هزج مثنیٰ سالم [-----|-----|-----|-----]

بهار آمد که هر ساعت رود خاطر بیستانی
 چو بلبل^۱ در سماع آیند هر مرغی بدستانی
 دم عیسیست پنداری نسیم صبح^۲ نوروزی
 که خاک مرده باز آرد^۳ در آن روحی و ربحانی
 بجولان و خرامیدن در آمد با سرو بیستانی^۴
 تونیزای سرو روحانی بکن یکبار^۵ جولانی
 بهر کوئ، پیروئی بچوگان میزند کوئی
 تو خود گوی زنج داری بساز از زلف چوگانی
 بچندین حیل و حکمت که گوی از همگنان^۶ بر دم
 بچوگانم نمی افتد چنین گوی زنجدانی
 بیار ای باغبان سروی بیالای دلارام^۷
 که باری من ندیدم^۸ چنین گل در گلستانی
 تو آهو چشم نگذاری مرا از دست تا آنکه
 که همچون آهو از دستت نهم سر در بیابانی

۱ I(a), L, Z; بلبل, for بلبل.

۲ I(a); باد, for صبح.

۳ I(a), C, Y(a); آید, for آرد: R, P; آمد, for do.

۴ C, Y(a), Y(b); باد نوروزی, for سرو بیستانی.

۵ R; بکبار, for یکبار.

۶ P; گنان, for گنان.

۷ C, Y(a), Y(b); دلارایش, for دلارام.

۸ C, Y(a), Y(b); دیدم, for دانستم.

ای دل از بهر چه خونابه شدی در بر^۵ من
 زود باشد که تو نیز از نظرم برخیزی
 بچه دانش زنی ای مرغ سحر نوبت روز
 که نه هر صبح باه سحرم برخیزی
 ای غم از صحبت دیرین توام دل بگرفت
 هیچت^۶ افتد که خدارا ز سرم برخیزی^۷

۱۵۵

Metre: هزج مسدس محذوف [-----|-----|-----]
 تو با این لطف^۱ طبع و دلربائی
 چنین سنگین دل و سرکش چرائی
 بیگ بار از جهان دل در^۲ تو بستم
 ندانستم که پیام نیائی
 شب تاریک هجرانم بفرسود
 چو شمع^۳ از در در آئی روشنائی
 سری دارم مهیا بر کف دست^۴
 که بر پایت فشام چون در آئی
 خطای محض باشد با^۵ تو گفتن
 خطای محض و مطبوع^۶
 نگاری سخت محبوبی و
 دلاگر عاشقی دایم بر آن باش
 ولیکن سست مهر و بیوفائی
 که سختی بینی و جور آزمائی

۵ C, Y(a), Y(b); تن, for بر.

۶ Z, L; هیچ, for هیچت.

۷ In P the two last couplets are transposed.

N. B. This Ode is omitted in I.

۱ I, R, L, add و after لطف.

۲ I(a); در, for در.

۳ I, I(a), P, R; یکی, for شمع.

۴ P, Z; فدای خاک پایت, for دست بر کف دست.

۵ C, Y(a), Y(b); با, for بی.

۶ I(a), C, Y(a), Y(b); مطبوعی و محبوب, for مطبوع و محبوب.

اگر طاقت نداری جور مخدوم^۷ برو سعدی که خدمت را نشانی

۱۵۶

Metre: $\left[\begin{array}{c} \text{---} \\ \text{---} \\ \text{---} \\ \text{---} \\ \text{---} \end{array} \right]$ رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

تو پریزاد ندانم ز کجا می آئی

کآدمیزاده نباشد بچنین زیبایی

راست خواهی نه حلالست که هرکس بیند^۱

مثل آنروی^۲ و نشاید^۳ که بکس^۴ نعمائی^۵

سرو با قامت زیبای تو در مجلس باغ

تواند که کند دعوی هم بالائی

بخدا بر تو که خون من^۶ بیچاره مریز

که من آنقدر ندارم که تو دست آلائی^۷

بیرخت چشم ندارم که جهانرا بینم

بدو چشمت که ز چشم مرو آی بینائی

۷ I(a), P, C, Y(a), Y(b); معشوق, for مخدوم; Z, L; محبوب for do.

۱ I(a), P, C, L, Y(a); پنهان دارند, for هرکس بیند; Y(b); same but with دارند, for داری.

۲ All texts and all MSS. but I, P; این, for آن.

۳ L omits و before نشاید.

۴ C; بهم, for بکس; Y(a); بمن, for do.

۵ Z, L; بنمائی, for نعمائی.

۶ C; دل, for من.

۷ In R an additional line is inserted here as verse 5;

در سرایای وجود هنری نیست که نیست

عب آنست که بر بنده نمی بخشائی

بر من از دست تو چند آنکه جفا می آید
 خوشتر و خوبتر اندر نظرم^۸ می آئی
 دیگری نیست که مهر تو در او شاید بست
 چاره بعد تو ندانیم بجز تنهائی
 ور بخواری ز در خویش برانی ما را^۹
 همچنان شکر کنیست که عزیز مائی
 من ازین در بجفا روی نخواهم پیچید
 گر بیندی تو بروی من و گر بکشائی^{۱۰}
 چکنند بنده مخلص که^{۱۱} قبولش نکنند^{۱۲}
 ما حریمیم بخدمت تو نمی فرمائی
 سعدیا دختر انفاس^{۱۳} تو بس^{۱۴} دل ببرد
 بچنین زیور^{۱۵} معنی که تو می آرائی
 باد^{۱۶} نرورز که بوی گل و سنمل دارد
 لطف^{۱۷} این باد ندارد که تو می پیمائی

۸ C, Y(a), Y(b); خوشتر اندر نظر و خوبترم.

۹ C, Y(a), Y(b), In this hemistich runs thus; —

ور بخواری ز در خویش و برانی شاید.

۱۰ This line is omitted in R. In I the hemistiches 9(b) and 10(a) are omitted and a single couplet formed by joining 9(a) and 10(b).

۱۱ R; که چو, for .

۱۲ R; کنند, for کند.

۱۳ L; انفاس, for طبع; C, Y(a); دفتر طبع, for دختر انفاس.

۱۴ C, Y(a), Y(b); بس, for بسی.

۱۵ I(a); زیور, for صورت و .

۱۶ P, C, Y(a), Y(b); فصل, for باد.

۱۷ P; مثل, for لطف.

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ محبون مقطوع

تو در کمند نیفتاده معذوری
از آن بقوت^۱ بازوی خویش مغروری
گر آنکه خرمن ما^۲ سوخت با تو پردازد^۳
میسترت نشود عاشقی و مستوری
بهشت روی من آن لعبت پری رخسار^۴
که در بهشت نباشد بلطف او حوری
بگریه گفتمش ای سیم قد سرو اندام
اگرچه سرو نباشد بر او گل سوری
درشتخوئی و بدعهدی از تو نپسندند
که خوب منظری و دلفریب و منظوری
تو در میان خلائق بیچشم اهل نظر
چنانکه در شب تاریک لمعه^۵ نوری
اگر بحسن تو باشد طبیب در آفاق
کس از خدای نخواهد شفای رنجوری
ز کبر و ناز چنان می‌کنی بمردم^۶ چشم
که بی شراب گمان می‌برم^۷ که مخموری

۱ قوت و after I adds.

۲ I(a), P, C, Z, Y(a), Y(b); ما, for ما.

۳ C, Y(a); پیوندند, for پردازد.

۴ L; رفتار, for رخسار.

۵ I; ناره, for لمعه; P, Z; قطعه for do; R; پاره for do.

۶ C, Y(a), Y(b); عاشق, for مردم.

۷ P; می‌برد, for می‌برم; C, Y(a); می‌بری for do.

گمان مبر که بداریم دستت از فزاک
 بدینقدر که تو از ما عنان بگردانی
 وجود من چو قلم سر نهاده بر خط تست
 نگردم^۴ ار بصرم همچنان بگردانی^۵
 اگر قدم ز من ناشکیب و آگیری
 وگر نظر ز من ناتوان بگردانی^۶
 ندانمت ز کجا این^۷ سپر بدست آید^۸
 که تیر آه من از آسمان بگردانی
 گرم ز پای سلامت بسر در اندازی
 ورم ز دست ملامت بجان بگردانی^۹
 سر ارادت سعدی گمان مبر هرگز^{۱۰}
 که تا قیامت ازین آستان بگردانی

۱۵۹

Metre: [---|-----|-----|-----|---] مجتث مثنیٰ محبوبون مقطوع

حدیث یا شکرست اینکه در دهان داری
 دوم بلطف نگویم که در جهان داری

-
- ۴ P; بگردم, for نگردم.
 ۵ This line is omitted in R and Y(a).
 ۶ This line is only found in I.
 ۷ Z, L; آن, for این.
 ۸ R; افتاد, for آید: C, Y(a), Y(b); آمد for do.
 ۹ This line is omitted in I and L.
 ۱۰ R; همیات, for هرگز.

گناه عاشق بیچاره نیست در پی تو
گناه تست که رخسار دلستان داری^۱
ترا که زلف و بناکوش و قد و خد^۲ اینست
مرو بیاغ که در خانه بوستان داری
جمال عارض خورشید و حسن قامت سرو
ترا رسد که چو دعوی کنی بیان داری
ندانم ای کمر این^۳ سلطنت چه^۴ لایق تست
که با چنین صنمی دست در میان داری
بسیست تا^۵ دل گم کرده^۶ باز می جستم
وز^۷ ابروان تو بشناختم که آن داری
بدین صفت^۸ که توئی دل چه^۹ جای حضرت^{۱۰} تست^{۱۱}
فرا تر آی که ره در میان جان داری^{۱۲}

۱ This line is only found in I.

۲ I(a); قد و خد و خط و قد.

۳ I(a), R, Z, L; دل کاین, for کمر این.

۴ C, Y(a); که, for چه; Z; نه for do.

۵ All texts and all MSS. but I; نشان آن, for تا.

۶ Z, L; گشته, for کرده.

۷ R, Z; در, for وز.

۸ I; روش, for صفت.

۹ Y(b); نه, for چه.

۱۰ I, I(a), R; خدمت, for حضرت.

۱۱ In C, Y(a), this hemistich runs thus; —

بدین صفت که تو داری چه جای قیمت تست.

۱۲ This line is omitted in R.

بدین^{۱۳} روش^{۱۴} که چو طاوس میکنی رفتار^{۱۵}
 نه برج من که همه عالم آشیان داری
 قدم ز خانه چو بیرون نهی بغزت نه
 که خون^{۱۶} دیده سعدی بر آستان داری

۱۶۰

Metre: [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

دل دیوانگیم هست و سر ناباکی^۱
 که نه کاریست شکیبای و انده ناکی
 سر بخمخانه نشنید فرو خواهم برد
 خرقه گو^۲ در برمن دست بشواز پاک^۳
 هر زمان تشنه انداخته در غرقابی
 هر نفس کشته آویخته بر فتراک^۴

۱۳ R, C, Y(a), Y(b); درین, for بدین.

۱۴ I, P; صفت, for روش.

۱۵ All texts and all MSS. but I; همچو جلوه طاوس; رفتار for توئی, همجو جلوه طاوس; but I(a), and P have جلوه گر, for جلوه.

۱۶ L, Z; آب, for خون; R; خاک for do.

۱ Z, C, Y(a), Y(b); نا, for بی.

۲ I; آ, for گو.

۳ I; ناپاک, for پاک.

۴ In all texts and all MSS. but I and R the following line is substituted for this; دست در دل کن و هر پرده اسرار که هست
 بدر ای سینه که از دست ملامت چاک.

بدایع شیخ سعدی

انت ریان و کم حولک قلب صاد
 انت فرحان و کم حولک طرف باکی^۵
 یارب این آب حیاتست بدین شیرینی
 یارب این سرو روانست بدین چالاکی
 جامهٔ پهن تر از کارگاهه امکانی
 لقمهٔ بیشتر از حوصلهٔ ادراکی^۶
 در شکنج سر زلف تو دریغادل من
 که گرفتار دو مارست بدین ضحاککی
 آه من باد بگوش تو رساند هرگز^۷
 نه که^۸ ما بر سر خاکیم و تو بر افلاکی
 الغیث از تو که هم دردی و هم درمانی
 زینهار از تو که هم زهری و هم تریاکی
 سعدیا آتش سودای ترا آبی بس
 باد بیفایدهٔ مفروش^۹ که مشتی خاککی

۵ In all texts and all MSS. but I, the subjoined couplet is substituted for this; هر زمان بسته دل سوخته بر قترای تا بنخچیر دل سوختگان کردی میل

۶ This line is omitted in I(a).

۷ All texts and all MSS. but I, R; هرگز, for هیات.

۸ All texts; ز آنکه, for نه که.

۹ Z, L, Y(b); بیفایدهٔ مفروش, for بهبوده میبای.

Metre: هزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

تعالی الله چه رویست آن که گوی آفتابستی
 و گر^۱ مه را حیا بودی ز شرمش^۲ در نقابستی^۲
 اگر گل را نظر بودی چون ز کس تا جهان بیند
 ز شرم رنگ رخسارش^۴ چو نیلوفر در آبستی
 شبان خوابم نمیگیرد نه روز آرام و آسایش
 ز چشم مست میگونش^۵ که پنداری بخوابستی
 گر آن شاهد که من دانه بر کس روی بنماید
 فقیر از رقص در حالت خطیب از می خرابستی^۶
 چنان مستم که پنداری نماند امید هشیاری
 بهش باز آمدی مجنون اگر مست شرابستی^۷
 گر آنساعد که او دارد بدی با رستم دستان
 یکساعت بیفکنیدی اگر افراسیابستی
 بیار ای لعبت ساقی اگر تلخست و گر^۸ شیرین
 که از^۹ دستت شکر باشد^{۱۰} و گر خود زهر نابستی

-
- ۱ I, L; اگر, for وگر.
 ۲ P, C, L, Y(a), Y(a); حسنش, for شرمش.
 ۳ In C and Y(a) the hemistiches 1(b) and 2(b) are transposed.
 ۴ P; رخسارش, for رخسارت.
 ۵ I(a); میگونش, for میگونت.
 ۶ This line is only found in I and R.
 ۷ This line is only found in I.
 ۸ I; اگر تلخست و گر شیرین, for نکویم چند بیانه.
 ۹ L; که از, for کزو.
 ۱۰ C, Y(a); ماند, for باشد.

کمال حسن رویت را مخالف نیست جز خویت
 دریغا از^{۱۱} لب شیرین اگر شیرین جوابستی^{۱۲}
 اگر دانی که تا هستم نظر جز با تو پیوستم
 پس آنکه بر^{۱۳} من مسکین جفا کردن صوابستی^{۱۴}
 زمین تشنه را باران نبودى بعد ازین حاجت
 اگر چند آنکه^{۱۵} در چشم سرشک اندر سحابستی
 بخاکم^{۱۶} رشک می آید که بروی مینهی پایت^{۱۷}
 که سعدی زیر نعلینت^{۱۸} چه بودی گر ترا بستى

۱۶۲

Metre: [---|---|---|---|---] محتّ مَثَمَن مَجْبُون مَقْطُوع مَسْبَع

دریچه ز بهشتش بروی بکشائی
 که بامداد پکاهش تو روی بنمائی
 به از تو مادر گیتی بعمر خودا فرزند
 نیاوردا که همین بود حد زیبائی

۱۱ I, P, C, Y(a), Y(b); آن, for از.

۱۲ This line is omitted in R.

۱۳ P, C, Y(a), Y(b); با, for بر.

۱۴ This line is omitted in I(a).

۱۵ R; ماند آنکه, for چند آنکه; L; چند آنکه, for do.

۱۶ C, Y(a); به, for ز.

۱۷ I; نهی, for نهاد; I(a), L, Z; وی, for سر; R; وی می نهی, for سر می نهی; all MSS. and, L and Z; پایش, for پایت; C, Y(a); اقدام, for do.

۱۸ P, L, C, Y(a); نعلینش, for نعلینت.

۱ In all texts and MSS. but I, R, نیاورد and بعمر خود are transposed.

مسای مظلّم او^۲ کز برش تو برخیزی^۳
 صباح مقبل او کز درش تو باز آئی
 هر آنکه با تو وصالش دی میسر شد
 میسرش نشود بعد از آن^۴ شکیبائی
 درون پیرهن از غایت لطافت جسم
 چو آب صافی^۵ در آبگینه پیدائی
 مرا مجال سخن بیش در بیان تو نیست
 کمال حسن بیند بیان^۶ گویائی
 ز گفت و گوی^۷ عوام احتراز می کردم
 کزین سپس به^۸ نشیم بکنج تنهائی
 وفای صحبت جانان بگوش جام گفت
 نه عاشقی که حذر می کنی ز رسوائی^۹
 گذشت بر من از آسب عشقت^{۱۰} آنچه گذشت
 هنوز منتظرم تا چه حکم فرمائی

۲ L, Z; آن, for او.

۳ In I and R this hemistich runs as follows: —

جهان شبست و تو خورشید عالم آرائی.

۴ C, Y(a); همچنان, for بعد از آن.

۵ I(a); روشن, for صافی.

۶ All texts and all MSS. but I, I(a); حدیث, for بیان.

۷ Z, L, C, Y(a), Y(b); گفتگوی, for گفت و گوی.

۸ I; نه, for به.

۹ This line is omitted in R.

۱۰ C, Y(a); عمر, for عشقت; L; عشق for do.

دوروزه باقی عمرم فدای جان تو بد
 اگر بگاهی و بر ۱۱ عمر خود بیفزائی
 گر او نظر نکند سعدیا بچشم نواخت
 بدست سعی تو بادست تا نیسمائی

۱۶۳

Metre: [---|---|---] خفیف مسدّس مخبون محذوف:

دیدم امروز بر زمین قمری همچو سرو روان برهگذری
 گوئیا بر من از بهشت خدای باز کردند بامداد دری
 من ندیدم براستی همه عمر گر تو دیدی بسرو بر قمری
 یا شنیدی که در وجود آمد آفتابی ز مادر و پدیری
 گفتم ازوی نظر بیوشانم تا نیتم ز دیده در خطری
 چاره صبرست و ۲ احتمال فراق چون کفایت نمیکند نظری^۳
 میخرامید و زیر لب میگفت صوفی^۴ از فتنه میکند حذری
 سعدیا پیش تیغ غمزه ما^۵
 به ز تقوی بیایدت سپری

۱۱ I(a), P, C, R, Y(a), Y(b); در, for .

۱ I, P, R, Z; به, for ز.

۲ I(a) omits و before احتمال .

۳ All texts and all MSS. but I; اثری, for نظری.

۴ I(a), P, and all texts; عاقل, for صوفی.

۵ L, Y(a); یار, for ما.

Metre: [---|---|---|---|---|---]

رفقی و همچنان بخيال من اندری
 گو، که در برابر چشم مصوری
 فکرم^۱ بمنتهای جمالت نمیرسد
 کز هرچه در خیال من آید^۲ نکوتری^۳
 مه ز زمین نرفت و پری پرده برنداشت
 تاظن برم که روی تو ماهست یا پری
 تو خود فرشته نه از این گل سرشته
 گر خلق از آب و خاک تو از مشک و عنبری
 ما را شکایتی بتو گر هست هم به تست
 کز^۴ تو بدیگری نتوان برد داوری
 با دوست کنج فقر بهشتست و بوستان
 بیدوست خاک بر سر گنج^۵ و توانگری^۶
 تا دوست در کنار نباشد بکام دل
 از هیچ نعمتی نتوانی که بر خوری

۱ L, Y(b); فکری, for فکرم.

۲ P; آمد, for آید.

۳ This line is omitted in C and Y(a).

۴ I(a); از آب و خاک تو, for ز آب و گل تو خود.

۵ I(a); از, for کز.

۶ All texts جاه, for گنج.

۷ This line is omitted in R.

گر چشم در^۸ سرت کم از گریه باک^۹ نیست
 زیرا که تو عزیزتر از چشم در^{۱۰} سری
 چند آنکه جهد بود دویدیم در طلب
 کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری
 سعدی بوصل دوست چو دستت نمیرسد
 باری بیاد دوست زمانی بسربری

۱۶۵

Metre: خفیف مدسّس محبون محذوف [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -]

زنده بیدوست خفته در وطنی مثل مرده ایست در کفنی
 عیش را میتو عیش توان گفت چه بود بی وجود روح تنی
 تا صبا می رود به بستانها چون تو سروی نیافت^۱ در چمنی
 آفتابی^۲ خلاف امکانست که برآید ز جیب پیرهنی
 و آن^۳ شکن بر شکن قبایل زلف که^۴ بلائیست زیر هر شکنی
 بر سر کوی عشق بازار است^۵ که نیرزد^۶ هزار جان^۷ ثمنی^۸

^۸ C, Y(a), Y(b); در, for بر.

^۹ I(a); for کار دور, گریه باک.

^{۱۰} R, C, Y(a), Y(b); در, for بر.

N. B. This Ode is omitted in I.

^۱ All texts and all MSS. but I; دید, for یافت.

^۲ I, I(a), P insert و before آفتابی.

^۳ Z, L; وان, for زان.

^۴ I(a); for ککش.

^۵ I; بازار است, for بازانست.

^۶ I; نیارد, for نیرزد; R; نیارد for do.

^۷ I(a), P, C, L, Y(a), Y(b); ثمنی, for بتمنی.

^۸ This line is omitted here in Z and inserted in Ode 166 as line 4.

جای آنست اگر بیخشانئ که نبینی فقیرتر ز منی
هفت کشور نمی‌کنند^۹ امروز بی مقالات سعدی انجمنی
از دو بیرون نه^{۱۰} یادلت سنگست یا بگوشت. نیرسد سخنی

۱۶۶

خفیف مسدس مخبون محذوف: Metre: [_ _ _ _ | _ _ _ _ | _ _ _ _]

سرو قدی میان انجمنی	به که هفتاد سرو در چمنی
جهل باشد فراق اصحبت دوست	بماشای لاله و سمنی
ایکه هرگز ندیده بجمال	جز در آئینه مثل خویشنی
تو که مانند ^۲ خویشتن بینی	لاجرم ننگری بمنل منی
وز دهانت سخن نمیگویم	که نگنجد در آن دهن سخنی
بدنت در میان ^۳ پیرهنت	همچو روحی است رفته در بدنی ^۴
و آنکه بیند برهنه اندامت	گوید این پرگلت پیرهنی
با وجودت خطا بود که نظر	بخطائی کنند یا ختنی ^۵
باد اگر بر من اوقند برد	که نماندست زیر جامه تنی ^۶
چون نماندست ^۷ چاره و فنی	چاره بیچارگی بود سعدی

۹ کنند، for کند، R and all texts;

۱۰ In I(a) نه is omitted.

۱ I(a); for فراق، زمان، C, L, Y(a), Y(b); بترک for do.

۲ All texts and all MSS. but I and R; همشائی، for مانند.

۳ بدن در میان، for بدن اندر میان، I(a);

۴ This line is omitted in P.

۵ This line is omitted in Z.

۶ This line is omitted in I.

۷ نماندست، for ندانند، All texts and all MSS. but I and R;

۱۵۵

Metre: رمل مسدس محذوف [- - - - | - - - - | - - - -]

سخت زیبا میروی^۱ یکبارگی در تو حیران میشود نظارگی
 این چنین رخ با پری باید نمود تا بیاموزد پری رخسارگی
 هر که را پیش تو پای از جای رفت زیر پایش برنجیزد بارگی
 چشمهای نیمخوابت^۲ سال و ماه همچو من مستند^۳ بن میخوارگی
 خستگانت را شکیبائی نماند یا دوا کن یا بکش یکبارگی
 دوست تا خواهی بجای مانکوست در حسودان اوفتاد آوارگی

سعدیا تسلیم فرمان شو که نیست

چاره عاشق^۴ بجز بیچارگی

۱۴۳

Metre: مزارع مثنیٰ ا خرب مکفوف محذوف [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -]

سرو ایستاده به چو تو رفتار میکنی
 طوطی^۱ خوش به چو تو گفتار میکنی
 کس دل باختیار بمهرت^۲ نمیدهد
 دامی نهاده که^۳ گرفتار میکنی

۱ C, Y(a); رود, for روی.

۲ C; همچو آبت, for نیمخوابت.

۳ P; مستاند, for مستانند.

۴ I; عاشق, for عشقش.

۱ I(a); طوطی, for بلبل.

۲ R; مهرت, for وصلت.

۳ P, Z, L; و, for که.

تو خود چه فتنه که بچشان ترک^۴ مست
 تاراج عقل^۵ مردم هشیار میکنی
 از دوستی که دارم و غیرت که میبرم
 خشم آیدم که چشم بر^۶ اغیار میکنی^۷
 گفתי نظر خطاست^۸ تو دل میبری زدست
 خود کرده جرم و خلق گنهگار^۹ میکنی
 هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف
 با دوستان چنینکه^{۱۰} تو تکرار میکنی^{۱۱}
 دستان^{۱۲} بخون تازه بیچارگان خضاب
 هرگز کس این کند که تو عیار^{۱۳} میکنی
 با دشمنان موافق و با دوستان بنخشم^{۱۴}
 یاری نباشد اینکه تو با یار میکنی
 تا من سماع میشنوم پند نشنوم
 ای مدعی نصیحت بیکار میکنی^{۱۵}

۴ Z, L; بترکال چشم, for بچشان ترک; C, Y(a), Y(b); for do.

۵ P, L, C, Y(a), Y(b); قصد هلاک, for تاراج عقل.

۶ C, Y(a), Y(b); به, for بر.

۷ This line is omitted in R.

۸ R; پوش, for خطاست.

۹ I(a), R, C, Y(a); گرفتار, for گنهگار.

۱۰ I(a); چنانچه, for چنینکه.

۱۱ This line is omitted in R.

۱۲ R; دستت, for دستان.

۱۳ I(a); یا یار, for عیار.

۱۴ All texts, I(a), and P; جنگ, for خشم.

۱۵ This line is only found in I and R.

بدایع شیخ سعدی

گر تیغ میزنی سپر اینک وجود من
 صلحست ازینطرف که^{۱۶} تو پیکار میکنی
 از روی دوست تا نکنی رو با آفتاب
 کز آفتاب روی بدیوار میکنی
 زنهار سعدی از دل سنگین کافرش
 کافر چه غم خورد که^{۱۷} تو زنهار میکنی

۱۶۹

Metre: [-----|-----|-----|-----] رمل مثنوی مشکول

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
 چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
 بچه دیر ماندی ای صبح که جان من برآید
 بزه کردی و نکردند مودنان^۱ ثوابی
 نفس خروس بگرفت که نوبتی نخواند^۲
 همه بلبلان بمردند و نماند جز غراب
 نفحات صبح دانی ز چه^۳ روی دوست دارم
 که بروی دوست ماند چو برافکنند نقابی

۱۶ I(a); for چو.

۱۷ P, C, Y(a); for چو.

۱ In R the hemistiches 2(a), and 3(b) are joined to form line 2, and 2(b) and 3(a) are omitted.

۲ L, Z, Y(b); بخواند, for نخواند.

۳ P; بچه, for چه.

۴ R, L, C, Y(a), Y(b); خواهم, for خواهد.

سرم از خدای خواهد^۵ که بیایش اندر افتد
 که در آب مرده بهتر که در^۶ آرزوی آبی
 دل من^۱ نه مرد آنست که با غمش بر آید
 مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی
 نه چنان گناهکارم که بدشمنم سپاری
 تو بدست خویشان کن^۷ اگر کنی عذابی
 دل همچو سنگت ای دوست بآب چشم^۸ سعدی
 عجیبت اگر نگرود که بگردد آسیابی
 برو ای کدای مسکین و دری دگر^۹ طلب کن
 که هزار بار گفتی و نیامدت جوابی

۱۷۰

Metre: [---|---|---|---|---]

شبی و شمع و گوینده و زیبائی
 ندارم از همه عالم دگر^۱ نتمنائی
 فرشته رشک برد بر جمال مجلس من
 گر التفات کند چونتو مجلس آرائی

۵ P; ه, for در,

۶ C, Y(a), Y(b); ما, for من.

۷ All MSS. but I and all texts but Z; خویش نردائی, for خویشان کن.

۸ C, Y(a), Y(b); بگریهای, for بآب چشم.

۹ Z; و دری دگر, for زرد دگر.

۱ P and all texts; جزین, for دگر.

بدایع شیخ سعدی

نه وامقی چومن اندر جهان بدست^۲ آمد
 اسیر قید محبت نه چون تو عذرائی
 ضرورتست بلا^۳ دیدن و جفا^۴ بردن
 ز دست آنکه ندارد بحسن همتائی^۴
 قیامتست که در روزگار ما^۵ برخاست
 براستی که بلائیست این نه بالائی
 دگر چه بینی اگر رو از او بگردانی
 که نیست خوشتر از او در جهان تماشائی^۶
 دلی نماند که در عهد^۷ او زرفت از دست
 سری نماند که با او نیخت سودائی
 وگر^۸ نظر کنی از دور کن که نزدیکست
 که سر بیازی اگر بیشتر نهی پائی
 چنان معاینه^۹ دل میبرد که پنداری
 که پادشاه منادی زدست یغمائی

۲ P, R, C, Y(a), Y(b); بدید, for بدست.

۳ In I(a), بلا and جفا are transposed.

۴ This line is omitted in C and Y(a).

۵ R; او, for ما.

۶ R; تماشائی, for تماشائی.

۷ L, Z; در عهد, for از دست.

۸ I(a); وگر, for اگر; R; توگر for do.

۹ I(a), P, C; مکابره, for معاینه; Z, L; نگاه دلم, for دل معاینه.

ز رنج خاطر صاحب‌دلانت نیندیشد^{۱۰}
 که پیش^{۱۱} صاحب دیوان برند غوغائی
 که نیست در همه عالم بانفاق امروز
 جز آستانه او مقصدی^{۱۲} و ماوائی^{۱۳}
 اجل روی زمین کاسمان بخدمت او
 چو بنده ایست گمر بسته پیش مولائی^{۱۴}
 سرادزن سخه دانی ای حکیم چه بود
 سلامی ار بکند حمل بر تقاضائی^{۱۵}
 خداپرست به وقت تو ای ولی^{۱۶} زمان
 بر اهل روی زمین نعمتی و لائی^{۱۷}
 مراسته با همه عیب این هنر^{۱۸} بحمدالله
 که سر فرو نکند همتم بهر جا^{۱۹}
 کسان سفینه بدریا برند و سود کنند^{۲۰}
 نه چون^{۲۱} سفینه سعدی نچوتو دریائی

- ۱۰ C, Y(a), Y(b); نیندیشد, for نیندیشی.
 ۱۱ I(a); بز, for پیش.
 ۱۲ P; ملجائی, for مقصدی.
 ۱۳ C, L, Z, Y(a), Y(b); ملجائی, for ماوائی.
 ۱۴ This line is omitted in I and R.
 ۱۵ This line is only found in I and R.
 ۱۶ All texts and all MSS. but I, R; و لی, for و لیم.
 ۱۷ I, P; والائی, for لائی.
 ۱۸ C, Y(a); قدر, for هنر.
 ۱۹ This line is omitted in P.
 ۲۰ Z, L; آرند, for کنند.
 ۲۱ I; این, for چون.

Metre: رمل مثنیٰ محذوف [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -]

عشق^۱ جانان^۲ در جهان هرگز نبودی کاشکی
یا چو بودی در^۳ دلم کمتر فزودی کاشکی
آزمودم درد^۴ داغ عاشقی باری هزار^۵
همچو من معشوق یکره^۶ آزمودی کاشکی
نغموم زیرا^۷ خیالش را نمی بینم بخواب
دیده گریان من یکشب^۸ غنودی کاشکی
از چه ننماید بمن دیدار خویش^۹ آن دلفروز
راضی سودا بجان^{۱۰} رو مینمودی کاشکی^{۱۱}
هر زمان گویم ز^{۱۲} داغ عشق و تبار فراق
دل ربود از من^{۱۳} نگارم جان ربودی کاشکی

- ۱ Z; عشق, for حسن.
۲ All texts and all MSS but I(a); جوانان, for خوبان.
۳ P, R, L, Z; بود اندر, for در بودی.
۴ I(a), P, L, Z, Y(a), Y(b); درد و, for درد.
۵ C, Y(a); روزی مرا, for هزار باری.
۶ P, R, C, Y(a); یکبیک, for یکره.
۷ L, Y(a); زازرو, for زیرا.
۸ C, Y(a), Y(b); یکدم, for یکشب.
۹ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); خود, for خویش.
۱۰ I(a); راضی چنان for do. سودا بجان: P, R, C, Z; یاری چنان; I(a).
۱۱ In Y(b) the hemistiches 4(b) and 6(b) are transposed.
۱۲ L; به, for ز.
۱۳ C, Y(a); رود از تن, for ربود از من.

نالهای^{۱۴} زار من شاید که هرکس^{۱۵} نشنود^{۱۶}
 لابهایی^{۱۷} زار من یکشب^{۱۸} شنودی^{۱۹} کاشکی
 سعدی از جان^{۲۰} میخورد سوگند و میگوید بدل^{۲۰}
 وعدهایش را وفا باری نمودی^{۲۱} کاشکی

۱۷۲

Metre: هزج مسدس مقصور

[-----|-----|-----]

شبست آن یا شبه یا مشک یا موی	گلست آن یا صنم ^۱ یا ماه یا روی
نمیدانم دلت سنگست یا روی ^۲	لبت دانم که یا قوتست و تن سیم
بروید چون تو سروی بلب جوی	پندارم که در بستان فردوس
فرو میباند از وصف سخنگوی	چه شیرین لب سخن گوی که عاجز
که ای باد از کجا آوردی این بوی	بیوی ^۳ الغیث از ما برآمد

۱۴ All texts and all MSS. but I(a); لابهایی, for نالهای.

۱۵ L; هرگز, for هرکس.

۱۶ P, C, Y(a), Y(b); نشنود, for نشنود.

۱۷ I(a), C, Y(a), Y(b); لابهایی, for نالهای.

۱۸ L, C, Y(a), Y(b); هرگز, for هرشب; P, R, Z; هر شب for do.

۱۹ P, R, Z, L, C, Y(a), Y(b); نبودى, for شنودی.

۲۰ In C, Y(a), Y(b), جان and دل are transposed.

۲۱ L, Z; نبودى, for نمودی.

N. B. This Ode is omitted in I.

۱ C, Y(a); صنم, for سمن.

۲ This complement is omitted in I and R.

۳ P, C, Y(a); بویت, for بوی.

۴ L, Y(a); تو, for که.

۷ ای ترک آتش روی ساقی بآب باده ° عقل از من فرو شوی
 چه شهر آشوبی ای دل‌بند خودرأی^۶ چه بزم آرائ ای برگ خودروی
 چو در میدان عشق افتادی ای دل بیاید بودند سرگشته چون گوی
 دلاگر عاشقی میسوز و میساز تناگر طالبی میپرس و میبوی
 درین ره جان بده یا ترک ما گیر برین در سر بنه یا غیر ما جوی
 بداندیشان ملامت میکنندم که تا چند احتمال یار بدخوی
 محالست اینکه ترک دوست هرگز
 بگوید^۷ سعدی ای دشمن^۸ تو میگوی

۱۷۳

Metre: [-----|-----|-----|-----] رجز مثنی مطوی محبون

کس نگذشت در^۱ دلم تا تو بخاطر منی
 یک نفس از درون من^۲ خیمه بدر^۳ نمی زنی
 مهر گیاه عهد من تازه ترست هر زمان
 در^۴ تو درخت دوستی از بن و بیخ بر کنی

۵ C; باده, for دیده.

۶ I, R; مفتون, for خودرأی.

۷ C, Y(a); بگیرد نکوید, for هرگز بگوید.

۸ R; ناصح, for دشمن.

N. B. This Ode is omitted in I(a) and Y(b).

۱ I; در, for بر.

۲ L, Z; جان, for من.

۳ I(a), L, Z; برون, for بدر.

۴ I(a); گر, for ور.

کس نستاندم بهیچ ار تو برائی از درم
 مقبل هر دو عالم گر تو قبول میکنی
 چون تو بدیع صورتی بی سبب کدورتی
 عهد^۵ وفائی دوستان حیف بود که بشکنی^۶
 صبر بطاقت آمد از بار کشیدن غمت
 چند مقاومت کند حبه و صد^۷ منی
 از همه کس ریمیده ام تا بتو آرمیده ام
 جمع نمی شود دگر هر چه تو می پراکنی
 ای دل اگر فراق او و آتش اشتیاق او
 در تو اثر نمی کند تو نه دلی که آهنی
 هم بدر تو آمدم از تو که خصم^۸ و حاکمی
 چاره پای بستگان نیست بجز فروتنی
 سعدی اگر جزع کنی ورنکنی چه فائده
 سخت کمان چه غم خوردگر تو ضعیف جوشنی

۱۷۴

Metre: [-----|-----|-----|-----] رجز مثنوی مطوی مخبون

گر برود بهر قدم در ره دیدنت سری
 من نه حریف رفتم از در تو بدیگری^۹

۵ R; عهد, for عهد و.

۶ R; نشکنی, for بشکنی.

۷ I(a); صد, for یک.

۸ P, R, L, Z, omit و after خصم.

N. B. This Ode is omitted in C, Y(a), Y(b).

۹ I(a); بدیگری, for بداری; R, C, Y(a), Y(b); بهر دری for do.

تا نکند وفای تو در دل من تغییری
 چشم نمی‌کنم بخود تا چه رسد بدیگری
 خود نبود و گر بود تا بقیامت^۲ آذری^۳
 بت نبود به نیکوی چون تو بدیع پیکری^۴
 سروروان ندیده‌ام جز^۵ تو بهیچ کشوری
 مه نشیده‌ام که زاد از پدری و مادری
 گر به^۶ کنار آسمان چونتو برآید اختری
 روی پیوشد آفتاب از نظرش بمعجری
 حاجت‌گوش و گردنت نیست بزروزبوری^۷
 یا بخضاب و سرمه یا بعبیر و عنبری
 تاب دغا نیاورد قوت هیچ صفدری
 گر تو بدین مشاهده حمله بری بلشکری^۸
 بسته^۹ از جهانیان بر دل تنگ من دری
 تا نکم بهیچکس گوشه چشم و^{۱۰} خاطری
 گرچه تو بهتری و من از همه خلق کمترم^{۱۱}
 شاید اگر نظر کند محترمی^{۱۲} بچاکری

۲ تا بقیامت، در همه عالم؛ R.

۳ آذری، for آرزوی؛ I.

۴ پیکری، for منظری؛ L, Z.

۵ جز، for چون؛ I(a), R, and all texts.

۶ به، for ز؛ L, Z.

۷ بزروزبوری، for زروزبوری؛ R.

۸ This line is omitted in R.

۹ بسته، for بستهام؛ C.

۱۰ چشم، is omitted after و، and P؛ I(a).

۱۱ کمترم، for کمتری؛ I(a), R, and all texts.

۱۲ محترمی، for محشمی؛ L, Z, Y(b).

باک مدار سعدیا گر بفدا رود سری
هر که بمعظمی رسد ترک کند^{۱۳} محقری^{۱۴}

۱۷۵

هرج مسدس محذوف Metre: [-----|-----|-----]

که دست تشنه میگیرد بآبی^۱ خداوندان فضل^۲ آخر نوایی
توقع دارم از شیرین دهانت^۳ اگر^۴ تلخست و گر^۵ شیرین جوانی
تو خود نائی و گر آئی^۶ بر من بدان مانی^۷ که گنجی در^۸ خرابی^۹
پچشمانت که گر زهرم فرستی چنان نوشم که شیرین تر شرابی^{۱۰}
اگر سروی بیلای تو باشد نخواهد بود بر سرو آفتابی
بری روی از نظر غایب نگردد^{۱۱} اگر صدبار^{۱۲} بر بندد نقابی
بدان تا یک زمان^{۱۳} رویت به بیم شب و روز آرزو مندم بخواب
امیدم هست اگر عطشان نمیرد^{۱۴} که باز آید بجوی رفته آبی

۱۳ P, L, Z; دهد, for کند.

۱۴ This line is omitted in R.

۱ L; بر. for به.

۲ L; رحم for فضل.

۳ I, (a), R; دهانت for لبانت: Y(a), Y(b); زبانت for do.

۴ I, I(a), P, C, L; اگر for که گر.

۵ R, C, Y, (a), Y(b); وگر for اگر.

۶ I; وگر آئی بر for و آئی در.

۷ All texts & MSS. but I; ماند for مانی.

۸ I; بر. for در.

۹ L; سرابی for خرابی.

۱۰ R; چو آبی for شرابی: C; جلابی for do.

۱۱ I; باشد. for گردد.

۱۲ P; در for بر.

۱۳ I(a), P, C, Y(a), Y(b); نظر for زمان.

۱۴ I, C; نمیرد. for do. Y(a) Y(b); بمیرم. for do.

هلاک خویشتن میخواهی^{۱۵} ای^{۱۶} مور

که خواهی^{۱۷} پنجه کردن باعقابی^{۱۸}
 شبی دامن که در زندان هجران سحرگام بگوش^{۱۹} آمد خطابی^{۲۰}
 که سعدی چون فراق ما کشیدی^{۲۱} نخواستی یافت^{۲۲} در دوزخ عذابی

۱۷۶

هزج مسدّس محزوف

-----|-----|-----

کرم راحت رسائی و گزائی	محبت بر محبت می افزائی
بشمشیر از تو بیگانه نگردم	که هست از دیرگه باز ^۲ آشنائی
همه مرغان خلاص از بند خواهند ^۳	من از قیدت نمیخواهم رهائی
عقوبت هرچه زان دشوارتر نیست	بر آنم صبر هست الا جدائی
اگر بیگانگان تشریف بخشند	هنوز از دوستان خوشتر گدائی
منم جانا و جانی بر لب از شوق	بده گر بوسه داری بهائی
کسانی عیب ما بینند و گویند	که روحانی ندانند از هوائی

۱۵ L, Z, Y(b); میخواهی for میخواهد آن .

۱۶ C; یار for do; Y(a); مور for باز .

۱۷ L, Z, Y(b), خواهد for خواهی .

۱۸ In Y(a), This hemistich runs as follows: که زاغی کرد پنجه باعقابی .

۱۹ I; سحرگام بگوش for بگوشم ناگهان .

۲۰ P, C, Y(a), آمد for آید .

۲۱ I(a); P, R, L, Z; کشیدی for چشیدی .

۲۲ All texts & all MSS. but I; یافت for دید .

۱ R; هست , for دست .

۲ C, Y(a); یار دیگر , for باز دیگر .

۳ I(a); خواهند , for جویند .

جميع پارسایان گو بدانید^۴ که سعدی توبه کرد از پارسائی
چنان از خمر و چنگ^۵ و نای^۶ و^۷ ناقوس
نمیتزم که از زهد^۸ ریائی

۱۷۷

Metre: |---|---|---|---| | رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

کبر یکسو نه اگر شاهد درویشانی
دیو خوش طبع^۱ به از خورگره پیشانی
آرزو میکنم با تو دمی در بستان
یا^۲ بهر گوشه که باشد که تو خود بستانی
با من کشته هجران^۳ نفسی خوش بنشین
تا مگر زنده شوم زآن نفس روحانی
گر در آفاق بگردی بجز آئینه ترا
صورتی کس نماید که بدو میمانی
هیچ دورانی گویند که بی فتنه نبود^۴
تو بدین حسن مگر فتنه این دورانی

۴ C, L, Z, Y(a), Y(b); بدانید, for بدانند.

۵ All texts and all MSS. but I; زمر, for چنگ.

۶ L, Y(a), Y(a), omit و before نای.

۷ Y(b) omits و before ناقوس.

۸ I adds و after زهد.

۱ I(a); طبع for خلق.

۲ C, Y(a); یا for تا.

۳ I, R, کشته هجران for سوخته خرمن; I(a), P; کشته هجران for do.

۴ In I(a), P, L, Z, this hemistich runs thus: هیچ دورانی بی فتنه نگویند که بود. In C, Y(a), the same bnt with نگویند for نبودند and یون Y(d), بگویند, for نگویند.

گرم از پیش برای و بشوخی نروم^۵
 عفو فرمای که عجزست نه نافرمانی^۶
 زین سخنهای دلاویز که شرح غم تست
 خرمی دارم و ترسم بجوی نستانی
 تو که یکروز پراگنده نبوده است دلت
 صورت حال پراگنده دلان^۷ کی دانی
 نه گریزت مرا از تو نه امکان گریز
 چاره صبرست که هم دردی و هم درمانی^۸
 هم دمی بنده نوازی کن و بنشین با ما^۹
 کآتشی نیست که او را بدمی بنشانی^{۱۰}
 این^{۱۱} توانی که بیائی ز در سعدی باز
 لیک بیرونشدن^{۱۲} از خاطر او نتوانی
 سخن زنده دلان گوش کن از کشته خویش
 چون دلم زنده نباشد که تو در وی جانی^{۱۳}

۵ C, L, C, Y(a), Y(b); for تو ز خدمت بروم و بشوخی for خدمت نروم; I(a), P, L, Z, Y(b); و for تو.

۶ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); دلان for ما.

۸ This line is omitted in I and R.

۹ I(a), P; با ما for ارچند.

۱۰ This line is omitted in I, R, Z.

۱۱ C, Y(a), Y(b); این for آن.

۱۲ I; for do. و اینک بیرونشدن; R: لیک بیرونشدن for و نیک بیرون روی; I.

۱۳ This line is omitted in I and R.

۱۷۸

Metre: [— | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | —]
 رمل مثنیٰ مخبون محذوف

گر درون سوخته با تو برآرد^۱ نفسی
 چه تفاوت کند اندر شکرستان مگسی
 ایکه انصاف دل سوختگان می ندهی
 خود چنین روی نبایست نمودن بکسی
 روزی اندر قدمت آفتم و گر^۲ سر برود
 به زمن در سر این واقعه رفتند بسی
 دامن دوست بدنیا توان داد ز دست
 حیف باشد که دهی دامن گوهر^۳ بخشی
 تا بامروز مرا در سخن این سوز نبود
 که گرفتار نبودم بکمند هوسی
 چون سرائیدن بلبل که خوش آید^۴ در باغ
 لیکن آن سوز ندارد که بود در قفسی
 سعدیا گر ز دل آتش بقلم در نزدی
 پس چرا دودز^۵ سر میروشد^۶ هر نفسی

۱ P; آرد for آید .

۲ I, R, C, Y(a), Y(b): وگر for اگر .

۳ all texts and all MSS. but I, دولت for گوهر .

۴ C, Y(a), آید for آمد , I, P, که خوش آید for چه سزاید .

۵ all MSS. und texts but L; ز به for .

۶ I(a), P, Z, Y(a), Y(b), میروشد for میرودت .

۱۷۹

Metre: [-----|-----|-----|-----] رمل مثنیٰ مشکول

کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری
 دل ریش عاشقار^۱ نمکی^۱ تمام داری
 نه من اوفتاده تنها بکمند آرزویت
 همه کس سر تو دارد^۲ تو سر کدام داری
 ملکا مها نگارا صنما^۳ بتا بهارا،
 متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری
 نظری بلشکری کن نه هزار بار از آن به^۴
 بخلاف تیغ هندی که تو در نیام داری
 صفت رخام دارد تن نرم نازنینت^۵
 دل سخت نیز با او نه کم از رخام داری
 همه دیدها بسویت^۶ نگران حسن^۷ رویت
 منت آن کمینه مرغم که اسیر دام داری^۸
 چه مخالفت بدیدی که مخالفت بریدی^۹
 مگر آنکه ما فقیریم^{۱۰} و تو احتشام داری

۱ C, Y(a), Y(b); نمکی for نمک .

۲ I(a); دارند for دارد .

۳ Z; صنما for قمر .

۴ I, P, R, omit : به Z, C, Y(a), Y(b); for خون بریزی .

۵ In I, Y(a), and Z, نرم and نازنین are transposed.

۶ R; به یا

۷ Z; حسن for رنگ .

۸ In C, (Ya), Y(b), This line runs as follows:—

همه دیدیم برویت نگران حسن و خوبت - نه کمینه مرغم آن من که اسیر دام داری

۹ P; مخالطت for مجالست; C, Y(a), Y(b); مخالطت بریدی for مخالفت گرییدی

۱۰ P, C, Y(a), Y(b); فقیر for گدا; Z; اسیر for do.

بجز این گنه ندارم^{۱۱} که محبت و مهر بانم^{۱۲}
 بچه جرم دیگر از من سر انتقام داری
 نظر از تو بر نگیرم همه عمر تا بمیرم
 که تو در دلم نشستی و سر مقام داری^{۱۳}
 گله از تو حاش لله نکنند^{۱۴} و خود^{۱۵} نباشد
 مگر از وفای عهدی که نه بر دوام داری
 سخن لطیف سعدی نه سخن که قند مصری
 خجلست از آن^{۱۶} حلاوت^{۱۷} که تو در کلام داری

۱۸۰

Metre: [---|---|---|---] هزج مثنوی ارب مکفوف محذوف

مشتاق توام با همه جوری و جفائی
 محبوب منی با همه جرمی^۱ و خطائی^۲
 من خود بچه ارزم که تمنای تو ورزم
 در حضرت سلطان که بردنام گدائی
 صاحب نظراب لاف محبت نپسندند
 و انگه سپر انداختن از تیر بلائی

۱۱ C, Y(a), Y(b); ندارم for ندانم.

۱۲ I(a); محبت و مهر بانم for محبت تودارم.

۱۳ This line is omitted in R.

۱۴ I; نکنند for نکند: I(a); نکتم for do: C, Y(a); Y(b); نکتم for do.

۱۵ Y(b); خود for خوش.

۱۶ Z, C, Y(a), Y(b); آن for این.

۱۷ Z; حلاوت for لطافت; N. B. This Ode is omitted in L.

۱ L; جرمی for جرمیم.

۲ C; جرمی و خطائی for جوری و جفائی.

باید که سری در^۳ نظرش^۴ هیچ نیرزد
 آنکس که نهد در طلب وصل تو پائی
 بیداد تو عدلست و جفای تو کرامت
 دشنام تو خوشتر^۵ که زیگانه دعائ
 جز عهد وفای تو که محلول نگردد^۶
 هر عهد که بستم^۷ هوسی بود و هوائی
 گردست دهد دولت آم که سر خویش
 دریای سمند تو کنم نعل بهائی
 شاید که به^۸ خون برسر خاکم بنویسند
 کاین^۹ بود که بادوست بسر برد وفائی^{۱۰}
 خون دل آزرده^{۱۱} نهان چند بماند
 شک نیست که سر برکنند این^{۱۲} درد بجائی
 شرط ادب^{۱۳} آنست که بادرد بسازی^{۱۴}
 سعدی و نخواهی^{۱۵} زدر خلق دوائی

۳ L, Z; سراندر for سری در.

۴ R; نظرش for قدمش.

۵ I(a); ام به for خوشتر.

۶ R, Z, Y(b); محلول for محلول; Y(a): محلول معلول نبوده; C: محلول نگردد for محلول نگردد.

۷ P; بستم for بستیم.

۸ Y(a), Y(b); به for ز.

۹ I; کاین for این.

۱۰ This line is omitted in R.

۱۱ All texts and all MSS. but I, I(a); بیچاره for آزرده.

۱۲ C, Y(a); Y(b); این for از.

۱۳ P, and all texts; کرم for کرم.

۱۴ I; بسازی for بگیری.

۱۵ Z; نخواهی for نجوئی.

Metre: [-----|-----|-----|-----] بحجت مثنیٰ مجنون مقطوع

مرادلیست گرفتار عشق دلداری
 سمن بری صنمی گلرخی جفا کاری
 ستمگری شغبی فتنه دلاشویی
 هنزوری عجبی طرفه جگر خواری
 بنفشه زلفی نسربین بری سمن بوئی^۱
 که ماه را برحسنتش نماند بازاری
 همای فری و طاوس حسن و طوطی نطق
 بگاہ جلوه گری چون تذرورفتاری
 دلم بغمزه جادو ربود و دوری^۲ کرد
 کنون بماندم بی او چوتقش دیواری
 زوصل او چوکناری طمع نمیدارم
 کناره کردم و راضی شدم بیداری^۳
 زهرچه هست گزیرست و ناگزیر از دوست
 چه چاره سازد در دام دل گرفتاری^۴
 در اشتیاق جالش چنان همی نالم
 چو بلبلی که بماند میان گلزاری
 حدیث سعدی دروصف او چوپیهوده است
 نزددمی که^۵ ندارد زبان گفتاری

۱ بوئی for بصری R;

۲ دوری for دور R;

۳ This line is omitted in R.

۴ In R this hemistich runs thus; چه چاره سازم در دشمن غم گرفتاری

۵ I, که for او. N. B. This couplet is only found in I and R.

Metre: [---|---|---|---|---] محبت مثنیٰ مخبون مقطوع

ندانم از من خسته جگر چه میخواهی
 دلم بغمزه ربودی دگر چه میخواهی
 اگر تو بردل آشفنگان^۱ ببخشائی^۲
 ز روزگار من آشفته تر چه میخواهی^۳
 بهره عمر من اندر سرو فای^۴ توشد
 جفا ز حد بگذشت ای پسر چه میخواهی
 شنیده ام که ترا التماس شعر رهی^۵ ست
 تو کان^۶ شه دو نبائی شکر چه میخواهی
 بعمری از رخ خوب تو برده ام نظری
 کنون غرامت آن یک نظر چه میخواهی^۷
 ز دیده و سر من آنچه اختیار کنی
 بدیده هر چه تو گوی بسر چه میخواهی^۸

۱ I (a), P; آشفنگان for بیچارگان.

۲ C, Y(a), ببخشای for نبخشای.

۳ This line is omitted in P.

۴ All texts & all MSS. but I; و فای for هوای.

۵ R, C, Y(a), Y(b); منست for رهی ست.

۶ P & all texts; قند for شهد.

۷ In I(a), P and C, Y(a), this line is differently expressed as follows:

I (a). کنون غرامت آن یک نظر که با تو مراست — ز عقل و دین و دل ای پر خنجر چه میخواهی.
 P, بعمری از رخ خوب نظر چه میخواهی do do do
 C, & Y(a); کنون غرامت این یک نظر که بیشتر است do do do do

۸ This line is only found in I, I(a) P, R; آنچه for هر چه.

دریغ نیست ز تو هر چه هست سعدی را
وی آن کند که تو گوئی^۱ دگر چه^{۱۰} میخوامی

۱۸۳

Metre: مضارع مثنیٰ اجرب [---|---|---|---|---]

نشیده‌ام که ماهی بر سر نهد کلاهی
یا سرو با جوانان^۱ هرگز رود برای
سرو بلند بستان با این همه لطافت
هر روزش از گریبان سر بر نکرد ماهی
گر من سخن نگویم در حسن اعتدالت^۲
بالات خود بگوید زین راست ترکواهی^۳
روزی چو پادشاهان خواهم که بر نشینی
تا بشنوی زهر سو فریاد^۴ داد خواهی
بالشکرت چه حاجت^۵ رفتن بجنگ دشمن
تو خود بجشم و ابرو بر هم زنی سپاهی
خیل نیازمندان بر راهت ایستاده
گر میکنی بر حمت بر^۷ کشتگان^۸ نگاهی

۹ I; گوئی for خواهی.

۱۰ I, I(a), P, R; تو هر چه Z, دگر چه for do.

۱ R; جوانان for رفیقان.

۲ C, Y(a), Y(b); حد for حسن; I(a); اعتدال قوت for اعتدالت.

۳ P; گواهی for که خواهی.

۴ C; Y(a), Y(b); آواز for فریاد.

۵ This line is omitted in I & R.

۶ Z, حاجت for خواهی.

۷ I, R; بر for در.

۸ Y(a); کشتگان for نشکان.

ایمن مشو که رویت آئینه ایست روشن
تا کی چنین بماند^۹ وز^{۱۰} هرکنار آهی
آخر^{۱۱} چه جرم دیدی تا دشمن گرفتی
در خود نمی شناسم جز دوستی^{۱۲} گناهی
ای ماه سروقامت شکرانه سلامت
از حال زبردستان میپرس گا هگاهی
شیری درین قضیت^{۱۳} کمتر شده^{۱۴} زموری
کوهی^{۱۵} درین ترازو کمتر شده^{۱۶} کاهی
ترسم که باز گردی وز^{۱۷} دست رفته باشم
وز تشنگی نبینی^{۱۸} بر^{۱۹} گور من گیاهی^{۲۰}
سعدی بهره چه آیدگردن بنه که شاید
بیش^{۲۱} که دادخواهی^{۲۲} از دست پادشاهی

- ۹ R, بماند for ماند.
۱۰ R, and all texts; I(a), P; از for do.
۱۱ I(a), P, and all texts; آخر گوئی for گویی.
۱۲ I(a), دوستی for دشمنی.
۱۳ C, Y(a), Y(b); قضیت for فضیلت.
۱۴ I(a); شده for بود in both hemistiches.
۱۵ L; کوهی for گوئی.
۱۶ Y(a), Y(b); مز for چو.
۱۷ All texts از for وز.
۱۸ I(a), یابی for بینی.
۱۹ P; در for در.
۲۰ & C, Y(a), Y(b), this hemistich runs as follows:
(C). و رفتی نبینی در کو زمین گیاهی
Y(a). و در رفتت نبینی جز بر زمین گیاهی
Y(b). و در رستی نیابی بر گور من گیاهی
۲۱ I(a); بیش for بیشش.
۲۲ I, I(a); خواهی for خواهند; P: خواهی for do.

Metre: [---|---|---|---] محبت مثنیٰ مجنون محذوف

همیزم نفس سرد^۰ بر امید کسی
 کنه یاد ناورد از من بسالها نفسی
 بچشم رحم^۱ برویم گهی نظر^۲ نکند
 بدست جور و جفا گوشمال داده بسی
 دلم ببرد و بجان زینهار می ندهد
 کسی^۳ بشهر شما این کند بجای^۴ کسی
 بهر چه در نگریم جمله^۵ روی او بینم
 که دید در همه عالم بدین صفت هوسی
 بدست عشق چه شیر سیه چه مورچه
 بدام هجر چه باز سپید و چه مگس
 عجب مدار ز من روی زرد و ناله زار
 که کوه کاه شود گریز جفای خسی
 بر آستان خیالت^۶ نهاده سر سعدی
 بر آستین و صالت^۱ نبوده دست رسی

۱ R; رحم for زخم.

۲ P, R, L, Z; گهی نظر for نظر همی.

۳ I(a); کسی for بسی.

۴ R; do for این چنین کند; L, Z; این کند بجای for این نمی کند.

۵ P, R, Z, L; پیش for جمله.

۶ In I(a); P, R, خیالت and صالت are transposed.

N. B. This ode is omitted in I, Y(a), Y(b).

۱۸۵

Metre: رمل مثنیٰ مشکول $\text{— — — | — — — | — — — | — — — |}$

همه عمر بر ندارم سر از این خماری مستی
 که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
 تونه مثل آفتابی که حضور و غیبت افند
 دگران^۱ روند و آیند و تو همچنان که هستی
 چه شکایت از فراق که نداشتم و لیکن
 تو چو روی باز کردی در ماجرا بیستی
 نظری بدوستان کن که هزار بار از آن به
 که نجاتی نویسی^۲ و هدیتی فرستی
 دل دردمند مارا که اسیرتست یارا
 بو صال مرهمی نه چو^۳ بانتظار خستی^۴
 نه عجب که قلب دشمن شکنی بروزهیجا
 تو که قلب دوستارا بمفارقت شکستی
 برو ای فقیر دانا بخدای بخش مارا
 تو و زهد و پارسائی من و عاشقی و مستی
 دل هوشمند باید که بدلبری سپارد^۵
 که چو قبله^۶ ایت باشد به از آن^۷ که خود پرستی

۱ All texts & all MSS. bnt I P; دگران for همگان .

۲ C, Y(a), Y(b); نویسی for بگوئی .

۳ I, P; چو for که .

۴ This couplet is omitted in C, and Y(a).

۵ L, Z, Y(a), Y(b); سپارد for سپاری .

۶ Y(a), Y(b); چو for چه .

۷ آن for این .

چو عنان^۸ بخت و دولت نه بدست جهد^۹ باشد
 ۱۰ چه کنند اگر زبونی نکنند و زیر دستی
 کله از فراق یاران و جفای دوست داران^{۱۱}
 نه طریق تست سعدی کم خویش گیرورستی

۱۸۶

Metre: [----|----|----|----] مضارع مثنیٰ اُخرب

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی
 الا بر آنکه دارد با دلبری و صالی
 دانی کدام دولت در وصف می نیاید
 چشمی که باز باشد هر لحظه بر جمالی
 خرم تفی که محبوب از در فرازش آید
 چون رزق نیکبختان بی زحمت اسؤالی
 همچون دو مغز بادام اندریکی خزینه
 با هم گرفته انسی وز دیگران ملالی
 دانی کدام جاهل بر حال ما بخندد
 کورا نبوده باشد در عمر خویش حالی

۸ . عنان زمام for do.

۹ R; بدست جهد for جهد و بجدو جهد; L, Y(a), Y(b); خلق for جهد; C; بخت for do.

۱۰ This line is omitted in I(a).

۱۱ All texts & all MSS. but I; روزگاران for دوستداران.

۱ P, R; بخت for محنت; L, Z, C, Y(a), Y(b); منت for do.

بعد از حبیب بر من نگذشت جز خیالش
 وز پیکر ضعیفم نگذاشت جز خیالی
 سالی و سال با او یکروز بود گوئی
 و اکنون درانتظارش روزی بقدر سالی^۲
 ایام را بماه یکشب هلال باشد
 و انماه دلستا ترا^۴ هر شب بوده هلالی
 صوفی نظر نبازد جز با چنین^۶ حریفی
 سعدی غزل نگوید جز بر چنین^۶ غزالی

۲ Z, L; خیالی for خلالی. A line apparently. corrupt follows this verse in P and all Texts and runs as follows: L, Z, P; اول که گوی بردی من بردی بدانش- Y(e); the same but with بیدوست احتمالی for بیدوست بودی احتمالی C, Y(a); روزی گرش نیم R, Y(b); اینک بقدر سالی C, Y(a); باشد بقدر سال the same but with باشد for اینک .
 ۴ C, Y(a), Y(b); دلستان for مهربان .
 ۵ I, P, R, Z; هر شب بود for هر ابروی .
 ۶ L چنین for چنان . N. B. this ode is omitted in I(a).

چهار غزل زیر در نسخه کتابخانه دولتی کابل که در سال ۸۳۰ هجری
تحریر یافته موجود است.

N. B. The following four odes are only found in R. (The Manuscript from the Royal Kabul Library dated 830 A. H.) They have not been included in my text.

- ۱ -

میروم با درد و حسرت از دیارت خیرباد
میگذارم جان بخدمت یادگارت خیرباد
سر زینشت بر نمی‌آرم زدستور طلب
شرم میدارم زروی گلعدارت خیرباد
هر کجا باشم همیگویم دعا بردولت
از خداباد آفرین بر روزگارت خیرباد
گر دهد عمرم امان رویت به بینم عاقبت
ور بمیرم در غریبی زانتظارت خیرباد
گر زچین زلف تو بوئی رسد بر خاک ما
زنده بر خیزم زبوی، مشکبارت خیرباد
گر زمن یاد آوری بنویس آنجا قطعه
سعدیا آن گفتههای آبدارت خیرباد

- ۲ -

دیدی ای دل که دگر باره چه آمدیشم
 چه کنم با که بگویم چه خیال اندیشم
 کاج بر من ز سیدی ستم عشق رخت
 که فرومانده بحال دل تنگ خویشم
 دلبرا نازده در مار سر زلف تودست
 چه کند کژدم هجران تو چندین نیشم
 همچو دف میخورم از دست جفائی قفا
 چنگوار از غم هجران توسر دریشم
 آب رویم چه بری آتش عشقم بنشان
 کمتر از خاکم و برباد مده زین بیشم
 گریبان ناز کنی گر نکم در رویت
 تابدانی که توانگر دلم ار درویشم
 دمبدم در دلم آید که دم کفرزنم
 تابجان فتنه آن طره کافر کیشم
 عقل دیوانه شد از سعدی دیوانه مزاج
 باپیشانی از آن بر سر حال خویشم

- ۳ -

تا کیم انتظار فرمائی	وقت نامد که روی بنمائی
اگرم زنده باز خواهی دید	رنجه شو بیشترچه میبائی
عمر کوتاه تراست زانکه تونیز	در درازیش وعده فرمائی
از توکی برخوردارم که در وعده	پیری گشت عمر برنمائی
نرسیدیم در تو و بر رسید	صبر بیچاره را شکیبائی
بسر راهت آورم هر شب	دیده را در وداع بینمائی
بر رخ سعدی از وصال تودست	زرگری بودوسیم پالائی

- ۴ -

هر شبی بادلی و صدزاری	منم و آب چشم و بیداری
بماندهست آب در جگرم	بسکه چشمم کند گهریاری
دل تو از کجا و غم ز کجا	توجه دانی که چیست غمخواری
گفته جان بیار و عشق ببر	چشم بد دور ازین کله داری
آنکه از حال من شوی آگاه	که چومن یکشی بروز آری
بار عشق تو بردلم خوش بود	هجر خوشتر کند بسر باری
سعدی از دست تو نخواهد شد	گر کسی ور معاف میداری

تمام است

